

روزنامه

شنبه ۴ جمادیزا ۱۳۵۳ شماره ۱۰

Ketabton.com



بیسر وظیفه شما اسما دان درین راستگین
 ترومبتر می باشد *

شاعلی محمد داود انزو دند : شما معلمین
 و مربیون اولاد وطن وظیفه خطیری را در
 قبال نسلی بعهده دارید که سر نو شست
 آینده مملکت بدست آنها ست و یقین دارم
 اگر این وظیفه را به حسن صورت انجام می
 دهید سو لیت خود را در برابر تاریخ و نسل
 های آینده بدستی انجام داده اید *

رهبر ملی ما فرمودند:
 ترقی عمرانی یکشور شاید کار آسان باشد
 ولی اعمار حقیقی یک ملت کار ساده و بسیط
 نیست فقط معارف حقیقی میتواند آنرا آباد
 سازد *

شاعلی رئیس دولت و صد را عظم
 گفتند:

ماوشما آنچه از خود بجا می گذاریم این
 است که در برابر وطن و مردم خود چه کرده
 ایم چه کرده می توانیم و قضاوت این امر
 در آینده بدست آنها نیست که اعمال ما مورد
 ارزیابی شان قرار میگیرد. فلپذا امید وارم
 کاری را انجام بدیم که نسل های
 آینده در مورد آن مثبت قضاوت کنند *

شاعلی محمد داود از ملاقات شما بسیار
 نمایندگان معارف کشور ابراز مسرت
 نموده فرمودند : هر چند مصاحبت بیشتر با
 اهل معارف میسر نمیگردد همان اندازه بر
 سرور من افزود میشود و امید وارم در
 آینده نیز باشما ملاقات نمایم *

خبر نگان باختر می نویسد که موقع
 این شرفیای بی دکتور نعمت الله پژوا گوژی
 معارف دسته گلی به نمایندگی از استادان
 به رهبر ملی ما تقدیم نموده ضمن بیان
 عرض رسانند که افتخار دارم به توجه دولت
 جمهوری امسال روز معلم ملی محافل خوبی
 در کشور بر گزار شد و پیام رهبر بزرگ
 مابه این مناسبت استادان را بجا بیست
 ملی و مسلکی شان بیش از پیش متوجه
 گردانید *

وزیر معارف گفت: سعادت بزرگ
 ما این است که مفکوره تجلیل از مقام معلم در
 زمان صدارت رهبر انقلابی ما بوجود آمده
 و امروز در حالیکه نظام مترقی جمهوری
 به همت والای شما نو فدا کاری اردوی عبور
 افغان در کشور تا همین گزیده از این روز
 با مراسم شاندار تجلیل بعمل می آید
 همچنان یکتا از معلمان به نمایندگی از
 سایرین از تشریف بحضور رئیس دولت
 و صدراعظم ابراز مسرت نموده و هر نوع
 تساعی و از خود گذری را در اجرای وظایف
 ملی و مسلکی شان دو برتو و شتمایی های
 فایده بزرگ وعده داد *



رهبر بزرگ ما شاعلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم در اجتماع معلمان مرکز ولایات *

خطاب به نمایندگان معلمان کشور

رئیس دولت و صدراعظم

فرمودند :

امیدوارم کاری انجام دهیم که نسل های آینده در مورد آن قضاوت مثبت نمایند

در پیامی بمناسبت روز معلم

رئیس دولت و صدراعظم فرمودند:

توانائی یک جامعه سر بوط باندازه دانش افراد آن است

مامول که دران همه افراد وطن و نسل های
 آینده ما بدو تبعیض و امتیاز در راه تعالی
 و عمران کشور سهم فعال گرفته و احساس
 مسولیت نمایند مربوط بزحمات و علاقمندی
 شما استادان و معلمان گرامی میباشد *

من از بارگاه خداوند «ج» توفیق مزید را
 برای همه استادان و معلمان کشور در تریبه
 فرزندان صدیق وطن پرست و نسل باتقوی
 امروز و فردای افغانستان تحت لوای
 جمهوریت تمنا کرده و روز معلم را برای همه
 تبریک گفته و در راه خدمت بوطن و تریبه
 سالم اولاد افغانستان سعادت و وفوقیست
 استادان و معلمان گرامی را آرزو می
 نمایم *

باینده و مترقی باد جمهوری
 افغانستان

از ته دل بایشان احترام و رزند *

بغوشی یادآور می شوم که از زمان بوجود
 آمدن نظام جمهوری استادان و معلمان
 شاگردان بادرک حسابیت اوضاع و فهم
 فیوضات نظام بر گزیده جمهوری سلسله
 تعلیم و تعلم را بدو تشنج و انقطاع در
 یک فضای سالم و از منیمیت که خواسته همه
 مردم علمه دست ما است پیش می برند آرزو
 مندم حکومت بتواند بهمکاری مزید بر بیون
 زمینه های بهتر تعلیمی و تربیوی را در
 آینده مساعد سازد *

ایجاد و تطبیق تعویلات اساسی و رفورم
 های سالم در ساحات تعلیمی و تربیوی که
 موافق بنیاز مندی های ثقافت ملی و نظام
 جمهوری امروزی ما باشد طرف توجه
 خاص دولت جمهوری قرار دارد تا مین این

بنام خداوند توانا *

مسرت دارم که در بهار اول نظام جمهوری
 افغانستان عزیز مراسم تجلیل روز معلم
 برگزار میگردد این روز خجسته را به همه
 استادان و معلمان و علاقمندان تسلیم و
 فرهنگ کشور تبریک میگویم *

توانایی یک جامعه سر بوط باندازه
 دانش افراد آن است و کسیکه این گوهر
 ارزنده را بدیگران عرضه میدارد همانسا
 معلم است ، در حقیقت معلم سازنده تمدنهای
 بشری و تسخیر کننده اعمار دیگر محسوب
 میگردد *

خوشبختانه احترام بمعلم جزء تعلیمات
 دینی و شعایر ملی باستانی ما بشمار میرود
 بنابراین است شما گردان و محصلان به حقوق
 معنوی استادان و معلمان خود ارج بگذارند

شاعلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم
 روز ۳۱ کور طی ارشادات شان به نمایندگان
 معلمان کشور گفتند :

انکشاف عمرانی و مادی یکشور شاید
 کار آسانی باشد ولی اعمار معنوی یک ملت
 کار ساده و بسیط نیست ، فقط معارف حقیقی
 میتواند آنرا تعمیر نماید *

رهبر انقلاب جمهوری ما ساعت ۴ عصر
 ۳۱ نور نمایندگان معلمان مرکز ولایات
 کشور را در حالیکه دکتور نعمت الله پژواک
 وزیر معارف با آنها همراه بود در قصر
 ریاست جمهوری پذیرفتند *

شاعلی رئیس دولت و صدراعظم ضمن
 صحبت با آنها فرمودند : استادان و مربی
 حقیقی اولاد آینده کشور بوده و احترام
 مقام والای آنها لایتنای می باشد ازین رو
 آرزو می نمایم برهنمای های شما معلمان
 و استادان اولاد این سرزمین جوانان مفید
 و صالحی بار آیند تا برای مردم و کشور
 خود مصدر خدمات شایانی گردند *

رهبر ملی ما گفتند : هر چه همه افراد
 کشور برای ارتقاء و انکشاف افغانستان
 وظیفه بس سنگین بدوش دارند اما از همه



بنا غلی ساری سفیر کبیر غیر مقیم سنیگال هنگام تقدیم اعتماد نامه اش به بناغلی رئیس دولت و صدر اعظم

بناغلی اودنر سفیر کبیر غیر مقیم سویدن موقع تقدیم اعتماد نامه اش به بناغلی رئیس دولت و صدر اعظم

رئیس دولت و صدر اعظم اعتماد نامه های سفر ای سویدن و سنیگال را پذیرفتند

رئیس دولت و صدر اعظم ساعت ۱۲ ظهر اول جوزا بناغلی داتیل گانی بن سفیر کبیر غیر مقیم سویس در افغانستان را برای ملاقات تعارفی در قصر ریاست جمهوری پذیرفتند. بناغلی گانی بن اخیرا وارد کابل شده است.

همچنان ریاست عمو می دفتر ریاست جمهوری اطلاع داد که بنا غلی محمد داود و سنیگال تقدیم اعتماد نامه میگردند بناغلی و حید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه نیز حاضر بود.

همچنان بنا غلی ساری سفیر کبیر غیر مقیم سنیگال در افغانستان ساعت یازده چهل و پنج دقیقه قبل از ظهر اول جوزا اعتماد نامه خود را مطابق تشریفات معمول به بناغلی رئیس دولت و صدر اعظم در قصر ریاست جمهوری تقدیم کرد. هنگامیکه سفر ای کبیر غیر مقیم سویدن

ریاست عمو می دفتر ریاست جمهوری اطلاع داد که بنا غلی و دتر سفیر کبیر غیر مقیم سویدن در کابل ساعت یازده قبل از ظهر اول جوزا طی مراسم معمول اعتماد نامه اش را به بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم در قصر ریاست جمهوری تقدیم نمود.

طبق فیصله کمیته مرکزی ساعات کار بر اساس هفته چهل ساعت عیار و تثبیت شد

کمیته مرکزی دولت جمهوری تحت ریاست رهبر انقلاب و رئیس دولت مبنی بر تثبیت ساعات کار گران و کار فرما باین با قدر دانی استقبال نموده اند.

عدم وسایل مکمل و نامساعد بودن شرایط کار در وضع کنونی و از جانبی فرق در ساعات کار، کار فرما و کارگر در افغانستان از مدتی باینطرف تحت مطالعه و غور دولت جمهوری قرار داشت.

نامه نگاران از آنس با ختر از ولایات اطلاع میدهند که کارگران فیصله کمیته مرکزی را بر اساس اصل عدالت اجتماعی موافق خوانده آنرا مشوق بیشتر کارگران در امور مربوطه میدانند.

کمیته مرکزی دولت جمهوری تحت ریاست بناغلی محمد داود رهبر انقلاب و رئیس دولت تشکیل جلسه داده و موضوع ساعات کار را چنین فیصله نمودند.

کارگران یادآوری نمودند که دولت جمهوری بر هبری زعمیم بزرگ ما از آغاز رویکار آمدن تاکنون قدمهای سرسبز بسوی بهبود زندگی همه افراد جامعه برداشته و این امر مخصوصا در قسمت کارگران در خور هر گونه ستایش میباید.

ساعت کار مامورین و کارگران دولتی و تصدی های دولتی و موسسات دولتی ایام چار فصل با اساس هفته چهل ساعت کار عیار و تثبیت شود به نحو یک روز هفتگی با اساس هفت روز و روزهای پنجشنبه پنج ساعت کار در روز عملی گردد یک ساعت نانغوری و استراحت که در بین روزهای هفته واقع میشود شامل ساعات کار نمی باشد.

آنها وعده داده اند که وظایف شان را با علاقه بیشتر از پیش انجام داده و برای بلند بردن سطح تولید کشور سهم فعالی خواهند گرفت.

طبق یک خبر دیگر: کارگران معادن، موسسات معنای و سایر موسسات کارگری کشور از تصویب

از طرف رئیس دولت و صدر اعظم برای ۳۱۳ نفر از استادان و معلمان کشور مدالهای پوهنه و هنر منظور گردیده است

پوهنل دكتور عنايت الله كمندي، پوهندوی فضل مولا روفی، پوهنسل علی آقا نحیف، پوهنل میر حبیب الله حبیب، پوهندوی دكتور نور محمد فرزان، دكتور حامد، پوهندوی دكتور محمد منصور پوهندوی محمود سو ما، پوهنل دكتور سيد ابراهيم پوهندوی دكتور محمد تیمور کریمی.

از طرف بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم برای سهصد و سی و سه نفر استادان و معلمان نقاط مختلف کشور مدالهای پوهنه و هنر منظور گردیده است. اعتبار ناموهنلهای طی محافل خاصی در کابل و مراکز ولایات به استادان و معلمان مستحق تفویض میگردد. هشتاد و دو نفر استاد پوهنتون کابل که مستحق مدال پوهنه شناخته شده اند عبارتند از:

از پوهنخی شریعیات: پوهندوی دكتور سيد محمد موسی توانا، پوهنل عبد العزيز، پوهندوی عبد الجلیل یوسفی، پوهندوی برهان الدین ربانی، پوهنیار فضل الله فیاض پوهنیار عبدالقهار قدری، پوهنل نعمت الله شبرانی. از پوهنخی ادبیات و علوم بشری: پوهنوال محمد نسیم نکهت، پوهنوال عبدالشکور رشاد، پوهندوی حمید الله امین، پوهنل دكتور محمد افضل بنوال، بقیه در صفحه ۶۳

از پوهنخی طب پوهنتون کابل: پوهاند دكتور محمد یوسف سیفی، پوهاند دكتور عبدالواسع لطیفی، پوهاند دكتور عبدالفتاح همراه، پوهنوال دكتور محمد عثمان هاشمی، پوهندوی دكتور توریالی ناصری، پوهندوی دكتور عیدالله لفسور رحیمی.

از پوهنخی ساینس: پوهنل دكتور محمد یونس کبری صفحه ۴

روز معلم در سراسر کشور تجلیل گردید



دوکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف حین ایراد بیانه به مناسبت تجلیل مقام معلم در تالار کابل تندی .

اشعاری بیرامون ارزش مقام معلم در این محافل ایراد نموده آمادگی شانرا بر ای برآورده شدن آرزوهای مردم کشور تحت رهنمایی های رهبر انقلاب موعده دادند . نامه نگاران می افزایند که در محافل بزرگداشت از مقام معلم حمایت دسته های گلبه معلمان اهدا گردید و این روز خجسته رانشگردان به مریشان شان تبریک گفتند .

در محافل روز معلم در ولایات صاحب منصبان ارشد از دوی جسموری ما موردین محلی و منسو بین معارف اشتراک نموده بودند .

روزنامه های مرکز ولایات در شما ره های روز ۳۰ نور پیام یناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم رانشر نموده مقلاتو مضامین استقبالیه مبنی بر ارزش مقام معنوی معلم در جامعه تذکرانی داده مساعی معلمان را در تیارز اهداف دولت جسموری در قسمت تربیه اولاد سالم آرزو سرده اند .

ترانه معلم توسط یکدسته شاگردان معارف پایان یافت . یک منبع وزارت معارف گفت که فرامین ومدال های پوهنه و هنر طی محافل خاص که در وزارت معارف پوهنتون کابل و مراکز ولایات کشور برگزار میشود به معلمان مستحق توزیع میشود .

جریان محفل کابل تندی ساعست ۹ شب ۳۱ نور از رادیو افغانستان نشر گردید . نامه نگاران باختر از ولایات کشور اطلاع میدهند معلمان کشور طی معا فلیکه روز ۳۱ نور در مراکز ولایات ترتیب یافته بود مراتب امتنان و مسرت شانرا به مناسبت برگزاری روز معلم به قایدمعلی ما ابراز نمودند .

نامه نگاران باختر علاوه میکنند که در این محافل پیام یناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بمناسبت اینروز توسط والیان قرائت شد که بابراز احساسات گرم حضار بدرقه گردید . همچنان معلمان و شاگردان مقلاتو

معارف متن پشتوی پیام قاید ملی یناغلی محمد داؤد را که به مناسبت روز معلم صادر شده است قرائت کرد . همچنان متن دری پیام رهبر ملی مابه این مناسبت توسط دوکتور عبدا لغفور رئیس تدریسات ابتدائیه ، وزارت معارف قرائت گردید .

درین محفل وزیر معارف نیز بیانیه ای ایراد کرد که متن آن در همین صفحه به نشر رسیده است .

بعد از اظهارات وزیر معارف پوهنوال دوکتور عبدالرزاق زهیریه نماینده کمی از استادان ، میرمن معصومه عصمتی معلمه لیسوز گونه بهوکالت از معلمان و یناغلی محمد دین به نمایندگی از معلمان ولایات کشور بیانیه های ایراد نمودند .

خبرنگار باختر علاوه میکند که ضمن این محفل فهرست اسمای آئنده از معلمان کشور که به تقریب روز معلم از حضور رئیس دولت و صدراعظم بدریا فتمدال پوهنه و هنرافتخار یافته اند قرائت گردید و محفل با سرود

با قرائت پیام رهبر ملی ما یناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم روز معلم بروز ۳۱ نور ضمن احتفالاتی در کابل و مراکز ولایات کشور تجلیل گردید .

در محفلیکه به مناسبت تجلیل از مقام ارزشمند معلم از طرف وزارت معارف ساعست ده قبل از ظهر روز ۳۱ نور در کابل تندی برگزار شد ، دوکتور محمد حسن شرق معاونت وزارت عظمی ، اعضای کمیته مرکزی ، هیات کابینه ، دگر جنرال عبدالکریم مسخنی لوی درستیز ، عده از صاحب منصبان ارشد اردوی جسموری مامورین عالیرتبه ملکی ، مستوفی و وکیل ولایت کابل ، کابل یناروال ، استادان حربی پوهنتون ، حربی ینوو نخچی و اکادمسی پرلیس وعده از معلمان و اراکین معارف اشتراک ورزیده بودند .

پس از آنکه آیاتی از قرآن عظیم الشان توسط قاری سید محمد یعقوب قرائت شد محفل با سرود ملی جسمور و یسیت افتتاح گردید . متعاقبا دوکتور نعمت الله پژواک وزیر

بیانیه دوکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف به مناسبت روز معلم:

نقش معلم در بوجود آوردن تمدنهای باستان و معاصر هموار ه قاطع و مهم بوده است

پوهانده نوین برای مطالعه راپورهیات تخنیکي ابدات تاریخی وارد هرات شد

پوهانده دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور صبح روز اول جوزا برای بازدید ابدات تاریخی وملاحظه آخرین پورهیات تخنیکي ابدات تاریخی این وزارت وارد هرات شد . پوهانده دوکتور نوین در راه عزیمت به صوب هرات از محلیکه برای مرکز کلتوری جفجران تعیین گردیده بود نیز دیدن کرده وباشاغلی حضرت میر حکیم والی نغسور درباره مذاکره نمود .

علاوفا بخود اجازه میدهم که یناغلی شالوده افکار و اندیشه های استادان و رئیس دولت را باستان تاریخ وطن معلم معلمان است مهمتر از این معلم بنیان گذار بزرگ افغانستان یاد کنم .

زیرا جناب شان بفرس نجات وطن از متلاشی شدن و ارتقای مجدد آن با اقدام جسورانه انقلابی درسی رایبه مردم افغانستان آموختند و هدیه کردند که در گذشته هیچ معلمی بتدریس و تطبیق آن متوسل نشده بود بنیاء این روز را اولتر از همه بعضی بزرگ خودشان تبریک میگویم .

نقش معلم در بوجود آوردن تمدنهای باستانی و معاصر و انکشافات علوتخنیک از پوهتر مقدم وهو یدا است آنچه ما در ماحول خوداز ساخته دست بشر می بینیم

حضار گرامی و همسلکان عزیز : برگزاری مراسم روز معلم که با اراده قایدمعلی ما امروز در سراسر مملکت صورت میگردد نشانه از احترام خاص رئیس صاحب دولت به معلمان کشور و تقدیر از کمترش علم و عرفان در مملکت عزیز ما است . روز معلم ومفکوره تقدیر از معلمان کشور برای اولین بار در تاریخ معارف مملکت با سر توجه یناغلی رئیس دولت در زمان صدارت گذشته شان بمیان آمد من به نمایندگی از تمام منسو بین معارف اعم از استادان معلمان محصلان و شاگردان و در حقیقت همه طبقه علم دوست و منور کشور از این نوازش شان صمیمانه تشکر میکنم .

نقش معلم در ساختمان يك اجتماع...

همچنان دين مبین اسلام بیش از همه اديان ديگر مسلماً نان را به کسب علم و عرفان مکلف میسازد دين مقدس اسلام اجازه نمیدهد که فاصله مکان، زمان یا نوعیست جنس آدمی مانع کسب علم گردد حضرت محمد ص پیغمبر اسلام میفرماید:

(علم را بیا موزید و لودرجین باش) یا (آموزش علم بالای مرد وزن مسلمان فرض است) حضرت علی کرم الله و جبه تحصیل علم را از گهواره تا به گور لازم می شمارد.

ارزش علم و تقدیر از مقام معلمان در ادوار مختلف تاریخ باستان مانیز سابقه طولانی دارد بسا دانشمندان بودند که در محیط و محلی و منطقی مصدر خدمات عرفانی و تحولات اجتماعی گردیده و حلقه از تشکلات علم و معرفت را پروردند اندو مورد احترام و ستایش جامعه قرار یافته اند با اساس سنن باستانی مانیز احترام معلمان لازم است.

با تقدیر از مساعی تمام کسانیکه بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم در تکامل معارف شصت ساله معاصر سهم گرفته اند با تأثر باید اظهار کرد که پروگرام های تعلیم و تربیه موسسات تعلیمی ما احتیاجات حیاتی شاگردان و نیازمندی های جامعه افغانی را باالعموم اغماض کرده و به همین علت است که سالانه هزاران نفر از فارغان دوره های ابتدايي، متوسطه و لیسه با وجود صرف چند سال از عمر گرانبهای شان در مکاتب طوریکه شاید و باید نمیتوانند مصدر خدمت مست موتری برای بهبود وضع زندگی خود فاعیل و اجتماع خود شوند. بلکه متاسفانه در اکثر موارد حتی از مشربیت آنها در اقتصاد فامیلی کاسته میشود.

دولت با وجود محدودیت های مالی مبالغ هنگفتی را همساله در ساحه تعلیم و تربیه سرمایه گذاری میکند باید از این سرمایه گذاری بصورت مطلوب استفاده شود.

طوریکه از خطابه رهبر ملی و واضح میگردد دولت اقدام هدایت داده است نسبت اصلاحات لازم را مطابق به مقتضیات نظام جمهوری در اهداف و پروگرام های سويه های مختلف تعلیمی وارد آوریم.

وزارت معارف بتاسی از این اهدایات وزارت معارف های نخستین را بر داشته و سلسله اقدامات بعدی آن ادامه خواهد داشت. در معارف به تعلیمات حرفه وی و تخنیکسرو شامل کردن آن در جزء پروگرام تعلیمات عمو می توجه زیاد و خاصی مینول خواهد شد تا جوانان ما در ضمن داشتن صفات نیک بشری و وطن پرستی در ذراعت مالداری، صنایع، تخنیک و حرفه های معلی دارای اندوخته های مسلکی و تجاربت عملی بود و چنین مسالک را با افتخار بید بر ندو در ارتقای افغانستان نیرو مند و مترقی سهم موتری بگیرند.

البته بمیان آوردن همه ریفرم ها و اصلاحات پروگرام های عرفانی مستلزم مطالعات دقیق علمی وقت گاه و مصارف زیاد مالی است که بصورت تدریجی بصورت خواهد گرفت ما متیقین بیا ری خداوند (ج) توانا تحت رهنمای های بنا علی رئیس دولت و پشتیبانی و همکاری مردم معارف پرورد تعدیلات و تغییرات مطلوبی بوجود آید.

طوریکه رهبر ملی بنا علی رئیس دولت در پیام روز معلم فرمودند:

خوشبختانه از زمان تا سیس نظام جمهوری در تمام موسسات تعلیمی مملکت پروگرام های درسی بصورت تفکات بخشیشرفته و همه شاگردان و محصلان بادیسپلین کامل از دروس و رهنمای های

معادل ۲ ملیون افغانی سامان لابراتوار به وزارت معارف اهدا گردید

حکومت هند معادل دو ملیون افغانی سامان لابراتوار برای وزارت معارف اهدا کرده است.

شاغلی مهتا سفیر کبیر هند در کابل ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز ۲۹ نور بدکتور نعمت الله پرواک وزیر معارف ملاقات نموده و طی آن بکنهتد سامان و آلات لابراتواری را از طرف حکومت هند تحت پروگرام همکاری تخنیک و اقتصادي آنکتور برای لیسه و مکاتب متوسطه وزارت معارف اهدا نمود که از طرف دکتور پرواک با تشکر پذیرفته شد.

دعوتی به مناسبت قانون اساسی فیدرالی آلمان

به مناسبت بیست و پنج و نیم سالگرد تصویب قانون اساسی جمهوری اتحدی آلمان دعوت از طرف زارز دافیر سفارت جمهوری اتحدی آلمان، شاغلی ویزنر در کابل تریتب یافته بود که در آن عده ای از اعضای کابینه، صاحب منصبان اردوی جمهوری، مامورین عالیرتبه و رؤسای کور دیپلو ماتیک مقام کابل استراک کرده بودند.

قانون اساسی فیدرالی آلمان، بیست و پنج سال قبل در وقت حکومت ادناور فقید بمیان آمده و با انفاذ آن در سرتاسر آلمان، کشور مذکور، دولت آلمان فیدرالی شناخته شد.

بقیه شماره گذشته

قانون بیرق

ماده ۲۱:

به تصمیم حکومت به علامت عزای بیرق بطور نیمه افراشته شده میتواند در چنین موارد با یست مامور بیرق پارچه را اولاً به قبه تماس داده بعد به اندازه نصف عرض بیرق از قبه آنرا پائین قرار دهند.

ماده ۲۲:

گذاشتن یا برافراشتن بیرق ملی افغانیستان بالای عمات مترو که نیم کاره - مخروبه و امثال آن ممنوع است.

ماده ۲۳:

افراشتن بیرق ملی افغانستان بالای طیاره و سفینه هوایی ممنوع است این وسایط علامت جدا گانه و مخصوص دارد که رنگهای بیرق در آن شامل است.

ماده ۲۴:

بیرق ملی افغانیستان در زیر پا فرش و نهاده شده نمیتواند.

ماده ۲۵:

هر گاه بیرق ملی افغانیستان نظر به احکام این قانون با یکی یا

چندی از بیرق های دول متحابه یا بیرق های خصوصی در یکجا بر افراشته میشود پارچه و دیرک آن بیرقهای نباد از پارچه و دیرک بیرق ملی افغانیستان بزرگتر و بلند تر باشد. در چنین مورد بیرق ملی افغانیستان اولتر از همه افراشته شده در موقع پائین کردن از همه آخرین فرود آورده میشود.

ماده ۲۶:

بیرق ملی مقامات در کلیه روز های کار و جشنهای ملی رسمی بر افراشته میشود در سایر روز های تعطیل استعمال نمیکردد. بیرق

های قرار گاه ها و پست را ندارم و گمرکات سرحدی همواره در اهتزاز میباشد.

فصل دوم

مقامات صلاحیت دار استعمال بیرق

ماده ۲۷:

مقامات ذیل صلاحیت افراشتن بیرق را بر طبق احکام این قانون حایز اند:

(بقیه در صفحه ۶۲)

خرد مندانه استادان و معلمان خود بکمال میل و آرا مش و در صفای نیت و دوستی استفسارده علمی به عمل آورده اند این نتیجه ارزش های ملی و نهر بخش جمهوری است که معلمان و جوانان ما با استفاده از این مرحله حساس و تاریخی مملکت نمسی خواهند دقیقه از حیات قیمت بهای خود را بیس از این ضایع سازند.

خواهران و برادران هموطن! اوضاع رفت بار معارف و حالت انسوب زای مملکت در چندسال پیشتر از نظام جمهوری خاطره های تلخی را بمردم ما باقی گذاشته است. همه بیاد دارند در شلو دماغ اولاد پاک نهاد و شریف ما چه تضاد هاتفرقه ها و ایده لوزی های نو واردجا داده شد. چگونه مردم نجیب و وطن پرست افغانستان با ایجاد تفرقه های سیاسی مذهبی، سستی، لسانی و غیره با یکدیگر دست و گریبان ساخته شدند. دفا یستی ارزنده حیات جوانان و معلمان ما بدون تحصیل علم و اخلاق ضایع گشت و بالتجیه صدمه بزرگی بو حدت ملی و اقتصاد مملکت وارد آمد بنابر همین دلایل بود که فرزندان فداکار و صدیق مملکت تحت زعامت قاید ملی مجبور شدند دست به کودتای ۳۶ سرطان ۱۳۵۲ زده بایک حرکت انقلابی وطن را از تاخت و تاز اجانب و خانه جنگی های داخلی نجات بخشند.

شاغلی رئیس دولت در روز برافراشتن بیرق ملی دولت جمهوری افغانیستان فرمودند این نظام مردم میبندی جمهوریست مال مورولی یک شخص و یک طبقه خاص نیست بلکه مال هر فرد ملت نجیب افغانستان میباشد.

الحال وظیفه مردم افغانیستان و مخصوصاً استادان و معلمان است تا در تحکیم بنیان نظام جمهوری و حدت ملی، از تقاء و تعالی مملکت سهم فعال ترو مشربتر گرفته و جایب ملی و مسلکی خود را با جدیست و بیطرفی کامل از مفکوره های سیاسی و اغراض شخصی پیش ببرند.

رسالت تربیه نسل جوان، جزا نیکه وطن پرست جمهوری خواه متدین و صادق باشند بدون استادان و معلمان کشور است چون این نظام مربوط به همه افراد مملکت بقیه در صفحه ۶۳

دوکتور محمود حبیبی بحیث والی کابل مقرر گردید.



دوکتور حبیبی با اساس پیشنهاد وزارت داخله، تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولت دوکتور محمود حبیبی بحیث والی کابل مقرر گردیده است.

اسلام و زندگی

قسمت سوم

ترجمه و نگارش ع ، هبا

وطن و عقیده

پیام مبارزه کردند، نبود، زیرا پیامبر اسلام وظیفه داشت پشای سعادت و نجات بخشی که خشت های اساسی و نخستین آن توسط رهبران راستین بشریت که روزگاران قبل از طرف آفریدگار جهانیان، جهت رهنمایی و رهبری انسانها موظف شده بودند پسر برده و بنیای کمال و اوج نهایی اش برساند . پیامبر اسلام (ص) سیزده سال از عمر نبوت و رسالتش را در مکه بسر برد و در تمام این مدت، انسانها را بسوی وحدت و یگانگی پرستی و بسوی استحکام و تثبیت شرف و کرامت انسانی، دعوت نمود و مساعی پیگیر و لاینقطع بخرج داد تا دلهای مردم را برای تابش انوار حق و حقیقت بگشاید و زینت عارا بسرای حصول برتری حقیقی و عزت و کرامت ، آماده و مستعد بسازد .

این فرستاده خداوندی ، خطاب بانسانها گفت: این بشپاکه شما آرا تقدیس و پرستش مینمائید ساخته و پرداخته دست های خود شماست، آنها را در هم شکنید و بدور یک کلمه و یک هدف اساسی جمع شوید، و آن اینکه جز خدای واحد، خدایی که همه جهانیان را از نیستی به هستی آورده است، نپرستیم .

به قبیله قریش که در میان مردم عرب قبیله اشرف و ممتازی بودند فرمود: ازین آقایی ها و اشرافیت صرف نظر کنید، این چیز ها که تسلط بران اهمیت میدهد کدام مفهوم و برتری حقیقی ندارند .

انسانها همه مساوی و دارای ارزش های برابر ذاتی و همانندی هستند و هیچ گروه و هیچ فردی، ارباب و آقای فردی دیگر نیست و انسان ها جز با اساس اندازه انجام کارهای نیک و پسنندیده انسانی، هیچتواری برتری از نگاه قبیله، نژاد، رنگ و غیره بر دیگران ندارند .

امپراطوران و حکمرانان بزرگ جهان را بسوی وحدت و یگانگی پرستی دعوت کرد ولی ایشان از اوج فرعونیت و غرور منی و غیر انسانی خویش پائین نماندند و نزول ننمودند و همانطور در خود خواهی و انحراف شان دوام دادند، بدین ترتیب زمینه دعوت و گسترش

حق و حقیقت، در مکه تحت اینگونه شرایط ناگوار، نامساعد شده روز بروز موانعی جدید از طرف دشمنان و مخالفین سرسخت و صاحب نیروهای قوی مادی، جلوگیری و جلو دعوت پیامبر اسلام قرار میگرفت که در نتیجه جز پیش گرفتن راه هجرت چاره ای دیگر باقی نماند .

تا آخرین لحظه از مبارزه دست نگرفت ، دشوارترین پیش آمدها را تحمل نمود، هیچ حرکت دشمنانه ای او را از پایدار نیابرد و در برابر مبارزه بخاطر حق و حقیقت چیزی نظر نداشت

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت عمر و بن ام مکتوم (رض)

این صحابه جلیل القدر و مهاجر مخلص برومند و قهرمان نابینای اسلامی که اصلا نامش عبدالله بن عمرو قریشی عامری بوده و بعضی ها بنام عمرو بن قیس بن زائده بن اصم دانسته گروهی عم اورا بنام حصین و یا عمر ابن ام مکتوم می نامند اما معروف به عمرو بن ام مکتوم میباشد .

حسب بعضی از روایات نام عمرو و رسول خدا برایش نهاده اند . نام مادرش اصلا عاقله بنت عبدالله بن عنکبه بوده و پسر ما ما می خدیجه بنت خویله همسر رسول خدا (رض) میباشد . در مکه قبل از هجرت بدین اسلام مشرف شده

از مکه نخستین مهاجرین است که با مصعب بن عمرو (رض) رهسپار مدینه گردید .

وی با وجود محرومیت از دیدار دارای موقف عالی بوده قرآن کریم در آغاز سوره عبس موقف آنرا تسجیل کرده است چنانچه روزی از صفا دید قریش در مجلس فرخنده نبوی حاضر و حضرت پیغمبر (ص) ایشانرا باسلام دعوت و با آنها سرگرم ملازمت بودند ناگاه عبدالله بن ام مکتوم که از دیدگان نابینا بود وارد شد و عرض کرد یا رسول خدا ! از علمي که خداوند بتو ارزانی داشته مرا بیاموز، عرض ناپستگام عبدالله بن ام مکتوم مورد التفات رسالت مآبی واقع نشد زیرا حضرت (ص) با مر مهم تبلیغ اشتغال داشت و تصور نمود که در مجلس مبارک

حضرت شاه صاحب می نگارند که درین آیه کریمه محض يك كلمه دوستانه خداوند (ج) پیش دیگران از رسول خویش میباشد .

خویش دانسته و منافع باطل و ضد بشری شان را در قبایل پخش و گسترش این دعوت، روبرو تباهی، یافتند، از هرگونه حیل و دسایس برای منصرف ساختن پیامبر اسلام ازین انقلاب و مأموریتش ، کار گرفتند، پیش کش هانمودند، وعده هادادند ، ولی چون هدف اساسی پراه افتادن انقلابی عظیم و بشری، و از بنیاد در آوردن کاشهای عقاید و طرز تفکر های باطل و غرور باطل پرستی بود، این دعوت و حرکت روز بروز قوی تر و پرازنده تر میگردد .

دشمنان حق و حقیقت و واضح تر گفته شود دشمنان سعادت بشر، چون از فعالیت های دیگر خویش در زمینه مایوس شدند و همه دسایس خویش را بی نتیجه و بی ثمر یافتند بفرسود تصدی علیه پیامبر اسلام افتادند و در مجلسی فیصله کردند که برای جلوگیری ازین حرکت، حرکتی که محمد (ص) بسراه انداخته و میخواهد با این طرز تفکرش دین پدران و مقدسات اجداد را توهین کند و حتی برای درهم ریختن پایه های آن قلعهم نماید، جز یک راه و یک چاره که عبارت از بقتل رسانیدن شخص محمد (ص) است راهی دیگر موجود نیست و ما باید اینکار را به برقیتمی که انجام شود، انجامش بدهیم و مطمئنا وقتی ما این کار و این نقشه را عملی کردیم دیگر خطری متوجه ما و آئین کبیر ما نخواهد بود .

زیرا عمده ای که بنام پیروان او باقی میماند آنها خود بخود بسوی ما باز میگردد و از کرده های خویش اظهار ندامت مینمایند، چه اینها شاخه و اواصل يك درخت شمرده میشوند و مسلماتی ریشه و اصل از میان برداشته شد دیگر موجودیتی برای شاخه ها باقی نخواهد ماند و امروز بهر وسیله که میسر شود باید این شاخ کج را از درخت مکین قطع نمائیم و دیگر این وظیفه جوانان و افراد شجاع و غیور قریش است که برای انجام این خدمت کمر همت بندند و این محمد (ص) بن عبدالله را که هرگز و هر حرف او چون زنجیری در پای آزادی و زندگی ما و طرز عقاید و پندار ما می پیچد و با این حرف های خویش را عنوان فرمان آسمانی و خدایی میدهد، از میان بردارند و بزندگی اش خاتمه بدهند .

باقیدار



شنبه ۴ جوزا ۱۳۵۳ - ۳ جمادی الاولی ۱۳۹۴ - ۲۵ می ۱۹۷۴

روز معلم

امسال روز معلم با شکوه و جلال بیشتری تجلیل گردید. این امر نشانه نه بی از علاقه خاص رهبرانقلاب جمهوری و قاید بزرگ ملی مابه توسعه و انکشاف علم و فرهنگ است. چنانچه طی ار شادات شان به معلمان مرکز و ولایات کشور چنین گفتند:

«... انکشاف عمرانی و ماری یک کشور شاید کار آسانی باشد، ولی اعمار معنوی یک ملت کاری ساده و بسیط نیست فقط معارف حقیقی میتواند آنرا تعمیر نماید...»

حقیقتا در کشوری که افراد آن به زیور علم و دانش آراسته گردند و تعداد دانشمندان و صا حبان فضل و هنر روبه توسعه نهد هر گونه مشکلی در ملت کمی راه حل می یابد و زمینه جهت ترقی و پیشرفت آماده ساخته میشود.

حقیقتی است روشن که بزرگترین سرمایه و دارایی یک جامعه را، اندازه علم و دانشی نشان میدهد که در آن جامعه وجود دارد و از آن در راه خدمت به مردم استفاده میگردد در نظام جمهوری، هما نظوریکه در ساحات گوناگون حیاط اقتصادی اجتماعی، و فرهنگ کشور ما اقدامات اساسی در حال وقوع پیوستن است، هم چنان در ساحه انکشاف معارف و ایجاد تغییرات بزرگ کمی و کیفی در روش تعلیمی به منظور آنکه نسل جوان مطابق به ضروریات امروز و آینده کشور تربیه گردند، نیز نو آوری هایی بعمل می آید.

در آن موقعیکه رهبر بزرگ ما - متکفل امور صدارت بودند، روز معلم برای اولین بار در کشور ما تجلیل گردید و اکنون که نظام جدید به رهبری قاید ملی ما در مملکت استقرار یافته است، در بزرگداشت و تجلیل مقام ارزشمند معلم توجه بیشتری بعمل می آید. و یقین داریم که معلمان گرامی که در واقع روشن نگهدارنده مشعل علم و هنر میباشند، از این به بعد از تسهیلات و امکانات وسیعتری برخوردار خواهند گردید و فردای امید بخش تری در انتظار آنان خواهد بود.

تصمیم قاطع ، خلیل ناپذیر و دوام دار یک ملت میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

آشنایم را که مدت زیادی بسود ندیده بودم، ساعت ۹ صبح وارد دفتر گردید. بخاطر اینکه از ری پذیرانی شده باشد باوی به گرمی صحبت کردم و از کار ها و مشغولیت های چندین ساله خود سر صحبت باز کرد، منکه می فهمیدم، خدا خیر کند، رفیقم که شخص بسیار پرگپ است، نشود مانند عادت همیشه گیش صحبت خود را طولانی کند، در همین گل صبح من و همکارانم را بیشتر مزاحم شود. بهمین اندیشه بودم! و جای هم برایش خواستم، آشنایم چسای را نوش جان میکرد ولی صحبتش طولانی تر میشد، اصلا گمانم به فکر رفتن نبود.

منکه بکار مشغول بودم اصلا درست نمی فهمیدم که سخنان او در مورد چه موضوعی است، گاهی از رویداد های کابل، و گاهی هم از سفر های به اصطلاح خارجه اش سخن میگفت و اصلا در سخنانش منظوری نهفته نبود.

عقر به ساعت نوا: یک یازده ونیم بود، ولی آشنایم در کنجی چو کی یک بغله افتیده بود! من چندین بار از شعبه برای اجرای کاری خارج شدم، وقتی برگشتم دیدم با همکارانم را هم سر صحبت باز کرده است!

یکی از همکارانم که خیلی کار داشت، حوصله اش سر رفت و بسیار بود بانه از آشنایم خواهش کرده تا اگر ممکن است چند دقیقه ساکت باشد در این لحظه من وارد دفتر شدم، دیدم موصوف با همکارانم بگو مگو دارد، وقتسی چشمش بمن می افتد، بدون اینکه خدا حافظی کند از دفتر خارج شد، من عقبش رفتم و دستش را گرفتم و برای اینکه آزرده نشود از او معذرت خواستم اما او با عصبانیت گفت: اگر من مانند خودت آمد دفتر میبودم، قطعاً اینگونه اشخاص را بدفتر استخدام نمی کردم، در گذشته ما وقتیکه به شعبات و دفتر رفقا و یا دوست های مان میرفتیم، حتی نان چاشت را هم همانجا می خوردیم، شما اصلا از دفتر داری چیسزنی نمیدانید!

مشکلات در جداساختن قوا در جبهه جولان

معلوم میشود که داکتر هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا در تمام دوره ماموریت های صلح خود باین اندازه به مشکل مواجه نشده بود مثلیکه در امر جدا ساختن قوا در جبهه جولان بآن مواجه است. تا کنون چندین بار اطلاعات خوشبینانه و امیدوار کننده درین مورد نشر گردید و به تعقیب آن نتیجه ای تبارز نکرد که نشان دهد در زمینه جداساختن قوا کدام تصمیمی اتخاذ میشود. آخرین اطلاعات در زمینه حاکی است که امکان رسیدن به موافقه و اتخاذ تصمیمی در باره این موضوع در سفر فعلی داکتر کیسنجر کمتر به مشاهده میرسد.

داکتر هنری کیسنجر تا صبح روز جمعه سوم جوزا یازده همین دور مذاکرات خود را با مقامات مربوطه اسرائیلی و سوریه انجام داده و برای مدت ۲۶ روز در شرق میانه سپری کرد. در همین روز از قول بعضی از مامورین عالی رتبه آمریکا اعلان شد که وی هنوز هم به نتیجه ای واصل نگردیده است. مامورین امریکایی درین روز گفتند که کیسنجر در اکثر مسایل موفقیتی بدست آورده ولی امکان آن نخواهد بود که در پورتو این موفقیت ها کدام موافقتی بامضا برسد و برای رسیدگی به موضوع و موافقت روی تفصیل آن نمایندگان سوریه و اسرائیل در آینده به واشنگتن مسافرت خواهند کرد و آنجا به همراهی داکتر کیسنجر کار خود را درین موضوع دنبال خواهند نمود.

اکثر علاقه مندان موضوع باین فکراند که چرا کیسنجر درین ماموریت خود باین اندازه به مشکلات مواجه شده است در حالیکه می بینم در امر جدا ساختن قوا در جبهه سویز آنقدر به تکلیف نبود و در مذاکرات صلح ویتنام در پاریس کار خود را موفقانه از پیش برد باید گفت که طبیعت موضوع ویتنام و جدا ساختن قوا در جبهه سویز با موضوع جدا ساختن قوا در جولان فرق زیاد دارد مساله صلح ویتنام را بجایش

میگذاریم، درینجا تنها تفاوتهای بین جولان و سویز را بررسی می کنیم.

نخست از همه شخصیت های مصری و سوریه از نظر غایب اهداف و خطوط اساسی فکری شان از هم فرق دارند. دوم، تناسب پیشرفت اسرائیل در جبهه سویز و جبهه جولان باهم متفاوت است باین معنی که اسرائیل با آنکه در جبهه سویز حتی توانست به غرب کانال پیشرفت نماید و شهر سویز را محاصره کند ولی در مقابل عساکر جمهوری عربی مصر در شرق نفوذ کامل نمودند و خط مستحکم بازلیف را در هم شکستند و از جانبی هم با آنکه اسرائیل در غرب سویز نفوذ نموده بود در حقیقت آنعه از عساکر اسرائیل که در غرب بودند هر آن خود را در خطر احساس میکردند و حتی طوریکه بعداً شایع شد مصر میتوانست عساکر اسرائیلی را درین حصار

و برای اینک که این معضله را از سر راه خود دور سازند مخصوصاً آمریکا جدا مساعی خود را بخرج داد تا با جدا شدن قوا و ایجاد مصالحه ای بین اسرائیل و مصر مجدداً از امتیاز نفت اعراب بصر خوردار گردد. چنانچه نتیجه آن بروفق همین مرام بود یعنی بمجرد جدا شدن قوا مقاطعه نفتی هم رفع گردید.

اما در جبهه جولان اوضاع چنان نیست که در موضوع سویز تفکار یافت. در جبهه جولان نخست از همه از نظر اشغال ساحه اسرائیل دست بالا دارد چه هرچه اشغال شده از جانب اسرائیل بوده است و از طرفی هم در ساحه اشغال نقاط ستراتیژیک کوه حر مون را در اختیار دارد که این امر مسلماً سبقت اسرائیل را در بردارد و از جانب دیگر از نظر محبوسین جنگی تعداد بیشتری از اتباع سوریه در اسرائیل محبوس اند در حالیکه محبوسین

بررسی مسایل روز

اسرائیل در حدود شصت و پنج نفر در سوریه میباشند. البته با ارتباط به محبوسین باید گفت که افراد اسرائیلی از نگاه تخصصی و مفید بودن خود در امور نظامی برای اسرائیل خیلی مهم باشند. صرف نظر از موضوعات متذکره موضوع جدا ساختن قوا در جبهه جولان وقتی صورت میگیرد که تنها جنگ بین سوریه و اسرائیل جریان دارد در حالیکه هنگام مذاکرات سویز عملاً یک تعداد زیاد کشور های عربی با اسرائیل در نبرد بودند. بنابر همین دلایل و علل است که مذاکرات جدا ساختن قوا در جبهه جولان به مشکل مواجه گردیده است. و طوریکه یک روزنامه نگار شام دوم جوزا ابراز نموده است تا زمانیکه اسرائیل حاضر به دادن امتیازات بیشتری درین مذاکرات نشود رسیدن به توافق مشکل به نظر میرسد. گرچه تاکنون به صراحت گفته

محاصره کند و ازین ببرد در حالیکه در شرق سویز با آنکه قوای نمبر سوم مصر در محاصره اسرائیل قرار داشت اما به اسرائیل تسلیم نشده و هرگونه مشکل را مقاومت کرد. ازین موضوعات که بگذریم در جبهه سویز اسرائیل یک صحرای وسیع سوزان و بی آب علف سینا را اشغال نموده و در نظر سوق الجیشی جز قسمتها بی ذرغزه و شرم الشیخ دیگر کدام منفعتی را برای اسرائیل تأمین نمی کرد.

بنابر همین دلایل بوده که اسرائیل یک آن اولتر به مصالحه و جدا شدن قوا تن در داده و مذاکرات مربوط باین موضوع مدت درازی را نگرفت.

از همه مهمتر هنگام مذاکرات جدا ساختن قوا در جبهه سویز ایالات متحده آمریکا و بعضی دیگر از کشور های غربی از مقاطعه نفتی اعراب هرروزه زیان میکشیدند

نشده است که خط جدا شدن قوا از کجا عبور خواهد کرد اما در طول دوره مذاکرات ۲۶ روز قبل کیسنجر چندین نظر درین باره ابراز گردید. نظر نخستین آن بود که اسرائیل تنها از یک حصه از ساحه های اشغالی جنگ ماه میزان گذشته بیرون میشود.

اما بعداً در اثر مذاکرات دوام دار هنری کیسنجر اعلان گردید که اسرائیل تمام ساحه اشغالی جنگ ماه میزان را به شمول قسمتی از شهر قونیه رها کرده و سه قله کوه حر مون را با اختیار قوای صلح ملل متحد میگذارد. مدتی بعد از آن گفته شد که خط جدایی قوا با متداد قله کوه حر مون عبور میکند.

وبالآخره نظر آخری که طی روزهای اول و دوم جوزا ابراز شده این است که اسرائیل آماده خواهد بود تمام اراضی اشغالی جنگ میزان سال سال گذشته را به شمول شهر قونیه و بعضی ساحه های زراعتی جنوب جبهه جولان را ترک میگوید. چنان به نظر میرسد که در برابر تمام نظرات مذکور موقف سوریه همان موقف ثابت نخستین آن است باین معنی که اسرائیل باید از تمام ساحه های اشغالی جنگهای سال گذشته ۹ سال ۱۹۶۷ بیرون شده و به حقوق حقه مردم فلسطین احترام بگذارد.

از جریان اوضاع معلوم میشود که داکتر کیسنجر نخست از همه برای حفظ پرستیژ شخصی خود و برای حفظ حیثیت کشور خود شدیداً به مجادلات خویش ادا می دهد و شاید هم روزی میتواند مطابق خواسته های سوریه، اسرائیل را متقاعد سازد ساحه های اشغالی را رها کند اما فعلاً مشکلات وی درین زمینه زیاد است مساله منطقه حایل موضوع مبادله اسرا، کار محدود ساختن قوای طرفین در دو جانب خط جدایی و وظایف و کار قدری صلح ملل متحد از جمله مسایلی است که گفته میشود امروز کیسنجر روی آن غور و دقت میکند. دیده شود که این کار به کجا خواهد کشید.

دستهای کوچک:

با هنر بسزرگ



این است فامیل هنرمندی که از کوچکی به صنعت قالین با قی پرداخته اند.

بناروال هرات (نفر وسط) نیز در جمع آنها دیده میشود

بعد همه بسوی زینه بار یکی پرا...
 من افتیم...
 آنجا، در بالای زینه چهار دختر،
 دخترانی که تازه دو ران طفلی را
 پشت سر گذاشته اند، منتظرند.
 چهار خواهر... خواهرانی
 هنرمند... یکی از آن ها راشماهم
 می شناسید نامش را شنیده اید
 نجیبه، نجیبه قادری...
 با هر یک دست میدهم، کمی
 به چهره شان خیره می شوم، خورد
 سال لاغر اندام و شوخ...
 در یک لحظه کو تاه، این فکر برایم
 پیدا می شود، که آنهمه شهرت آن
 ها، دروغ است... تعریف ها بی که

از کلکان هنر آفرین شان شنیده ام،
 دروغ بوده... ولی این فکر، دیری
 دوام نمی کند...
 آنچه را که به چشم می بینم، این
 بندار را، از ذهنم می زداید...
 * قالین از صنایع پر بهای کشور
 ماست، قالین افغانی در جهان
 شهرت دارد. دوام آن، رنگ های
 مرغوب آن و نقش های زیبا و رنگین
 آن...
 اخیراً سفر کو تاه می به هرات
 داشتم، شهر ادب و هنر، در آنجا
 شنیدم، که فامیل ها، دختران
 کوچک شان را تعلیم قالین بافی می
 دهند، شنیدم که کوچکترین دست
 ها بهترین قالین ها را می بافند.

از دالان های پر پیچ و خم و سر
 پوشیده، یکی پی دیگر میگذرم،
 در سایه روشنی راه نیمه تاریک،
 با اضطراب به پیش می روم، آن
 هایی که پیشا پیش من در حرکت
 اند، تندتند گام بر میدارند، بی پروا
 پیش میروند و هر چند لحظه یکبار
 ایستاده، مرا هم تشویق به تیز رفتن
 می کنند...
 در خم یک کوچه تاریک، در
 برابر دروازه بی همه می ایستیم،
 یک یک از لای در، بدرون می رویم.
 آنجا فضای باز کوچکی قرار دارد،
 خانه هایکی بالای دیگر ساخته شده
 وبام های گنبدی آن تماشا بی وجالب
 است.
 آنها، آنها بی که با من آمده اند،
 بسویم می نگرند، لبخندی می زنند،



نجیبه تاحال چند مدال صنعت گرفته قالینچه های او در نما یشتگا ه های خارجی طرفداران و علاقمندان فراوانی دارد



سعیده ۶ ساله است، کلکان کوچک و لرزان او تند تند گره های رنگین برقالین میزند



چهار خواهر خردسال، هنرمندانی که همین حالا شاگردانی هم دارند.

ششمین که چهار خواهر، خواهرانی شش ساله، چهارده ساله، شانزده ساله و هجده ساله، درین رشته مهارتی دارند. که شهرت آن ها از سر حد هرات گذشته، از مرزهای کشور گذشته و در جهان بخش گردیده است.

مردم میگفتند، قالیچه های بافت این خواهران، در نما یسکاه جهانی اکسپو - ۷۰ علاقمندان فراوانی پیدا کرده و مدالی برای شان کمایی کرد.

مردم میگفتند، که بعضی کشور های خارجی ازین خواهران دعوت کرده، که باقالین های شان، بانمونه های هنر شان، به این ممالک سفر کنند.

و من در کارگاه این خواهران، همه شنیده ها را، همه گفته ها را به چشم دیدم.

کوچکترین خواهر شش ساله است، سعیده نام دارد و خردسال ترین قالی باف کشور خواهد بود.

دست های کوچک او کمی می لرزد، قیچی سنگین را، در دست بر داشته نمیتواند، اما تند تند و ماهرانه بروی تارها می لغزد و گره هایی رنگین را، یکی پهلوی دیگر می زند...

او قالی بافی را، ازخواهرانش آموخته و حالا می تواند، به تنهایی این کار را انجام دهد.

رشدیده خواهر سوم است، او تازه با چهارده سالگی گذاشته شوخ و کمی خندان است.

از او می پرسیم: ازین کارت خسته نمی شوی؟ می خندد و میگوید:

نه، من از خردی به این کار عادت کرده ام، اگر روزی کار نکنم، آنوقت مثل چیزی را که کم کرده باشم، دق می آورم.

رشدیده که تحصیلاتش رادرهمان دوره ابتدایی تا تمام گذاشته، یک شاگرد دارد و هر روز، در حدود ده ساعت کار می کند.

خواهر دیگر صد یقه نام دارد، شانزده ساله است، چهره گندمگون و قد دراز دارد.

هر چهار خواهر، در اتاق کوچکی که کارگاه شان است، کار میکنند.

نجیبه قادی، خواهر بزرگتر شان که هجده سالگی را درین روزها، پشت سر میگذارد، از صنف چهارم، مکتب را، رها کرده و به قالی

بافی پرداخته است. در سال ۱۳۵۱ که جشن قالیسن گرفته شد، او مدال و جا یزه قالیسن را بدست آورد.

این فامیل هنرمند رایاز ده نفر تشکیل میدهد، که تا حال دوخواهر شوهر کرده و رفته اند.

بناغلی عبدالله پدر آن هامیگوید: - یکروز به این فکر افتادم، که دخترانم چیزی را بیاموزند که همیشه بدرد شان بخورد. صنعت قالی بافی در کشور ما و مخصوصا در شهر هرات طرز فدا ران زیادی داشت.

من یک زن تر گمن را استخدام کردم، تا برای دخترانم قالی بافی را بیاموزاند.

حالا طوری که می بینید، سالهاست که خود دخترانم شاگرد هایی دارند. به دیگران، این کار را، می آموزند. می افزاید:

هر دو دخترم که عروسی کردند، قالی بافی را آموخته بودند و حالا هرچار دختر دیگرم که بخانه هستند درین رشته مهارت کافسی دارند.

وی در پاسخ سوالی گفت: معیشت فامیل ما، از همین را تأمین می شود.

از نجیبه می پرسیم: بدست برین دست مزدی که از یک قالیچه گرفته ای، چند بوده؟ او میگوید:

- یک قالیچه را به پنجاه هزار اعمالی فروخته ایم و این بلندترین دست مزد ما بود.

انچه در کارگاه این دختران جانب بود و قالیسن های شان را، بر ارزش ساخته، ریزه کاری ها، و نقش های است، که در قالی بافار می برسد.

در شهر هرات، اکثر فامیل ها، کارگاه های قالی بافی را در منازل شان بپن کرده و دختران شان را، به اینکار تشویق میکنند.

ما در کشور هنرمندان فراوانی داریم و همه جوانان ایسن دیار، استعداد سرشاری دارند، که با اندک تشویق و توجه، می توانند کارهای بزرگی را انجام دهند.

درینجا از بناغلی عبدالغیوم سی بیاروال هرات که برای دیدن کارگاه دختران قالی بافی با من همکار می کرد، تشکر میکنم.

((نیوتن)) پس از ۲۵ سال



این نکته‌ها حقیقتهای برهنه زنده گانسی (نیوتن) است. ولی در قطع و روایی استعاطی این زن چیزهای دیگری وجود دارد که انگیزه آن شده تا (نیوتن) هنرمند بزرگی باشد. هنگامی که نیوتن دوازده یا سیزده سال داشت، مادرش وی را شامل کورسی ساخت تا موسیقی، آواز خوانی و رقص بیاموزد. این کار برای آن بود تا دخترش آماده کار استعماری گردد.

(مونی لال) که از دوستان نزدیک پدرش بود، وی را برای بازی در صحنه‌های فیلم (هماری بیبی) تمرین داد. این فیلم اگر چه از نظر درآمد، پیروزی چندانی نداشت، آغاز کار استعماری (نیوتن) به شمار می‌رود. به دنبال این فیلم، برای بازی نقش زن اول در فیلم (نگنه) برگزیده شد تا با (ناصر خان) هم بازی شود.

(نگنه) جایزه (سلور جوینلی) را زودتر در نتیجه چندین درخواست دیگر به (نیوتن) رسید (در سن میان هجده تا بیست و یک سالگی). (هملوک)، (آگوش)، «پریت»، «هنگامه» (سنتیم) و (ترموهی) زانام برد.

درین هنگام منتقدان استعماری نکته‌های متعددی در باره او نوشتند. مثلا مجله (فلم فیو) در سال ۱۹۵۲ طی بررسی بازی او در فیلم (پریت) نوشت «بازی نیوتن سخت‌مایوس کننده است».

همین مجله در ماه جنوری سال ۱۹۵۲ هنگام تبصره بر فیلم «شیشم» نظرهای متضاد دیگری درباره (نیوتن) داد. مجله نوشت «قدرت فیلم بر نیوتن انگیزه دارد. وی دوشیزه جوانست و چشمها بی‌سازد. ستر شار از سنگینی محبت، بسازی او قشنگ است و عشق معصومانه بی زانمایش میدهد».

همین منتقد در باره فیلم (نمروهی) نوشت (نیوتن تازه جوان نقش زن بالغی را بازی میکند. در نتیجه بازی او خالی از هیجان است) (ناصر خان) که برای مدت کوتاهی از ستارگان محبوب بود، غالباً از طسرفا تولیدگران برای همبازی شدن با (نیوتن) انتخاب میشد. این دو نفر مدتی یک تیم رومانسیک را تشکیل داده بودند.

یکی از خبرنگاران در آن زمان نظریه (ناصر خان) را در باره همبازیش پرسیدوی در پاسخ گفت (نیوتن باز یگوییست که احساسات تازنده بر دارد و تخیلش بسیار غنیمت است).

ماتیس خودش را در هونل (ناج محل) در بمبی اجراء کرد. در سن پنج سالگی هنگام بازی در نمایشی که حیات آوازخوان معروف، یعنی (جوتیکاری) را نشان میداد اولین بار برای هوا خواهانش امضاء داد. در سن هشت سالگی در یک قلم پدرش به نام «لال دمایاتی» نقش «کوچکی» را بازی کرد. در «سالگی» در نمایشنامه «ها ظاهر میشد، میرقصید و آواز میخواند و در پیاده سالگی به مقام (بانوی هند) برگزیده شد.

در پانزده سالگی در فیلم (نگنه) نقش اول را بازی کرد این فیلم جایزه (سلور جوینلی) را بر او آورد. اما خود (نیوتن) وقتی خواست وارد سینما شود و فیلم (نگنه) را تماشا کند، ازین کار او مخالفت کردند زیرا حیات سلور فیلم (نگنه) را در صحنه بندی فیلم‌های «الف» شامل کرده بودند و بدینصورت پسران و دختران نامالغ از دیدن آن محروم بودند. اجازه داشتند در چنین فیلمی بازی کنند. ولی اجازه نداشتند به تماشای آنها بروند!

اکنون (نیوتن) سی و هشت سال دارد. تا بیست و پنج سالگی در پنجاه و شش فیلم ظاهر شده بود. سیزده میان سیزده فیلم جایزه (سلور جوینلی) را بر او آورده است. هم چنان که فیلم او ناتمام مانده است. (نیوتن) در دوران کار بازیگریش بیشتر با (ناصر خان)، (سونل دت)، «راجکپور»، «ملراج ستهانی» و «ریوانند» همبازی بود. است. وی تنها یک بار در فیلم (شکوه) با (دلپ گمار) همبازی شد. ولی این فیلم که به دست (رمنش سیکل) کارگردانی میشد ناتمام ماند.

(نیوتن) در سال ۱۹۵۹ با یک افسر نیروی دریایی هند ازدواج کرد. حالاً این زن و شوهر پسر دوازده ساله بی‌دارند به نام (مونیش)



من همواره از هوا خواهان سر سخت (نیوتن) بوده‌ام. در دورانی که کلمه (بزرگی) معنای خودش را از دست داده و به کلمه پیش پا افتاده پی می‌شد، «نیوتن» به معنای اصلی کلمه، به همان معنای که در فرهنگها آمده (بزرگ) است.

در درازای شصت سالگی که از عمر سیمای هندی میگذرد در آسمان این سینما ستارگان بسیاری پدید آمده اند که بنابر علنی نزد مردم محبوبیت داشته بوده اند. به طور نمونه از (نور جهان)، (خوشه شید) و (گریبا) نام میتوان برد که آوازهای خوشی داشتند. از (مدهو بالا) و (سلو چنا) به خاطر زیبایی شان میتوان یاد کرد. هم چنان از (گنابالی) و (رومولا) به خاطر حمایت شان سخن میتوان گفت.

و این برای من در میان بازیگران زن سینمای هندی تنها جای نفر شایسته نام (بزرگ) هستند. این چهار نفر عبارت اند از (مینا گماری)، (ترگس)، «سا چیترا سن» و «نیوتن».

امسال (نیوتن) بیست و پنجمین سال کارش را در جهان سینما تکمیل میکند. در بیست و هفت و پنج سال در پنجاه و شش فیلم نقش بازی کرده است. (نیوتن) در خانواده بی به جهان آمده که حرفه سینما گری داشت. مادرش از بازیگران پر آوازه زمان خودش به شمار میرفت و پدرش کارگردان و تولید گر فیلم بود.

(نیوتن) در سال ۱۹۳۶، یعنی دو سال بعد از ازدواج مادرش با (گمار سن) سمرات (زاده شد. وی برای هفت سال یگانه کودک خانواده و نواسه نازوانه مادر کلانش بود.

هنگامی فقط دو نیم سال داشت، نخستین

نیوتن
گران دیگری چون (راجکپور)، (دیوانند)، (بیوشن) و (سونل دت) تیمهای هنری «را» وجود آورد. او تقریباً با هر (گمار) دیگر سینمای هندی همبازی بوده به استثنای (دلپ گمار).
جندی پیشش که من به دیدن (نیوتن) رفتم بودم. ازش پرسیدم چرا هرگز با بزرگترین بازیگر مرد سینمای هندی، یعنی (دلپ گمار) همبازی نشده است. جواب داد: «من در سرآمد حیات بازی یگریم یک بار با (یوسف صاحب) همبازی شدم. در سال ۱۹۵۱ در فیلم (شکوه) در نقش مقابل او قرار گرفتم ولی این فیلم شاید به خاطر مشکلات مالی منیبه تمام ماند».

(شکوه) فیلم خوبی بود و میتوانست پیروزی های بزرگی به دست آرد. یوسف صاحب و کارگردان فیلم یعنی (رامیش سیکل) هر دو برای من بسیار مفید بودند (نیوتن) از (یوسف صاحب) صحبت میکند، منظورش البته (دلپ گمار) است مترجم.

در فیلم شکوه من خودم را وقت (رام) کرده‌ام که قبرمان فیلم است من میخواستم از نظر ذهنی و معنوی به او برسم. از پس زد برای احساس رسیدن به او. به معابدی رفتم. بدینصورت، حتی وقتی (رام) از میدان جنگ میبود، من خودم را به او پیوند داده میتوانستم.

(کارگردانی (رامیش سیکل) زیبا بود اگر چه من در آن هنگام خام بودم، ولی فکر میکنم که این موضوع را میشود امروزه بارها حیا کرد).

از نیوتن پرسیدم:
(از میان پنجاه و شش فیلمی که در آنها

کار سینمایی



نقش بازی کرده‌اید، کدام يك بیشتر رضایت شما را فراهم ساخته است؟
 جواب داد:
 (فلم های سینما سوچاتا، سونی که چیدیا و منزل فلمهای مورد نظر خود هستند در پهلوی اینها، (صورت اور سیرت)، (میلن) و (انوراک) را که درین آخر ها ساخته شده است، از بهترین فلمهای خود میدانم در میان کارگردانان خیلی خوش دارم که زیر نظر (بیل روی) و (امیا چکرور تی) کار کنم (به نظر من يك کارگردان خوب ار نیاز مندیهایی يك بازیگر است.)
 پرسیدم:
 (چگونه خودتان را برای يك صحنه احساساتی آماده میسازید.)
 جواب داد:
 (غالبا در درون خود این کار را انجام میدهم.)

در امر کارگردانی با او همکاری میتوانند کرد (يك نمونه این همکاری درفلم (ستوداکی) که به دست (سودین دورای) کارگردانی میشد اتفاق افتاد. این حادثه در همان صحنه (تلك تلك) روی داد این صحنه به دست کسی دیگری نوشته شده بود و من احساس کردم که با آدمی که نقش را بازی میکنم، سازگار نیستم.
 (این موضوع رابه کارگردان گفتم و او ازمه خواست صحنه را طوری که خود احساس میکنم، بنویسم. من این کار را کردم و کارگردان آن پسندید. این صحنه درفلم به همان گونه یی آمده است که من احساس میکردم. شما ازین فلم خوشتان آمده؟)
 جواب دادم:
 (بلی، بسیار خوشم آمد. فلم خوبی بود.)
 (نیوتن) دنباله سخنتان را گرفت:
 (کارگردان با چنین کارگردانان بسیار آسان است، من از کارگردانانی خوشم می آید که دما نهایی انعطاف پذیر دادند (امیادی رای) از کارگردانانی بود که درکارشان سختگیر هستند. و این البته به خاطر آن بود که (امیادی) از کار خودش تصویری دقیقی در دست داشت. با اینهمه چندین بار اتفاق افتاده که او نظر دیگران را بپذیرد.
 گفتم:
 (میتوانید درین مورد نمونه یی بدهید که (امیادی) نظر کسی دیگری را پذیرفته باشد زیرا من این کارگردان را خیلی خوب می شناسم و میدانم که به درد خودش بسیار معتقد بود.)

بعد لیخند زد و گفت:
 (من طرفدار تمرین زیاد نیستم، من همواره به کارگردانان گفته ام که فقط وقتی کمربه کار افتد، من بازی واقعی خودم را نشان میدهم.
 (امیا چکرور تی) بغیر از تمرین های عمومی دیگری کاری از من نمیخواست. «بیل روی» نیز همین طور بود در شیاعرادی کارگردان فلم هم لوک نیز صحنه های احساساتی را بدون تمرین فلمبیرداری میکرد.)
 پرسیدم:
 (با همبازی ها خودتان را چگونه مرتبط میسازید؟ وقتی کسی را دوست نداشته باشید، بازی با او برای تان دشوار نیست؟ همچنان با کسانی که روابط خوبی با ایشان ندارید، چگونه همبازی شده میتوانید؟)
 جواب داد:
 (من هرگز احساسات شخصی خودم را با کارهایم گد نکرده ام. اشکالات، اضطرابها و تشویشهای من هر قدر زیاد باشد، به مجردی که کمربه حرکت میافتد، من همه را فراموش میکنم. اصلا از قالب (نیوتن) سبیرایم و در قالب آدمی میروم که نقشش را بازی میکنم. البته آدم باید با هرگونه بازیگر بسازد بعضی از بازیگران شوخ طبع هستند، گروهی طبیعت جدی دارند. دسته یی به تمرین زیاد نیاز مند هستند. خلاصه که طبیعت بازیگران فرق میکند. باید با همه ساخت.)
 پرسیدم:
 (در تصورات، شما طرفدار بازی بدون آمادگی قبلی هستید؟)
 جواب داد:
 (درست است. من غالبا پیش از آنکه در برابر کمربه ظاهر شوم، در ذهن خودم برای بازی آمادگی میکنم ولی یا وجود این خوش ندارم برای تحقیق این نظر فلم خام یا وقت بسیار رضایع سازم.)
 پرسیدم:
 (آرزو دارید یگروز خودتان فلمی را کارگردانی کنید؟)
 (نیوتن) جواب داد:
 (نی، هرگز این کار را نخواهم کرد. اگر چه کارگردانی پیشنهاد دلچسبی است، ولی من بیشتر با بازیگری آمیخته ام. ولی در برخی از موارد اگر کارگردان بازیگران خوبی در اختیار داشته باشد، این بازیگران

خود کسی کند.
 (ازین رو موضوع را با (امیادی رای) در میان نهادم. سرانجام پس از يك بحث و گفت و گو نظر مرا پذیرفت و پایان فلم را تقبیر داد.)
 پرسیدم:
 (پس ازین، در آینده، میخواهید از بازیگری کناره گیری کنید؟ یا در نظر دارید نقش های بزرگسالان را بازی نمایید؟)
 جواب داد:
 (بعد از فلم (انوراک) از من خواسته شد تا در چندین فلم و نقش های «مخصوص» داشته باشم. ولی این نقشها برای من دلچسب نبود و نپذیرفتم ولی هیچ خوش ندارم بازیگری را ترک گویم. هرگاه جریان سینمایی در اینجا دگرگون شود و مانند هولی وود فلمنامه های خاص باز یگران به میان آید، من در آن فلمهایی ظاهر خواهم شد که با طبیعت نزدیکتر باشد.
 (من خواستار نقشهای بسیار چشمگیر نیستم. برای اینکه ازین نقشها زیادی بازی کرده ام. ولی اگر فلمنامه خوبی در دسترس باشد، خوشم میاید که در يك کمپنی بازی کنم. فلم (فتی کرل) رابه یاد آورید. فلم خوبی بود. نبود؟)
 (هنگامی که فلم (سوجاتا) به پایان رسید، بسیاری از هوا خواهان من از من خواستند تا از بازیگری کناره گیری کنم. آنان میگفتند که من به اوج خودم رسیده بودم در آن هنگام تازه عروسی کرده بودم) ولی من این توصیه آنان را نپذیرفتم و در فلمهای (بندنی)، (میلن) و «مهربان» ظاهر شدم.
 درین فلمها بازییم بهتر شده بود.)
 پرسیدم:
 (لحظات فراغت را چگونه سپری میکنید؟)
 جواب داد:
 (مقدار زیادی از وقتم را در منزل می گذرانم. کارخانه کار های زیادی وجود دارد گذشته ازین هنوز تمرین آواز میکنم و باغ خودم را دارم، در باغ تخم میکارم، نهال مینشانم. اینجا خیلی دلچسب است.)
 پرسیدم:
 (فلم (سورت اور سیرت) را شوهرتان کارگردانی کرد. در نظر دارید که باز هم به صورت مشترک فلمی تهیه کنید؟)
 جواب داد:

(نیوتن) گفت:
 (نی، ولی از وسعت نظر او متا لسی داده میتوانم پایان فلم و شما) متا لسی خوب است. پایان فلم چنان بود که دختر، یعنی من - اگر دستش را ببرد و خود کشی کند درحالی که (بلراج سبانی) به سوی وی میشتاید. درین زمان من تجارب خوبی داشتم و فکر نمیکردم این دختر از دخترانی باشد که دست به خودکشی بزند. فکر می کردم وی ترجیح میدهد انتقام بگیرد تا اینکه



با همبازی ها خودتان را چگونه مرتبط میسازید؟ وقتی کسی را دوست نداشته باشید، بازی با او برای تان دشوار نیست؟ همچنان با کسانی که روابط خوبی با ایشان ندارید، چگونه همبازی شده میتوانید؟
 جواب داد:
 (من هرگز احساسات شخصی خودم را با کارهایم گد نکرده ام. اشکالات، اضطرابها و تشویشهای من هر قدر زیاد باشد، به مجردی که کمربه حرکت میافتد، من همه را فراموش میکنم. اصلا از قالب (نیوتن) سبیرایم و در قالب آدمی میروم که نقشش را بازی میکنم. البته آدم باید با هرگونه بازیگر بسازد بعضی از بازیگران شوخ طبع هستند، گروهی طبیعت جدی دارند. دسته یی به تمرین زیاد نیاز مند هستند. خلاصه که طبیعت بازیگران فرق میکند. باید با همه ساخت.)
 پرسیدم:
 (در تصورات، شما طرفدار بازی بدون آمادگی قبلی هستید؟)
 جواب داد:
 (درست است. من غالبا پیش از آنکه در برابر کمربه ظاهر شوم، در ذهن خودم برای بازی آمادگی میکنم ولی یا وجود این خوش ندارم برای تحقیق این نظر فلم خام یا وقت بسیار رضایع سازم.)
 پرسیدم:
 (آرزو دارید یگروز خودتان فلمی را کارگردانی کنید؟)
 (نیوتن) جواب داد:
 (نی، هرگز این کار را نخواهم کرد. اگر چه کارگردانی پیشنهاد دلچسبی است، ولی من بیشتر با بازیگری آمیخته ام. ولی در برخی از موارد اگر کارگردان بازیگران خوبی در اختیار داشته باشد، این بازیگران

خود کسی کند.
 (ازین رو موضوع را با (امیادی رای) در میان نهادم. سرانجام پس از يك بحث و گفت و گو نظر مرا پذیرفت و پایان فلم را تقبیر داد.)
 پرسیدم:
 (پس ازین، در آینده، میخواهید از بازیگری کناره گیری کنید؟ یا در نظر دارید نقش های بزرگسالان را بازی نمایید؟)
 جواب داد:
 (بعد از فلم (انوراک) از من خواسته شد تا در چندین فلم و نقش های «مخصوص» داشته باشم. ولی این نقشها برای من دلچسب نبود و نپذیرفتم ولی هیچ خوش ندارم بازیگری را ترک گویم. هرگاه جریان سینمایی در اینجا دگرگون شود و مانند هولی وود فلمنامه های خاص باز یگران به میان آید، من در آن فلمهایی ظاهر خواهم شد که با طبیعت نزدیکتر باشد.
 (من خواستار نقشهای بسیار چشمگیر نیستم. برای اینکه ازین نقشها زیادی بازی کرده ام. ولی اگر فلمنامه خوبی در دسترس باشد، خوشم میاید که در يك کمپنی بازی کنم. فلم (فتی کرل) رابه یاد آورید. فلم خوبی بود. نبود؟)
 (هنگامی که فلم (سوجاتا) به پایان رسید، بسیاری از هوا خواهان من از من خواستند تا از بازیگری کناره گیری کنم. آنان میگفتند که من به اوج خودم رسیده بودم در آن هنگام تازه عروسی کرده بودم) ولی من این توصیه آنان را نپذیرفتم و در فلمهای (بندنی)، (میلن) و «مهربان» ظاهر شدم.
 درین فلمها بازییم بهتر شده بود.)
 پرسیدم:
 (لحظات فراغت را چگونه سپری میکنید؟)
 جواب داد:
 (مقدار زیادی از وقتم را در منزل می گذرانم. کارخانه کار های زیادی وجود دارد گذشته ازین هنوز تمرین آواز میکنم و باغ خودم را دارم، در باغ تخم میکارم، نهال مینشانم. اینجا خیلی دلچسب است.)
 پرسیدم:
 (فلم (سورت اور سیرت) را شوهرتان کارگردانی کرد. در نظر دارید که باز هم به صورت مشترک فلمی تهیه کنید؟)
 جواب داد:

(نی، در آینده نزدیکی این کار را خواهیم کرد.)
 این گفت و شنود با (نیوتن) به خاطر آنچه گفته شد و به خاطر آنچه ناگفته مانده، بسیار دلچسب است.
 در پیرامون بازیگر و بازیگری پرسشهای بسیار وجود دارد.
 - بازیگر چگونه بازی می آفریند؟
 - این آفرینش از کدام چشمه شخصیت بازیگر بیرون میاید؟
 - نقش حیات واقعی در عملیه این آفرینش چیست؟
 - آیا شکست و غصه این آفرینش را بهبودی میدهد؟
 - با در نظر داشت بازی نیوتن در فلمهای (سیمبا)، (سوجاتا)، «بندنی» و «سودا گره» آدم در مییابد که این سوالها نه تنها مورد نیوتن اهمیت دارد بلکه در مورد هر بازیگر خوب اهمیت پیدا میکند.
 به نظر من آنچه امروز نیوتن به آن نیاز دارد، فلمساز پر استعداد است که نیوتن را با دلیب کار همبازی بسازد و قصه پس قدرتی را پیدا کند که با این دو بازیگر هماهنگی داشته باشد. نیوتن به چیزی ضرورت دارد همانند آنچه پس (الیزابت تیلور) و (ریچارد برتون) در فلم «چه کسی از ویر جینیا وولف میترسد؟» وجود داشت.
 آیا چنین فلمی ساخته خواهد شد؟
 کسی نمیداند.
 حقیقت این است که هر آنچه نیوتن تا کنون در سینمای هندی انجام داده کافی نیست. من عقیده دارم که تمام فلسفهای خوب نیوتن، حتی آنهایی که نیوتن به خاطر بازی در آنها جایزه گرفته است، فقط شمه یی از استعداد این بازیگر نامایان ساخته است. او خودش هم این نکته را میداند.
 در درون این زن راز هایی بیشتر از آن چه فلمسازان تاکنون کشف کرده اند، وجود دارد. بر همین میثامت که اکنون، پس از بیست و پنج سال، کرسی جاوید رنگی در انتظار نیوتن است، انتظار میکشد که نیوتن بر آن قرار گیرد.
 (پایان)

انسان و طبیعت در سر حدسایهای هزار سوم

● با اندازه کردن روشنی سطح سیاره زمین از بدنه کشتی کیهانی می توانیم درجه حرارت قسمت های مختلف را تعیین کنیم.

در طرف پستازده، بیست سال گذشته که علم و تخنیک به پیشرفت شایانی رسیده است، انسانها در کارهای حیاتی و روزمره خویش راجع یا مکانات اثرات شدید استفاده از ذخایر طبیعی فکر نمی کنند. انسانها در جریان این صنعت آرزو نداشتند راجع به سر نشوشت بیو سفیر فکر کنند. بیو سفیر عبارت از فشر خارجی سیاره زمین است که دران تمام اثرات فعالیت های اقتصادی انسان منعکس گردیده

است. آنها باین مقوله بودند که ذخایر بیو لوژیکی بیو سفیر محدود نمی باشد. طوریکه می بینیم ازین تا ریح پیشرفت علم و تخنیک مدت زیادی سپری نگردیده است. مگر مناسبات انسان با برابلم محافظه محیط اطراف و دفاع از بیو سفیر بسیار تسخیر خورده است. موسسات بین المللی دولت های جهان، کمیته های اجتماعی و حتی هر یکی از ماوشما بصورت جدا گانه از پیشرفت

سریع علم و تخنیک گوش میدهم. خوشبختانه فعلا کدام حدیله خطر ناک رخ نداده است. لیکن فعالیت های اقتصادی انسانها چنان ساجه و وسیع زیو لوژیکی را در بر گرفته واستحصالی و پیشرفت تخنیک آن قدر رفته نموده است که در پیشرفت تاریخی جهان خطرات حقیقی تخریب دوران مواد بیو لوژیکی بروز کرده است.

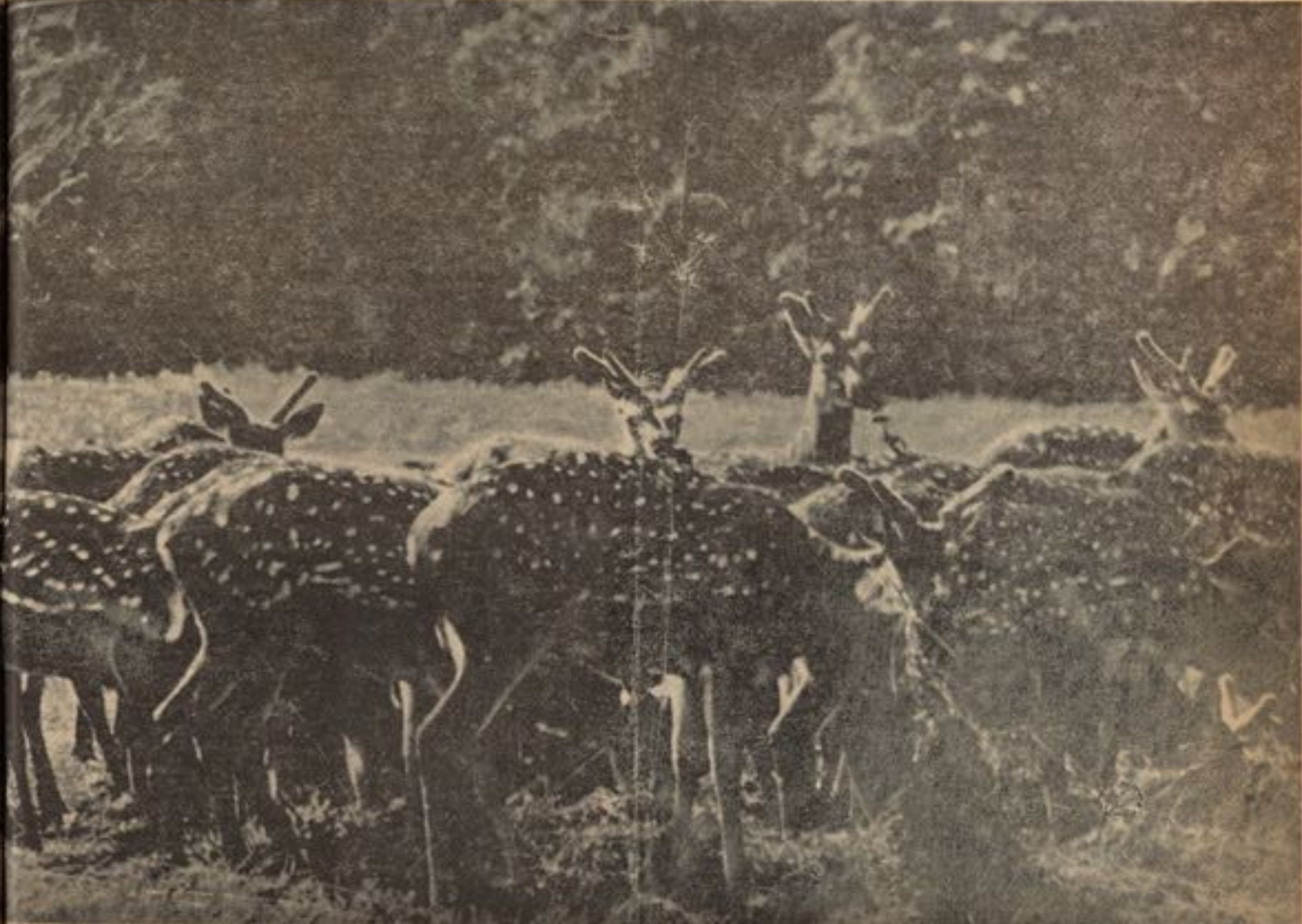
پیشرفت تخنیکه بالکل طرق جدید انتقال انرژی و مواد را به بیو سفیر چه فکر می نمائید؟

هنوز عالم مشهور روسی ویر ناد - سکی که بنیان گذار مطالعه عصری راجع بیو سفیر می باشد چنین گفته است که جامعه بشری يك قسوه فوق العاده قوی زیولوژیکی است که بصورت ثابت می تواند چهره سیاره زمین را تغییر بد هند و باعبیارت دیگر در زمان موجوده يك عسده عواملی موجود است که وقت ما را نه تنها به برابلم محافظه طبیعت در کره زمین دریک ساجه فراج بلکه برابلم محافظه و تکببانی بیو سفیر

بخود معطوف می سازد. برابلم محافظه بیو سفیر يك موضوع بسیار مقلق و پیچیده بوده، دارای خواص کامملکی بوده و با تمام مساحات فعالیت انسانها دارای رابطه می باشد. اگر مامو ضوع را خلص تر بسازیم گفته می توانیم که بسرا بلم محافظه و تکببانی بیو سفیر یا دو سمت فعالیت انسانها مربوط می باشد. اول تخریب طبیعت سطح زمین در نتیجه فعالیت انسانها در روی زمین یعنی اعمار ساختما ثباتی

بزرگت. اعمار کانالها، اعمار تخریب کردن جنگلات و غیره درین مرحله شامل می باشد. دو می عبارت از بیرون انداختن مواد فاضله و دیگر اشیاء غیر ضرره از مراکز صنعتی به بیرون. پیدایش نکات مل اشیاء وهو جودات ضرره در محیط اطراف یعنی بیو سفیر می باشد. اگر چه مطرح شدن این موضوعات يك طرح جدید است باز هم نایفه های جهان از زمانهای سابق با اینطرف مردمان را برای دو ستر با محیط

اطراف دعوت می کردند. بطور مثال یکی از دانشمندان قرن گذشته نوشته است: « انسان بوسیله محیط اطراف خود زندگی می نماید یعنی طبیعت و محیط اطراف به شکل وجود آتست و انسان باید بصورت دایمی با آن در تماس باشد. از طرف دیگر طبیعت بحیث حلقه ایست که يك انسان را با انسان دیگر ربط می دهد. این راهم باید یاد آور شویم که هر عصر و زمان لطافورق بز نید



چغندر بسیار عالی و فیکه حیوانات از انسان نمی ترسند

ژوندون



کشتی کیمپانی خود را بصورت بسیار خوب دانسته و می تواند مکمل کشتی مذکور را اداره و بصورت بسیار درست مقدار آب ذخیره شده را ، مواد سوخت ، غذا و خوراکه ها را مصرف کند . در بدنه کشتی کیمپانی تمام مواد مورد ضرورت حیاتی با اندازه لازم ذخیره شده است بصورت عمومی باید خاطر نشان بسازیم که تمام فعالیت های اجرا شده از طرف فضانوردان با امورات زمین رابطه مستقیم دارد . با یاد آور شویم که تمام متخصصین بیولوژی ، زمین شناسان ، هوا - شناسی ، مترو لوزی و یک عده دانشمندان شقوق دیگر فوراً تمام امکانات تخنیک کیمپانی را برای حل يك عدد پرابلم مغلق زمینی قیمت گزازی کردند تخنیک کیمپانی در مدت بسیار کوتاه در ساحه فعالیت انسانها در امورات مربوطه محافظه طبیعت امکانات زیادی را میسر ساخته است . برای اینکه ما بتوانیم محیط طبیعت خویش را محافظه کنیم لازم است آنرا خوب بدانیم . قسمت مهم این مسایل را کنترل از پاک و صفا بودن اتمو سفیر ، آبها ، دریاها ، ابحار ، اوقیانوس ها ، مطالعه تمام روئیدنی های زمین تشکیل میدهد . در پرواز کشتی کیمپانی « سایوز - ۱۲ » سر نشینان آن برای این مقصد مشاهدات دلچسپی را انجام داده ، آزمایشات گوناگون علمی را اجرا کردند . از همه اولتر آنها اتمو سفیر را مطالعه نموده اند . از ارتفاعات کیمپانی بصورت بسیار خوب دیده میشود که هوا در کدام قسمت سطح زمین پاک است و در کدام قسمت پاک و صاف نیست . طو ریکه شما هم میدانید هوای بسیار صاف و پاک فقط در بالای کوههاست در تحقیقات این موضوع به بسیار وضاحت معلوم میگردد . این را هم باید متذکر شویم اتمو سفیر سطح بر اعظم ها نسبت به هوای ابحار و اوقیانوس ها کثیف می - باشد .

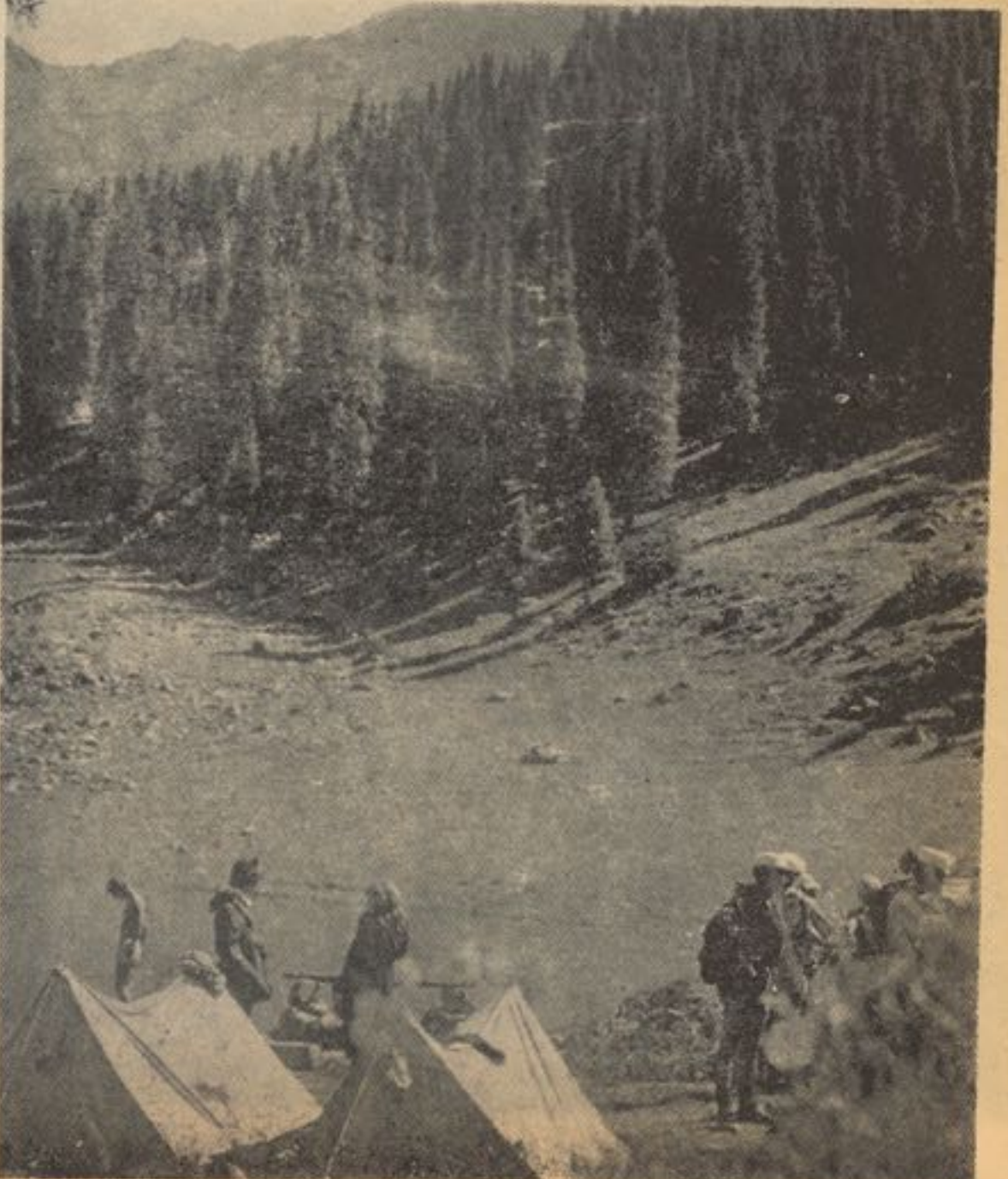
تخنیک کیمپانی اجازه میدهد که قابلیت شفاف بودن اتمو سفیر را تعیین کرد . اگر در يك زمان از سطح سیاره زمین بو سیله قمر مصنوعی از طریق طبقه ضخیم اتمو سفیر و هم از طیاره عکس برداری نماییم . پس خواص شفاف بودن طبقه اتمو -

بقیه در صفحه ۶۰



از انسانها تقاضا هائی جدید می - شود و البته برای اجرای آنها وسایط لازمه ساخته میشود . در قرن بیست فضا نوردی بعیدان آمده و در پیش چشم ما وسایط کیمپانی بحیث مهمترین آلات حل کننده پرابلم محافظه طبیعت رشد کرده است . برای اینکه از استفاده علمی و عملی اقمار مصنوعی زمین و کشتی های پیلوت دار برای مطالعه و محافظه طبیعت بساخبر شویم ، معلوماتی چند که از کشتی کیمپانی پیلوت دار «سایوز» «۱۲» بدست آمده در دسترس خوانندگان قرار بدهیم .

کشتی کیمپانی «سایوز - ۱۲» باعمله ایسک مکاروف و واسیلی لازیریف برای اجرای يك عده از آزمایشاتی در باره تحقیقات ذخایر طبیعی زمین و طیفه گرفته بود . پیلوت فضانورد ایسک مکاروف بهترین استراحت در جائیست که انسان با آب و جنگلات و کوه هادر تماس مستقیم باشد .



کوتاه. دلچسپ. خواندنی

از چوپانان امتحان اخذ میشود



چنانچه بعضی فکر میکنند نگهداری ۲۰۰ تا ۳۰۰ گوسفند کار آسانی نیست، آنهم در کشور های صنعتی مانند المان، فرانسه و غیره که گله ها مجبور بگذشتن از جاده های پرعبور و مرور یا تنگه ها هستند و فقط در محدوده مراتع مشخص اجازه چرا دارند، انجام وظایف شبانان دشوار تر است.

ازینرو شبانان و سنگهای گله باید همه سناله امتحان دولتی بدهند. درین امتحانات از موانع و دشواری های مانند موتر های متوقف در جاده ها و یا جت های استفاده میشود در ارتفاع کم از روی سر گوسفند ها پرواز می کنند.

چراغ های خیلی روشن

چندی پیش در نیو جر سی واقع در امریکا، نور افکن های بسیاری ساخته شده که قوی تر از چراغهای است که تا امروز تهیه گردیده است. این نور افکن که از طرف موسسه

«ستریم لایت» تهیه گردیده بنام ستریم لایت یک میلیون یساده شده که فقط دو کیلو گرام وزن داشته و پنجاه مرتبه روشن تر از چراغ های جلو موتر هاست.



درین ستریم لایت «یک ماده روشنی که یک گاز قری است است استفاده بعمل آمده، تکنالوجی اساسی که در ساختن این چراغها بکار رفت از طرف موسسه ملی فضانوردان ایالات متحده امریکا توسعه داده شده است.

عکس جالب



اطلس قطب جنوب

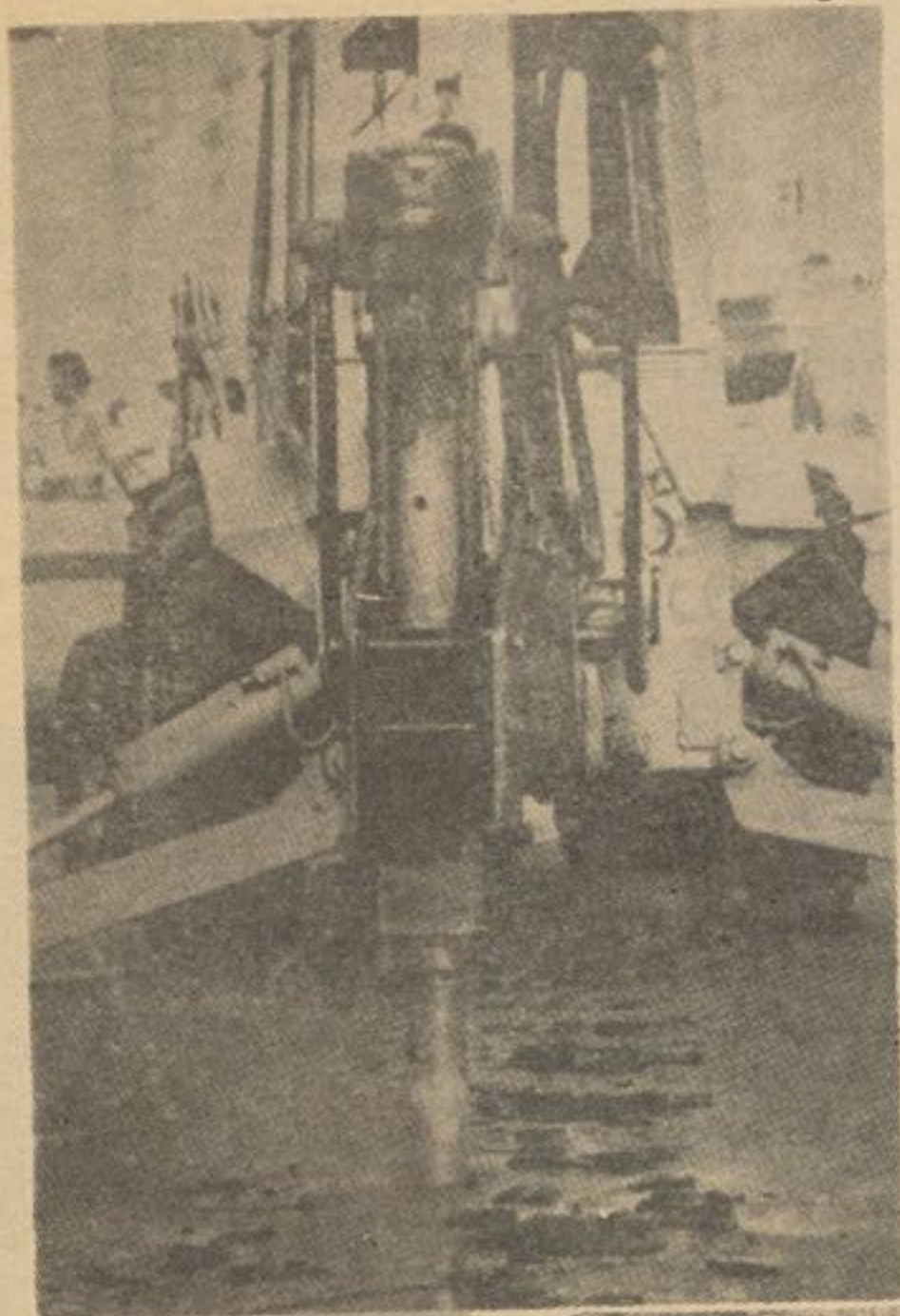
اطلس قطب جنوب، عنوان یک اثر علمی دو جلدیست که گروهی از محققان شوروی بخاطر تدوین آن موفق بدرفیافت جایزه سال ۱۹۷۱ دولتی گردیده اند.

این اثر یک دایرة المعارف مخصوصی است که در آن کلیه اطلاعات مربوط به قطب جنوب بکره زمین گنجانیده شده است. در جریان تنظیم این اثر نتایج تحقیقات چندین ساله دانشمندان شوروی مورد استفاده قرار گرفته است.

جلد اول آن شامل پنجمند نقشه و دیاگرام مختلف می باشد و جلد دوم آن را مجموع مقالاتی در خصوص این قاره دور دست تشکیل میدهد.

پوه خطرناکه جگړه دځمکې کره دانا

زمونږ اولاد تهديدوى



پوه خطرناکه جگړه دځمکې کره دانا پوه سرنوشت
زمونږ اولاد تهديدوى .

دنفوسو زياتوالى ، داوبو او هواککړتيا او دغذايى مواد تسمم او
کهوالى هغه عوامل دي چه ددغى خطرناکى جگړى عواقب را نژدى کوى .
همدا اوس اوس ددغى جهانسى تراژيدى نښى په ټوله نړى کېښى په
تيره بيا په متمدنو او صنعتى هيوادوکښى را څرگندى شويدى . آياهمکنه
ده چه ددغى جگړى مخنيوى وشى ؟

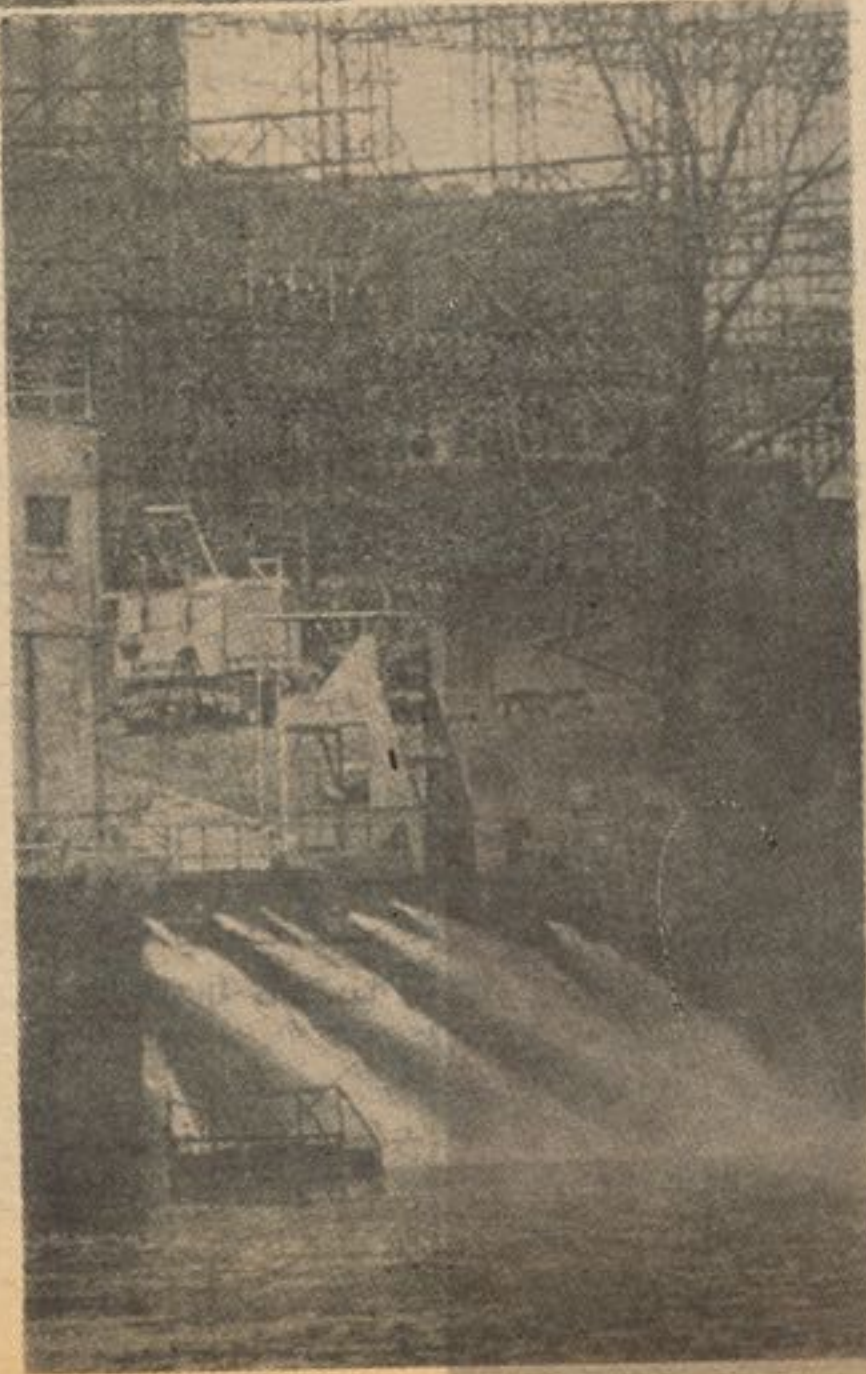
که چاته وويل شى چه انسان نژاد دستقوط شى ته روان اتى او
ډير لوى خطر تهديدوى ، بنيايى باور وټه کړى . مگر رښتيا خبره داده چه
همدغه خطر د انسان خواته نژدى کيدونکى دى او هغه انديستى خواته
بيايى . خود نړى زياتره خلک دعلمى واقعياتو دنه پوهيدو له امله پى له
کومى انديښنې څخه ژوند کوى او په دى نه پوهيدو چه خومره ناوړه سر
نوشت ددوى نسيان تهديدوى .

دغه لوى خطر په حقيقت کېښى پوه ناليدنه شوى جگړه ده چه مونږ يى
نښى پوره نه وينو او يا يى لږى وينو دغه ناليدنه شوى جگړه له دريو
وحشتناکو عواملو څخه جوړه شويده چه د راديو اکتيو او اتومى بمبخطر
ونه دهغى په وړاندى لږدى . دغه نړى واره عوامل دمخکى ټوله کره او پول
موجودات يى چه بکښى ژوند کوى ، ترتهديد لاندى نيولى دى . ددغى
جگړى لومړى عامل دنفو سوزيات والى دى .

بنيايى دغه نوم مو زيات اوريدلى وى ، مگر داهميت او وپړى په فکر کېښى به پى لويديلى نه ياست . پوهان



دنړى دنفو سو په زياتيدو سره به خلک پاکى اوبو او ډوډيو ته اړتيا ولرى خو له بده مرغه دکر نى او غذايى منابعو په له منځه تلو سره به حتى او به او ډوډى هم ددوى دپاره نايابه وى .

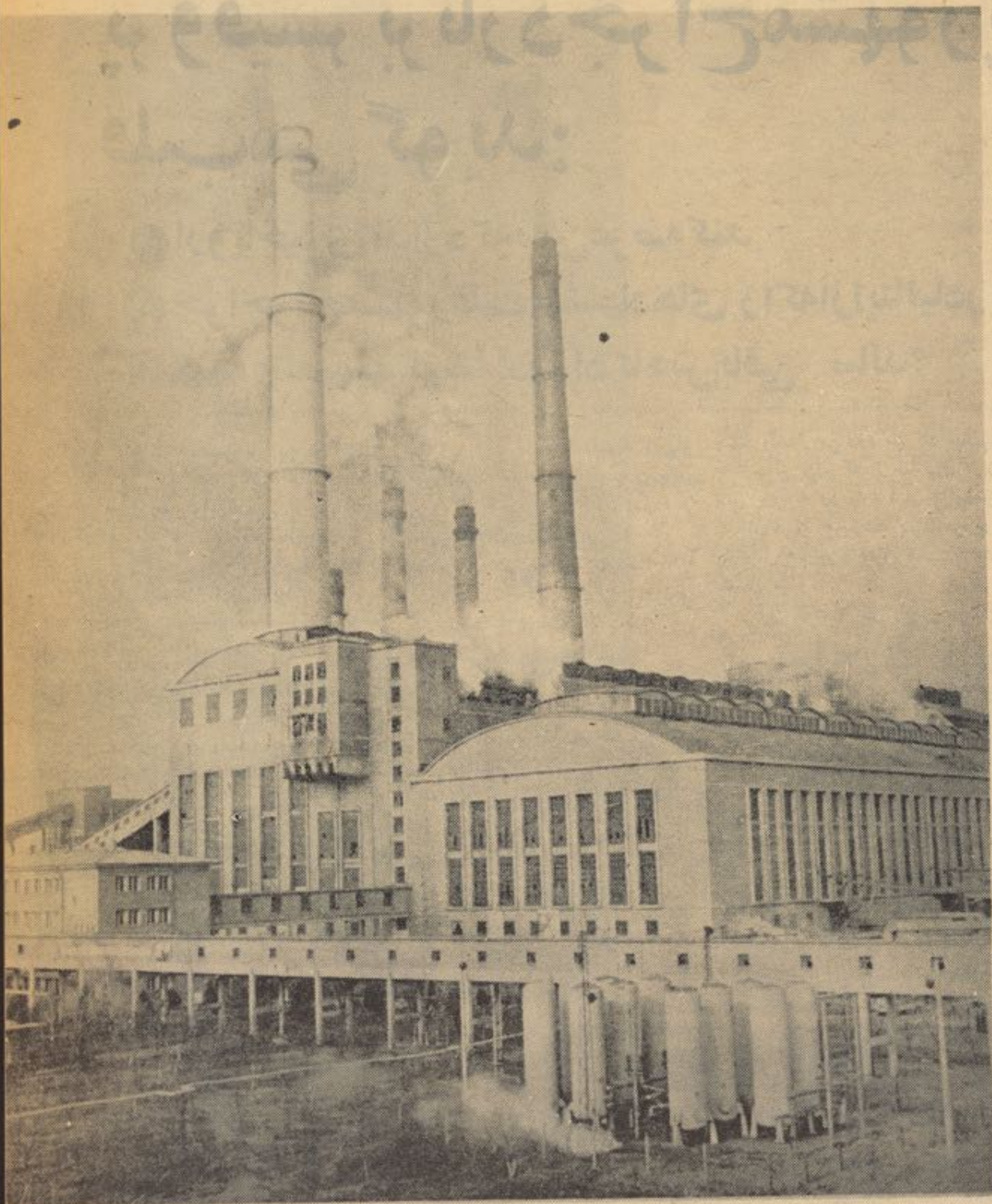


په تيرو لسو کلو کېښى دنړى دکيمياوى فابريکو شمير په چټکى سره زيات شويدى ، له دغو فابريکو څخه ککړى او سمى اوبه ويا لوتنه توييږى چه له هغه ځايه په مستقيم ډول په سيندونو کېښى بهيږى .

ناروغيو لکه وبا ، طاعون او کوىد پيدا کيدو وسيله کېږى . تمدن او بشارى خدمتونه او ژوند په عمومى توگه له منځه وړى ځکه چه دځمکى کره دشلو ملياردو څخه دزياتو نفوسو زغم نلرى او ددغى متحرکى بيړى نظر قيت چه په لايتناهمى فضا کېښى خوړنده نه دشلو ملياردو اوسيدونکو څخه ډکېږى او له هغه وروسته هر خومره چه دمخکى اوسيدونکو شمير زيات شى دورانييدو احتمال يى زيات دى .

ددغى ناکيدلى شوى جگړى بسل خطر ناک عامل ، دهوا ککړتيا ده هغه هوا مونږ يى نن به لويو بنارونو کېښى تنفس کوو نه يوازي دهغى هوا

دنا بودی خواته بیا بی یو ناوړه سر نوشت



په نسبت زیاته ککړه اوزهر لرونکی ده چه زمونږ لرونو یی تنفس کاوو، بلکه په عین حال کښی ډیر خله هغی هوا څخه هم ککړه ده چه مونږ یی دخوانی په دوره کښی تنفس کاوو اهدمغه زهر لرونکی هوا ککړتیا تر پنخوا را تلو نکو کلو نو پوری نڼ ورځی دککړتیا په نسبت دوه چنده کیږی . که په همدغه ډول وړاندی لارښو ، تر پنخوسو و راتلو نکو کلو پوری به دځمکی دکری فضا له زهر لرونکو گا زونو څخه ډکه شی چه تنفس به یی په څو دقیقو کی دهر ژوندی مو جواد دله منځه تلو سبب شی . پدی معنی چه دکوم اتو می یا کیمیاوی بمب له چا ورنی نه پرته به بشر دځمکی دکری زهر لرونکی فضا کښی چه په خپل لاس یی ورو ورو مسمو مه کړیده له منځه لارښی .

دنا لید لی شوی جکړی رژیم عامل داوبو او غذای موادو ککړتیا ده . اوس اوس له ډیرو وختو راهیسی د سیندو نو ویالو چینو لښتیو او حتی ډیرو د سمندرونو اوبه خپل پخوانی سپیڅلتوب او ژوند بڼونکی بڼیگنه نه لری . دکیمیاوی فابریکو په زیات یدو سره هر کال ، هره میاشت ، هره ورځ او حتی هره گړی اودقیقه په زر گونو تڼه زهر لرونکی ککړی اوبه چه له خطر ناکو او وژونکو زهر لرونکو کیمیاوی موادو څخه جوړه شویدی ، دویالو اولښتیو اوبو ته بهیږی ، ادغو ویالو اوبه له دغی ککړتیا سره گډشوی اودغه زهر لرونکی مواد سیندونو ته غورځوی . دویالو او لښتیو داوبو دزهر جن کیدو له امله ، اوس اوس نه یوازی هر کال د سیندونو او ویالو زر گونه شمیر کبان مری او هغو پې سیدلی مری داوبو دپاسه لیدل کیږی ، بلکه د سیند ونو زیاتره موجودات لکه سمندری مرغان ، خوند وړ کبان ، سمندری وانڼه او حتی نهنگان پخپل غټوالی سره ورو ورو زهرجن کیږی او مری یی داوبو پرسر راځی ، مونږ هم بی خبره اوبی پروا دغو منظرو ته گورو اوا چاری په هڅه کښی نه لویږو .

کله چه یو ی صنعتی فابریکی جوړی شوی ، لو گی او زهر جن گازونه ورو ورو دځمکی دکری خواته ننوتل او همدا اوس اوس دځمکی اتمو سفیر ددغه زهر جن گاز بوی مخزن جوړه شویدی .

په هوا او اوبو کښی دزهر جنو اوسیدو نکو یعنی ډوډی خوړو نکو سره لاس ورکړی اود بشر ژوندیو موادو په زیاتیدو سره ، خورا کس کښی ورځ په ورځ زیاتسوا لسی موجوداتو اود ځمکی دکری په ضد راځی . داوبو ککړتیا د هوا ککړتیا غذایی موادو کموالی اود نفو مسو او ټولنو بیساری زیاتوالی یو بل ته درومی اوبه عوض یی دځمکی په

(پاتی په ۸۵ مخکی)
صفحه ۱۹

پرو فیسر برنارد جراح مشهور پیوند قلب می گوید:

● اروپا چیزی ندارد که بمن عرضه کند

● چرا جراح مشهور قلب پیشنهادهای را که از ایتالیا دریافت داشته رد میکند و تصمیم گرفته؛ در زادگاهش باقی بماند؟

این کار وجود دارد که این را کتر پنجاه ساله جنوب افریقا رادر کاپ شتاد نگاه میدارد. همسر او باربارا که اصلا از نژاد آلمانی میباشند پدرش مامور گمرک بوده، متوطن کاپ شتاد است علاوه آنها ویلا و قشنگ شان واقع در ناحیه

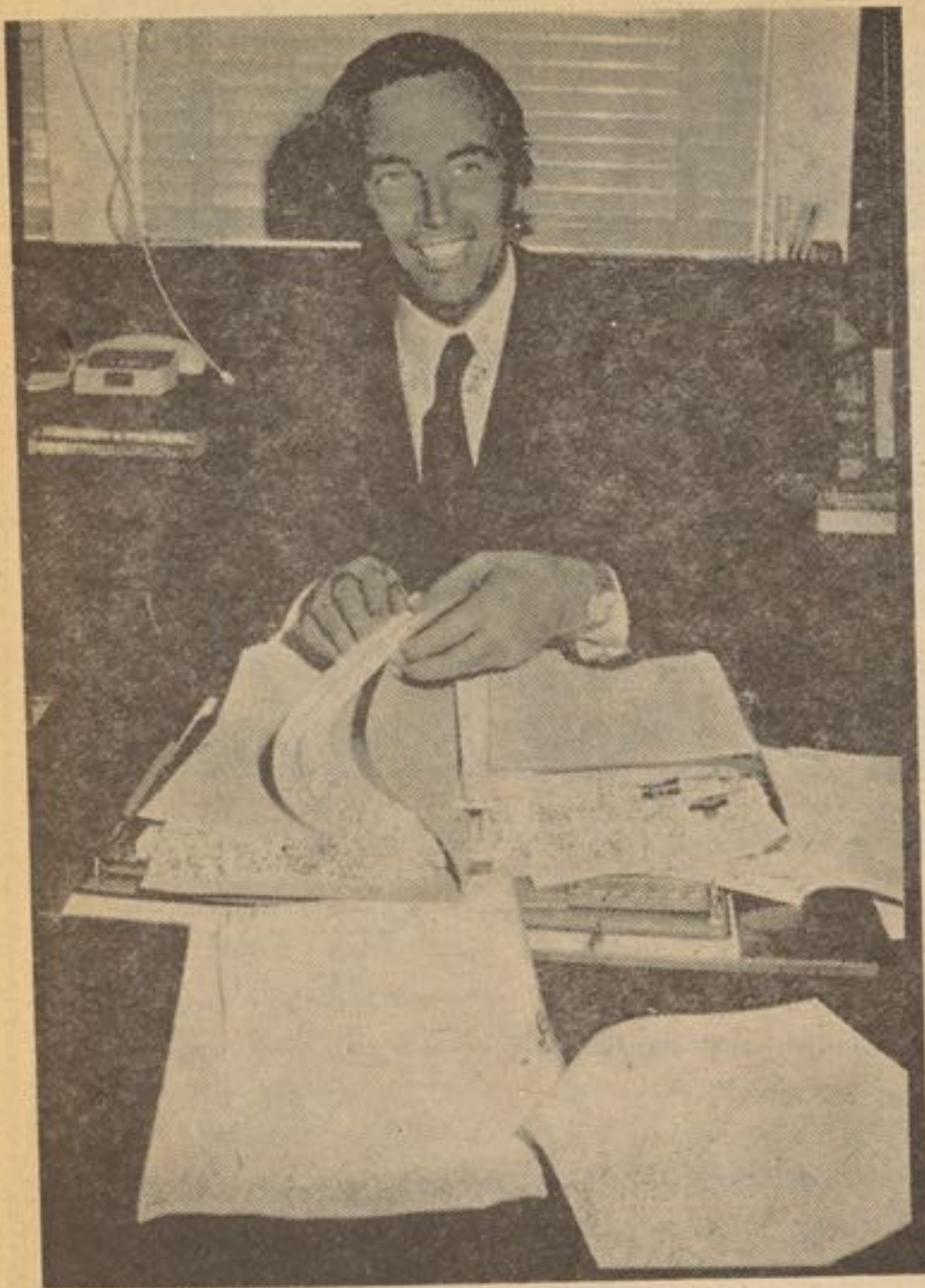
جهان بشمار می رود من کار میکنم. همکارانی دارم که از سالیان دراز بامن بوده اند و وجود شان برای من بسیار عزیز میباشند بزرگوارم ماریوس هم جزء همین همکاران بشمار میرود. از این گذشته علل دیگری هم برای

برنارد جراح معروف پیوند قلب از کاپ شتاد، میخواهد در جایی باقی بماند که همیشه در آنجا بوده و احساس خوب شبختی کرده است. پرو فیسر برنارد می گوید. شما فکر کنید در کلینیک گرو که بهترین و مجهزترین کا

افواحات مشعر بر این بود که برنارد به ایتالیا خواهد رفت. علتی که بر او این تصمیم او میتراشیدن اینست که کریستیان برنارد میخواهد در آنجا کلینیک شخصی را اداره کند. اما این شایعات تماما عاری از حقیقت میباشد، پرو فیسر



سه نفری پشت میز نهار خوری: پرو فیسر کریستیان برنارد باربارا همسر آلمانی الاصل او و پسر دوساله اش بنام فریدریک. جوان ترین کودک برنارد موسوم به کریستیان هنوز در گهواره قرار دارد. این نوزاد در حدود دو ماه پیش به دنیا آمده. کریستیان در کاپ شتاد در محلی که خانواده برنارد زندگی میکنند، چشم بدنیا گشوده است. جراح مشهور جهان پرو فیسر برنارد خودش را در اینجا راحت تر از هر گوشه دنیا احساس مینماید.



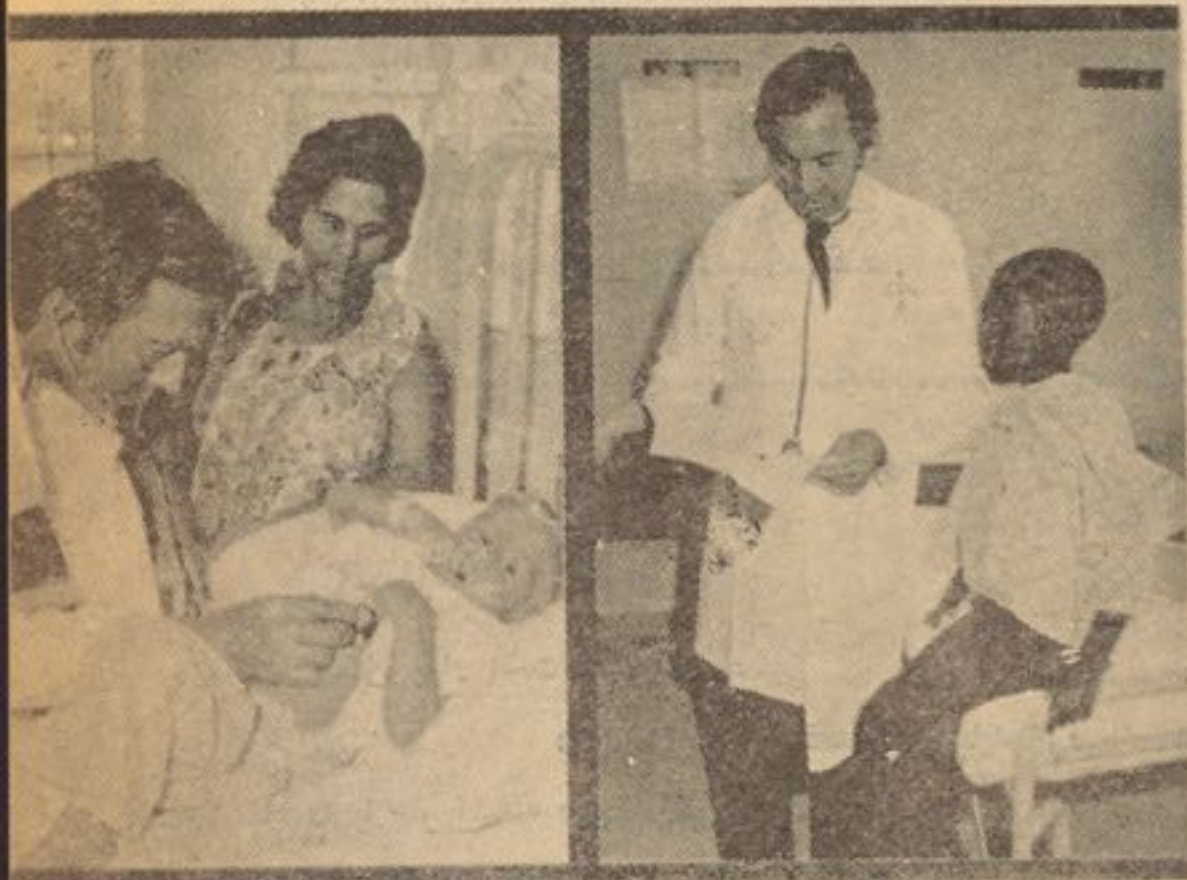
پرو فیسر برنارد پشت میز تحریرش در کلینیک گروته شور

کنستانتیا خانه رؤیا های شان قرار دارد و برنارد این عمارت زیبا را در همین نازکی ها خریده است آنها نمیخواهند تمام این ارتباط ها را فراموش کنند و به جای دیگر بروند. برنارد میگوید:

منزل سه اتاقی سابق ما بر ای زندگی چهار نفری خریدی میگرد. باز بارها برنارد همسر او که ۲۷ سال از شوهرش جوانتر میباشد در حدود دو ماه پیش مجدداً یک پسر بدنیا آورده که اسم پدرش را روی او گذاشته اند و بنام کریستیان یاد می شود. کلانترین پسر شان فریدریک اکنون دو ساله میباشد. برنارد می پرسد: آیا ممکنست اروپا بیشتر از آنچه من در اینجا دارم برایم عرضه کند؟

البته بمنظور بازدید و ملاقات ها طبعاً ما بیست و قتا فوقتاً در هر کجای دنیا سفر کند و حتی برای انجام بعضی عمل های جراحی به برخی از کشورها برود. چنانچه بارها عملهای جراحی را در روم انجام داده است. مسلک و حرفه اش بیشتر از هر چیزی برای برنارد اهمیت دارد و بر حسب اتفاق در ازدواج دوم این خوشبختی نصیبش شده که همسرش در این مورد او را

بقیه در صفحه ۵۸



اطفال، عزیزترین مر یضیان پرو فیسر برنارد میباشند. داکتر برنارد می گوید: اطفال عموماً نسبت به کلانسالان شجاعت تر هستند. جراح بزرگ قلب به مر یض خود دلداری میدهد و میگوید: «ترس، خوب می شوی.» او به همه اینطور تلقین میکند و سیاه ها را مانند سفید ها بدون تبعیض و امتیاز عمل میکند.



پرو فیسر برنارد پاپسر دومش «کریستان جانر»

ازدوستان

از : عبدالوحید (فقیر زاده)

شاخه بشکسته

شاخه بشکسته ام از یاد یا رانم برید
 نرگس افسرده ام از باغ وبستانم برید
 داغها بر سینه دارم از جفای روزگار
 لاله بی حسا صلح از دشت و داما نم برید
 از خمار می جگر سوزم خدا را ساغری
 بر کفم بنهاده و غم باز بنیا دم برید
 خون دل جوشد ز جور نا کسان در سینه ام
 بود یازدلبیرم حال پر یشا نم برید
 نیستم پروانه کز افروزش هر مشعلی
 بال و پر سوزم - بسر دیوان عنوانم برید
 سجده بر حراب دیرو خا نقه خوا هم نمود
 گوزمانی بر طواف کوی جا نامم برید
 چشمه چشم «وحید» سیلا بگشت از انتظار
 بر سلامت دوستانم زین موج طوفانم برید

فرستنده: سید اکبر فرهاد

قصه من

آمده ام که سر کنم باز به گوش غا فلت
 قصه صد هزار درد جو هر صد فسانه را
 آمده ام که گویمت ای به فریب آشنا
 سوز حقیقت دم قصه بی بهانه را
 آه دل فسرده ام زمزمه فغانها ست
 طعنه خاموشی مزن مطرب با ترانه را
 در چمن امید من تا گل وصل تو دمدم
 آب دهم ز خون دل ریشه این جوانه را
 مرغ غرور عشق من در طلب هوای تست
 دو خوربال من مخواه تنگی آشیانه را
 گرچه نگاه سرد تو از نگیم رمید نیست
 ای بگدا ی چشم توقصه من شنید نیست

رهروان مست

این چه شور است که در سینه سرایت دارد
 این چه در دیست که رنجش همه راحت دارد
 این چه راز است که بنهفتن آن رسوائیست
 وه چه رسوا که دو صد پرده حجابت دارد
 این چه را هیست که هر رهرو آن مست و خراب
 این چه مستیست که صد خانه شهامت دارد
 رنگ افسانه نگیرد چمن هستی من
 زانکه در هر قدمش عشق عمارت دارد

ژوندون

از : غلام سخی (راهی)

مهر مهر

من چیم خشکیده برگی در بهار افتاده ای
 لاله ای در آشنائی داغدار افتاده ای
 تکدرخت بی بر و باری افسرده در خزان
 شاخه بشکسته ای در را هگنر افتاده ای
 شبم لرزان فتاده در دل خاک سیه
 شمع گریبان بر مزاری اشکبار افتاده ای
 گوهر نابی نهان در گوشه ویرانه ای
 مهره مهر، ولی در کام مار افتاده ای
 برق خندان خفته بر دامان ابرو بهار
 اختر تابنده در شبهای تار افتاده ای
 آهی سردی کز دل اندوهبار آید برون
 اشکی گرمی از رخ زرد و توار افتاده ای
 همچو مرغ بینوا آزوده در چنگال باز
 بسمل در خون طپیده بیقرار افتاده ای
 از دیار همنوا یان چون نسیم آوازه ای
 بر مزار بینوایان چون غبار افتاده ای
 رشته الفت بریده «راهی» از مردم چوا شک
 از کنار آشنا یان بر کنار افتاده ای

فرستنده : نریمان سن

بهار

دوستان و فصل بهار است صفا باید کرد
 دامن عقل در این فصل رها باید کرد
 عقل را با سر آشفته دلان سازش نیست
 راستی پیروی از عقل چرا باید کرد ؟
 وحش آسا بدل سبزه مکان باید جست
 خویش را از ادب خشمک جدا باید کرد
 ناشود کام دلی حاصل از این چند صباح
 آنچه از دست بر آید بخدا باید کرد

ابو ریحان بیرونی

افتخار شرق

بیرونی برای نوشتن کتاب الصيدنه منابع زیادی را که دانشمندان حوزه آسیای مرکزی، افغانستان، ایران، هندوستان، ممالک عربی، آسیای صغیر، یونان، و دیگر ممالک بیادگار گذاشته بودند، بدقت از نظر گذرانده و از تجارب آنان مستفید شده است.

کتاب الصيدنه حاوی نام بیش از ۲۵۰ طبیب، دارو شناس، کیمیاگر، طبیعت شناس، مورخ، فیلسوف، سیاح، شاعر و غیره میباشند.

بیرونی در آغاز کتاب مقدمه ای طولانی در پنج باب میدهد و بعد از آن مواد طبی مختلفی را که از گیاهان، حیوانات و معادن بدست می آید، طور مفصل معرفی میکند و برای هر ماده فصل جداگانه ای تخصیص میدهد که مجموعاً به ۱۱۱۶ فصل به ترتیب الفبا بالغ میگردد. در کتاب نام انواع نباتات طبی بزبانهای عربی، درسی، یونانی، هندی و سریانی داده میشود و مطالب کتاب بانقل اشعاری که بموضوع ارتباط میگیرد و نیز با ذکر قصص و حکایاتی جالب آراسته میشود که از جنبه خشک علمی آن میکاهد.

بیرونی بمثابة يك دانشمند مدقق هر يك از این نباتات را با ذکر خصوصیت های آنها تعریف میکند و محل پیدایش و شرایط زرع هر کدام را به تفصیل ذکر بنماید و موارد استفاده هر يك را نشان میدهد.

کتاب الصيدنه بیرونی یکی از آبدیه های فارمکو لوژی شرق در

قرون وسطی میباشند. (۱۹) بنابراین آن بسی جهت نیست. «ساخته» او را بزرگترین عقل علمی دانش در سراسر تاریخ بدانند و مورخ بزرگ تاریخ علم در عصر کنونی «سارتن» با تجلیل و تمجید از او یاد کند: «چه درین دوره ای که بنام «دوره بیرونی» نامیده شده است، ابو ریحان اثر پشت اثر، در زمینه های علمی گوناگون بدنیای علم آن زمان هدیه میدارد و وصافوف» او را در میان سازندگان دستگها و تکمیل کنندگان آن، صاحب رتبه اول بشناسند. (۲۰).

ابو ریحان بیرونی بحیث متفکر پیشا هنگ عصر خود، در رشد اندیشه های فلسفی و بخش جهان بینی علمی آن زمان نقش موثری داشته و راهگشای خلاق بوده است میتوان گفت که اندیشه های عمیق و مترقی او در عرصه فلسفه، اساس و پایه فعالیت های وی در تمام ساحات دیگر علم و فن میباشند. به طوری که در بخش اول این مقاله گفتیم او با تمام پدیده ها برخورد ریالیستیک داد و تجربه را اساس مطمئن پژوهش خود میداند، اما

(۱۹) در معرفی این کتاب از مقاله عبیدالله کریموف منتشره در شماره ۸ سال ۱۹۷۳ مجله دانش و زندگی چاپ تا شگند استفاده شد.

(۲۰) دکتور نجفی و دکتور خلیلی، دانشمند و انسان ابو ریحان بیرونی چاپ گهر ۱۳۵۲ ص ۱۵۰

در بینش های وی پیرامون کاینات و عموماً پیدایش جهان يك سلسله تضادها بمشاهده میرسد. حتی برخی از افکار او را نمیتوان از افکار کاملاً غیر ریالیستیک مجزاساخت. لیکن این نارسایی های اندیشه ای ناشی از شرایط اجتماعی عصر و نیز ناشی از درجه پائین تکامل دانش و فن در همان زمان میباشند. (۲۱)

از نظر بیرونی طبیعت دارای قانونمندی ثابت بوده و هیچگاه خطا نمیکند. حتی او ظهور موجودات شاد و ناخوش را مانند برخی باشتباه طبیعت تاویل نمیکند، بلکه آنرا ناشی از خروج ماده از حد اعتدال در کمیت میداند و بنا به همین اساس این حکایت را که در یکی از شهرهای یهود، آب در یوم السبت (روز شنبه) فرو میکشد و تا انقضای روز مذکور آسیابها از حرکت باز میمانند، رد میکند. (۲۲)

دست آورد های علمی ابو ریحان بیرونی هر يك در جای خود ارزش خاصی داشته و آنچه از دستبرد حوادث زمان سالم مانده و پمارسیده است، بار بار از طرف محققین شرق و غرب مورد تحقیق و بررسی های عمیق قرار گرفته و با لسنه زنده

(۲۱) واحد زاهدوف، متفکر... مجله دانش و زندگی شماره ۸ سال ۱۹۷۳ ص ۱۶.

(۲۲) ت.ج. دی بور، تاریخ الفسفة فی الاسلام، ترجمه و تعلیق مجید عبدالهادی ابو ریده ص ۲۳۴

جهان ترجمه شده است. چنانچه ادوارد ساخا و دانشمند آلمانی مدت بیست سال زندگی خود را وقف تحقیق و مطالعه در اطراف اثر بزرگ او «تحقیق ماللهند...» ساخت و سرانجام متن انتقادی عربی آنرا با ترجمه انگلیسی آن در لندن به نشر رسانید. نشر این کتاب و تحقیقات ساخا موجب گردید تا خدمات بیرونی در ساحات مختلف علم و فن توجه شرق شناسان اروپا و تاریخ نگاران علم را بسوی خود بکشاند و گامهای اساسی در راه بیرونی شناسی برداشته شود. (۲۳).

شخصیت علمی، بیطرفی آکادمیک و نودوستی کم نظیر علامه بزرگ شرق ابو ریحان بیرونی مورد تمجید و سایش دانش پژوهان دوستان قرار دارد. مثلاً جواهر لال نهرو صدراعظم فقید خدمات ارزنده او را در معرفی کلتور سرزمین هند چنین میستایند. حتی در مواقعی هم که ابرتیر خود خواهی و نفرت بر هر دو طرف سایه افکنده بود، بیرونی بحیث يك شخص بیگانه کو شید تا زندگی مردم این سرزمین را آنچنانکه هست معرفی کند.

(پایان)

(۲۳) انور شریفوت، بیرونی شناسان جهان، مجله دانش و زندگی شماره ۸ سال ۱۹۷۳ ص ۳۶.

افزایش نفوس، جوانان



از آنجاییکه اساس جامعه را، خانواده تشکیل میدهد و این خانواده با بصورت دسته جمعی، شهرها، کشورها و بالاخره جهان را ساخته اند، لازم است تا از نگاه علمی همیشه بررسی شده و برای جلوگیری از وضع بحرانی آینده جهان، برای درستی رهنمونی شوند.

از طرف دیگر رشد سرسام آور نفوس جهان اگر بدون اتخاذ تدابیر اساسی دوام میکند، کره زمین به افلاق نفوس دچار شده و کمبود غذا و مسکن باعث تباهی عمده می میشود.

برای این منظور در اکثر ممالک جهان مؤسساتی تاسیس گردیده که رهنمای خانواده ها و تنظیم رشد نفوس را، به عهده دارند.

انجمن رهنمای خانواده در افغانستان برای بهبود وضع فامیلی کشور بنیان گذاری شده و فعالیتها و اقدامات فدراسیون بین المللی پلانگذاری خانواده (آی. پی. اف) را نیز دارد.

برای معلومات بیشتر پیرامون رشد نفوس در جهان، وضع خانواده ها و فعالیت های این مؤسسات، گفتگویی دارم با دکتر میسر غلام حیدر ماهر سکرتر جنرال انجمن رهنمای خانواده.

وی نخستین سوالم را پیرامون معضله رشد نفوس اینطور پاسخ میدهد:

معضله نفوس در جهان امروز پرابلمی است که توجه اکثر دانشمندان را بخود جلب کرده است. مطابق احصاییه های علمی بین المللی سالانه بالغ بر هشتاد میلیون نفر، به نفوس جهان افزوده میشود.

یکی از اثرات عمده های پر نفوس رشد نفوس در دهه های سالانه ۲۰۰۰ فیصد، کمسکو ۳۰۰ فیصد، نایجیریا ۲۰۰ فیصد، پاکستان ۳۰۰ فیصد،

عجوم مردم از دهات به شهرها پرابلم عمده شده است.

لداموسسات ملی، بین المللی و رشتا کار ممالک خورده بزرگ، انکشاف یافته و رویه انکشاف، دست با ابتکار های تازه بی زده و میگویند، تا جایی را، ازین پرابلم بزرگ نجات بخشند.

می پرسیم:

حل این معضله چگونه امکان پذیر است؟

دکتر ماهر میگوید:

توقف تعداد اطفال يك فامیل به دو تاسه طفل و ایجاد فاصله بین وضع حمل مادران، از راه های حل این مشکل میباشد.

امسال برای تبلیغ بیشتر این موضوع و آگاهی بشر ازین پرابلم، امسال از طرف موسسه ملل متحد بنام سال جهانی نفوس تعیین گردیده است.

از دکتر ماهر سکرتر جنرال انجمن رهنمای خانواده می خواهم تا پیرامون فعالیت های بین المللی که درین ساحت صورت گرفته روشنی اندازد.

وی میگوید:

در سال های ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۶ موسسه ملل متحد تدریجاً پروگرام تنظیم خانواده و رهنمای خانواده را مدنظر گرفت. در سال ۱۹۶۵ شورای عالی اقتصادی ملل متحد از سرمنشی آن تقاضا کرد، تا متخصصین نفوس را به ممالک زعملاقه بفرستد. در سال ۱۹۶۶ مجمع عمومی ملل متحد لزوم اجرای پلان امور نفوس را تأیید نمود.

در حال حاضر در دوازده منطقه جهان نمایندگان موسسه ملل متحد در مسایل نفوس و جمعیت به کشورهای مربوط کمک می کنند.

وی نتایج همکاری و بررسی بعضی مؤسسات جهانی را که در سال ۱۹۶۸ مؤلف گردیده بودند، اینطور توضیح داد:

است.

اتحادشوری ۱۰۱ فیصد، ایالات متحده امریکا ۱۰۱ فیصد و ونزوئلا ۳۶۶ فیصد وانمود کرده

دکتر ماهر میگوید:

مطابق بررسی اخیر موسسه ملل متحد نفوس افغانستان را از ۳۰ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر، است و رشد نفوس در کشور سالانه ۲۴ فیصد میباشد.

به این ترتیب ۲۹ سال بعد، نفوس افغانستان دوچند گردیده و به ۳۶ میلیون نفر میرسد.

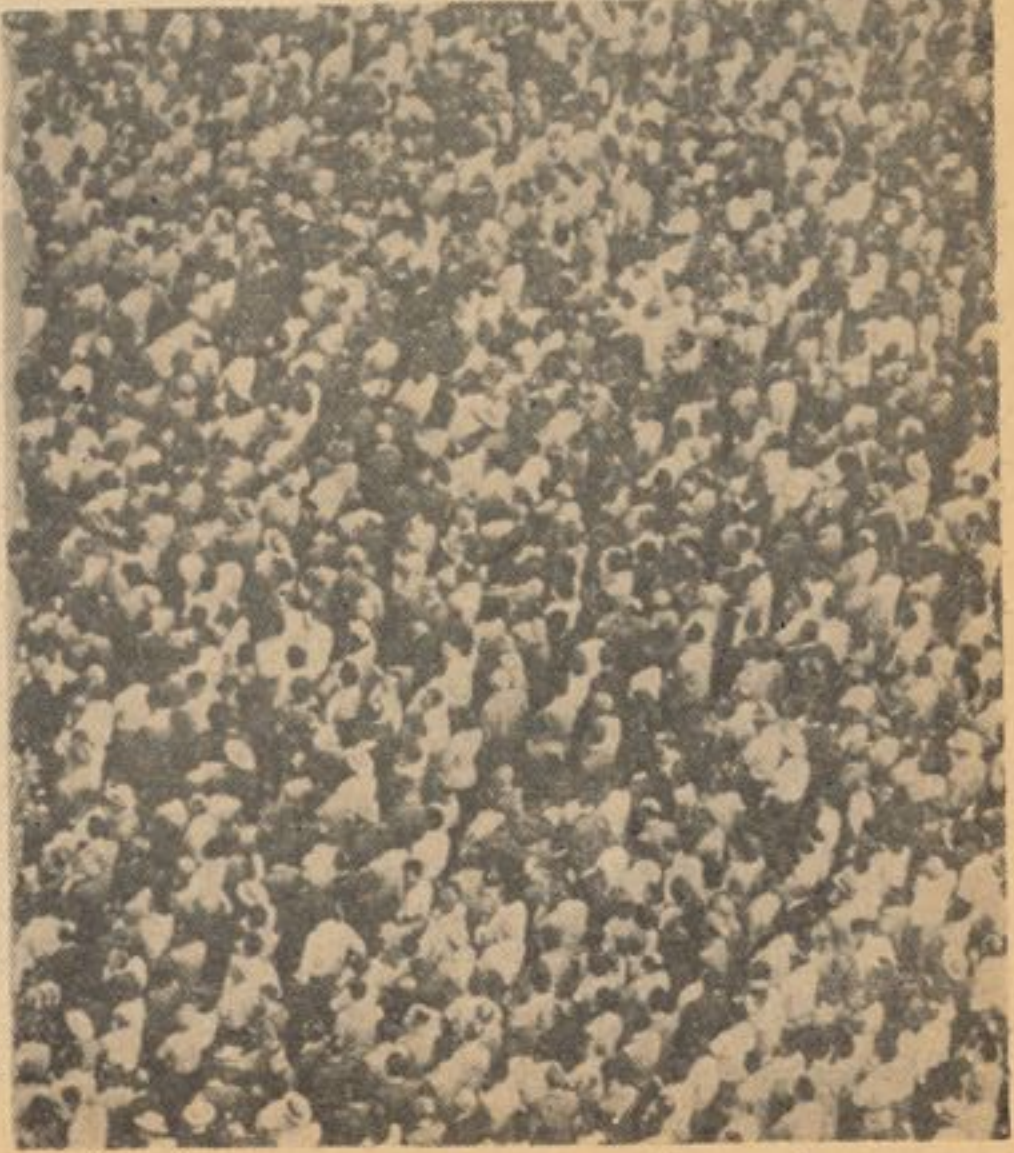
همچنان یکی از نشریه های ملل متحد نفوس جهان را در سال ۲۰۰۰ عیسوی هفت بلجیو ن تقریباً تعیین کرده است.

جدوجهد بی سابقه در انکشاف فامیلی پلاننگ و تعریف انکشاف نفوس به سفر و همچنان جهت ازدیاد حاصلات مواد خوراکی، تربیه نسل حیوانات، بهبود وضع حیاتی، تربیوی، صحر، اقتصادی و اجتماعی جهان جریان دارد.

سکرتر جنرال انجمن رهنمای خانواده متکرره نشریه های علمی ادامه میدهد:

همین حالا با وجود همه تلاش ها ۶۴ فیصد نفوس ممالک رویه انکشاف از عدم تارسایی های اقتصادی عدم پیدایش کار، عدم توان قدرت خرید و استهلاك، عدم موجودیت غذای کافی، از فقر و فقدان غذایی رنج میبرند.

اگر نفوس جهان به همین پیمانه رشد کند و ۲۷ سال بعد رو چند و یا بعدتر سه چند گردد مشکل بشر نیز پیچیده تر و غیر قابل علاج میگردد.



رشد سریع نفوس جهان را تهدید می کند

زراعت را تهدید میکند

رشد سرسام آور نفوس جهان اگر بدون اتخاذ تدابیر اساسی ادامه یابد، کمبود غذا و مسکن بشر را تهدید میکند.

سالانه هشتاد میلیون نفر به نفوس جهان افزوده می شود.

موسسه بین المللی کارموظف شده که نتایج افزایش جمعیت را، روی مسئله کار بررسی نماید، موسسه مذکور توصیه نمود که واحد های طبی که وابسته به رفاه اجتماعی هستند، پلان های رهنمائی خانواده را تنظیم نمایند. وقتی از موسسه مواد غذایی و زراعت جهان خواسته شد که مسئله افزایش نفوس را، با

توجه به غذا و زراعت مورد بررسی قرار دهد، این موسسه را پور داد که:

ممالک در حال رشد نفوس خود را تحت کنترل قرار دهند تا بتوانند محصولات زراعتی خود را، افزایش دهند.

متخصصین یونسکو در جلسه ای که در پاریس دایر کردند، توصیه نمودند که مسائلی مربوط به نفوس در پلان و پروگرام های تدریس علوم اجتماعی شامل گردد. دکتر ماهر علاوه می کند:

موسسه صحنه جهان در سال ۱۹۶۸ توصیه اعزام متخصصین رهنمای خانواده را به بعضی ممالک نمود.

یونسف در سال ۱۹۶۶ ۳۴۰۰۰۰۰ دلار را برای هندوستان تخصیص داد.

ایکافی تاکنون دو کنفرانس برای بعضی کشورهای آسیایی تشکیل داده و توصیه کرده است

که پروگرام رهنمائی خانواده را اجرا نمایند از سرگرت جنرال انجمن رهنمائی خانواده میروم:

کدام ممالک حوزه شرق دارای موسسات رهنمای فامیل و خانواده میباشند؟

اوفیگوید: به اساس نشریه سالگرد موسسه

آی. پی. پی. اف و فدراسیون بین المللی پلان گذاری خانواده (ممالک شرق میانه و شمال شرق افریقا) از مراکش تا افغانستان به سه دسته تقسیم گردیده اند.

عصر، ایران، مراکش و تونس، رهنمائی خانواده را بصورت ملی برای انداخته اند. ناهرچه سریعتر از دیاد نفوس را، جلوگیری کنند.

ممالک گروپ دوم را افغانستان، قبرس، عراق، اردن، لبنان و سوران تشکیل میدهد. که دارای انجمن های رهنمای خانواده رضاگار میباشند.

گروپ سوم را الجزایر، لیبیا، سوریه و بعضی ممالک جزیره لغای عرب تشکیل داده اند، که این ممالک بعضا بصورت امتحانی

پروگرام های رهنمائی خانواده را روی دست گرفته اند.

در شماره آینده راپوری پیرامون فعالیت های انجمن رهنمای خانواده در افغانستان به

نشر میرسانیم.

بقیه در صفحه ۵۷





از مجله «سندی تایمز»

ترجمه «رز»

دروزندان تکزاس

و به نام «گفت و شنود با مرده» در امریکا چاپ شده است. عکاسیهای این کتاب به دست «دانی لایون» صورت گرفته و لاین در باره نبشته های این زندانی میگوید «وجود او برای من شگفتی و معماست و آواز او از ابدیت بر می آید.»

سرگردانی

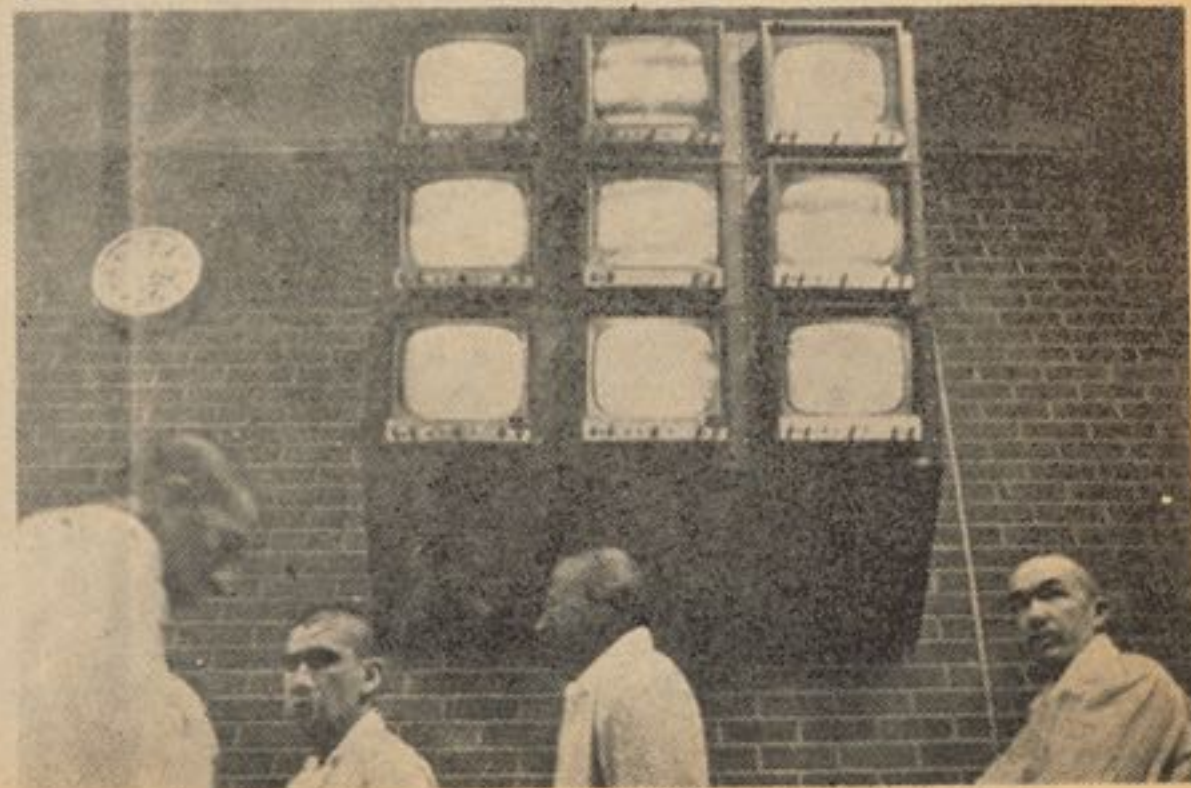
روز هشتم می، سال ۱۹۲۸، خانم «لودی کن سید مک کیون» همسر تو ماس پیری مک کیون» پسری به جهان آورد. درین نوازد هیچگونه نقص جسمانی نمودار نبود، نو زادرا «بیلی جیورج مک کیون» نام نهادند «بیلی جیورج» دو مین فرزند این زن و شوهر بود، فرزند نخستین شان «والاس گری مک کیون» نام داشت که در سن چارده سالگی در گذشت. «بیلی جیورج مک کیون» خودش درین باره از سلول زندان مینویسد:

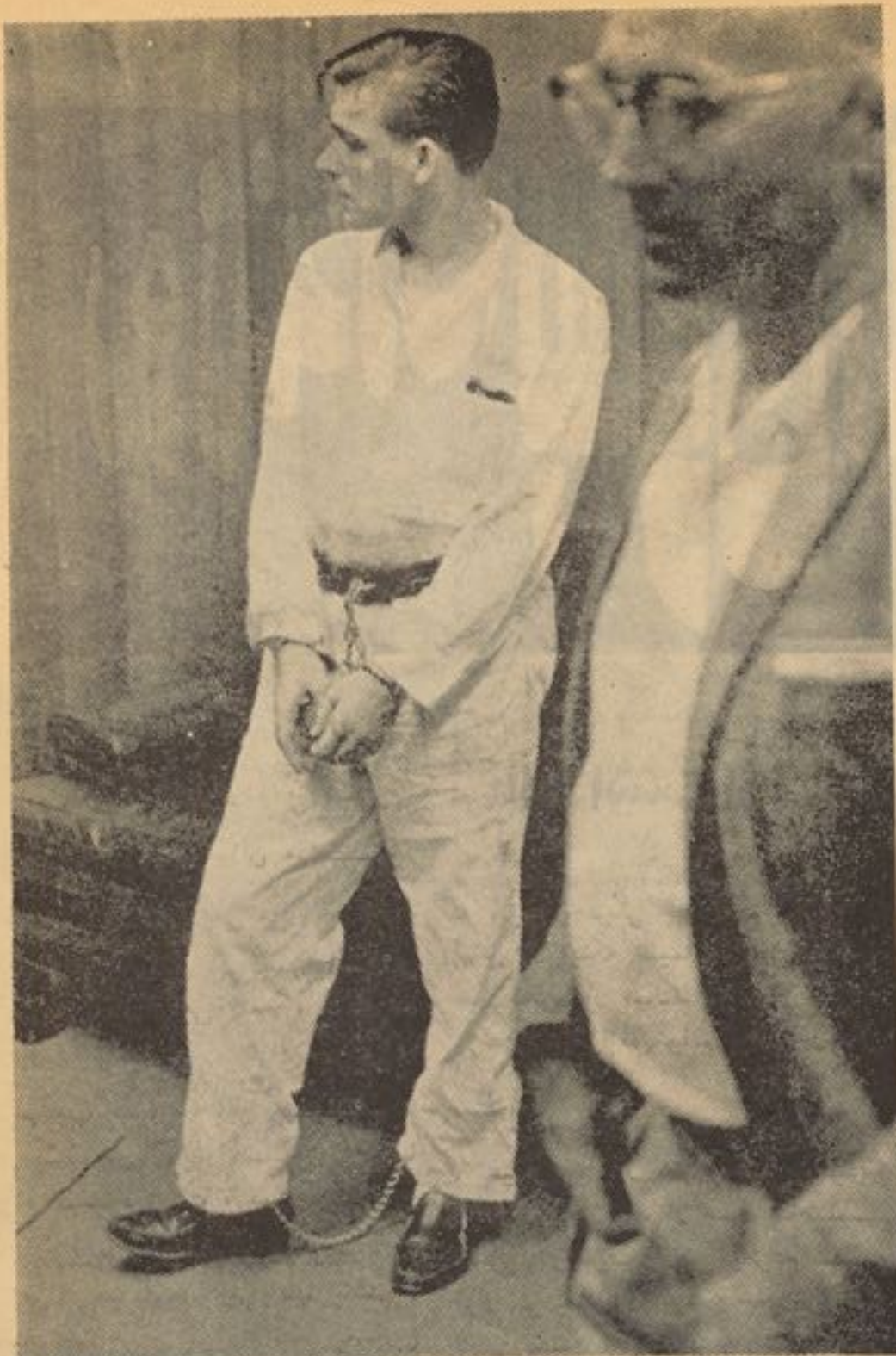
اخراج گردید. دو بار به خاطر مست بودن سرو کارش با پولیس افتاد. باری ناگزیر شد از فرط مفلسی دست به دزدی بزند. و یک شب هم برای نخستین بار جرم مهمی در زندگیش مرتکب شد: روزنامه ها با خشم و سرو صدا این حادثه را «یک تجاوز و حشیانه» بریک زن معصوم خواندند. در نتیجه «بیلی جیورج مک کیون» به مرگ محکوم گشت.

او در سلول زندان خودش را برای همیشه از مرزی محکوم کرد بدتر، چگونگی جرم او و خصوصیت های قربانیش همچنان مهم باقی ماند. حتی شواهدی به دست آمد که اصلا واقع شدن چنین تعرضی را رد میکرد. سر انجام حکم اعدام به حبس ابد تبدیل شد. نبشته ها و نقاشیهای این زندانی در کتابی گردآوری شده

او توسط قاضی بدین مدرتسه فرستاده شد که هرگز با «بیلی جیورج» سخنی نگفته بود. «بیلی» بعدترها، به خاطر کارهای احمقانه، از نیروی دریایی

«بیلی جیورج مک کیون» در سن بیست و یک سالگی بیکار بود و پولی هم در دست نداشت. وی در مدرسه آموزش دید که مخصوص کودکانی بود که از نگاه ذهنی ناتوانی داشتند





دارم که قاضی را دیدم، او نیز مرادید و دریافت که من همان کسی هستم که باید محکوم شوم. آنگاه لبخندی زد، و لی چیزی نگفت:

در مورد دریافت حقیقت هیچگونه تجربه و آرزوهایش روانی صورت نگرفت تا توانایی آموزشی من فهمیده شود. هیچکسی هم از خودم خبر نداشت که درین باره چه نظر دارم. تنها به یاد دارم که زنی به نام خانم «اسنیر» مرا با موتر «آسینن» برد. ازین زن خواسته شده بود تا نخست مرا به یک مغازه بی که لباسهای ارزان قیمت داشته باشد، ببرد و پوشا که هایی با جنسیت بسیار نازل برایم بخرد. پیش ازین برای خودم چند دست لباس و چند جوره بوت خریده بودم.

فکر میکنم که باری موتر را متوقف ساخت و برای من یک بوتل سودا خرید. ولی زیاد درین باره مطمئن نیستم.

سر انجام مرا به دفتر مدرسه دولتی آسینن رهنمایی کردند.

در آنجا خانم اسنیر پنج دقیقه با طبیب مدرسه صحبت کرد. طبیب میدانست که من کنار دیوار ایستاده ام، مگر هیچکدام آنان تو چهی به من نکردند.

هزده ساله شدم

در سال ۱۹۴۶ هزده ساله شدم.

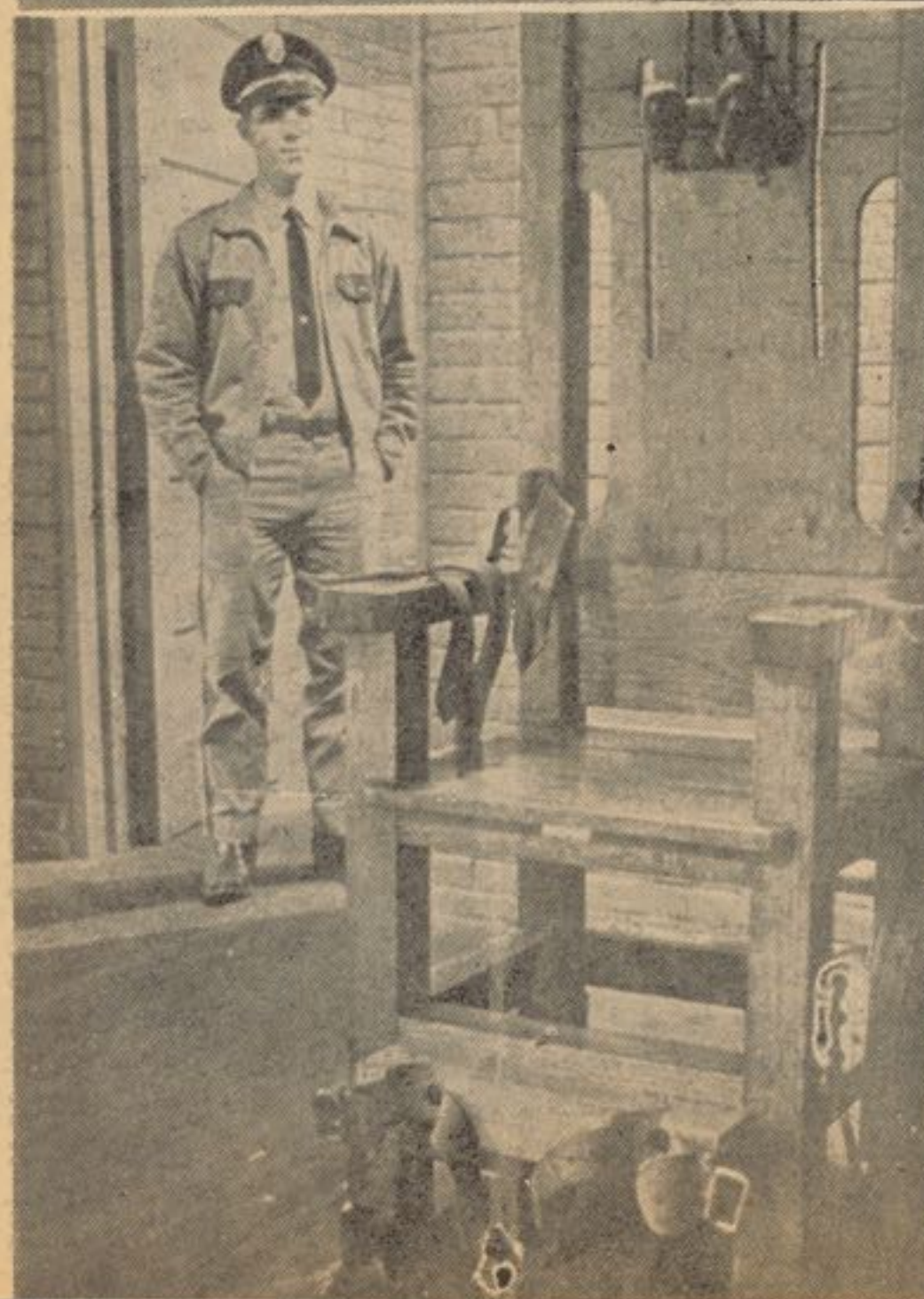
فکر میکنم در همین زمان بود که به مدرسه دولتی مکسیا منتقل گشتم. تمام شاگردان صنفهای بلند مدرسه آسینن را دیدنجا میفرستادند.

باید تذکر بدهم در میان ماکسانی بودند که شعورشان اصلا کار نمیکرد. لازم بود کسی برایشان غذا بدهد و شست و شویشان کند. آنان خودشان را کثیف میکردند.

بسیاری از آنان حتی یک جمله صحبت نمیتوانستند کرد و سوال ساده‌ی را پاسخ نمیتوانستند گفت ولی با اینهمه، من حدس میزنم که عده زیادی از چنین آدمها در خیابانها گشت و گذار میکنند و کسی با آنها کاری ندارد.

هزده یا نزده ساله بودم که به نیروی دریایی پیوستم. در سال ۱۹۴۸ هنگامی که بیست سال داشتم، عازم چین شدم درین زمان ما در «وول ورث» در

بقیه در صفحه ۵۶



آن روز من و والاس به یک مؤسسه مذهبی میرفتیم تا در مراسم مذهبی قرصهای نان را یگان به دست آریم. ما در «الم استریت» کنار مغازه یسی ایستا دیم تا از پشت شیشه کتابهای خنده آور را تماشا کنیم. والاس ناگهان و بدون آنکه مرا خبر کند، خواست با دو شخص عرض جاده را عبور کند.

لختی بعد، شنیدم که در پشت سرم سرو صدایی برپا شد. برگشتم و دیدم که والاس در کنارم نیست. او با موتری که تو سطر پسری هفده یا هزده ساله را ندیده میشد، تصادف کرده، روی سرک افتاده بود.

خوب پیاد دارم که آنروز با ران میبارید و من فکر میکردم که آسمان به خاطر مرگ برادرم میگریه. من به خودم پشت سر هم میگفتم:

— او مرده است! او مرده است! ولی مردی که کنارم ایستاده بود گفت:

— نی پسرم، او خوب خواهد شد.

برادرم تا رسیدن به بیمارستان مرد. (سالها بعد، درم نیز تارسیدن به بیمارستان مرد. وی از مراسم مذهبی بر میگشت و با موتر تصادم کرد.)

در سال ۱۹۴۴، هنگامی که شانزده سال داشتم، مرا به مدرسه دولتی «آسینن» که مخصوص پسران از نظر ذهنی عقب مانده بود، فرستادند. این مدرسه در واقع برای پسران ناقص العقل بود.

هیچگونه قرینه‌ی وجود نداشت که دال بر عقب ماندگی ذهنی من باشد و هیچ کسی هم در صدد برنیامد ثابت کند که قدرت دماغی من از حد اوسط پایین تر است.

از نرو، در مدرسه «آسینن» از طرف من هیچگونه اشکالی به وجود نمی آمد.

درین مدرسه سه مضمون تدریس میشد: قرائت را دو شیزه «بیتی جوواکر» تدریس میکرد، هجاء را دو شیزه «هارمن» درسی میداد و حساب توسط زن سی ساله‌ی که نامش را به یاد ندارم، تدریس میشد. این زن از نظر جنسی جاذبه‌ی نداشت ولی دو شیزه «بیتی جوواکر» ازین نظر جذاب بود.

قاضی که محکومیت مرا به رفتن به مدرسه «آسینن» امضاء کرد کلمه‌ی بامن صحبت نکرد. به یاد

محیط زندان بر زندانی اثری عمیق بر جای میگذارد. زندانی که محکوم به نشستن بر «چوکی برقی» است، خوابهای پریشان می بیند.

روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

«سیما» همچنان حق میزند و من او را بطرف اتاق خود میبرم. محسن خان وارد سالن میشود و خودش را روی «بلی می اندازد. دست سیما هنوز در دستم است و وقتی در اتاق رومی بندم، شتابزده از او میپرسم:

«خوب سیما! بگو چه شده؟ او چشمانش را که اشک روی آنها پرده کشیده است، بمن میدوزد و بعد بریده و شر مزده میگوید: من دیگر نمیخواهم تنها باشم، نمیخواهم دیگر مرا با عمه بکناری و بروی...»

چرا؟! مگر عمه چیزی بتو گفته؟ سرش را پائین می اندازد و سکوت میکند.

من دو باره سوالم را تکرار میکنم و میگویم:

«سیما جان! بگو، عمه چیزی بتو گفت؟»

از فرط ناراحتی میلرزد، نگاهش را به نگاهم میدوزد. بعد در حالیکه از شدت گریه میلرزد، با صدا میگوید: «من بسختی میخونم، میگویم:»

سرش را روی سینه ام فشار میدهد و هم چنانکه موهایش را نوازش میکنم، به آرامی میپرسم: «دوباره من چه گفته؟»

حق میزند و میگوید:

«بتو گفت «هرجایی»، بتو گفت یک شب در بغل...»

در اتاق ناگهانی باز میشود و عمه قدم بدرون میگذارد.

صدای در اتاق سیما را از حرف زدن باز میدارد و خودش را بیشتر در آغوش من می فشارد.

من اعتنایی به عمه نمیکنم و از سیما میپرسم:

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

خوب، دیگر چه گفت؟ پیش از اینکه سیما حرف بزند، عمه دهن باز میکند:

«من دیگر نمیتوانم باشما زندگی کنم...»

باتو وبا خواهرت... میخواهد باز هم حرف بزند، اما وقتی می بیند از سیما فاصله میگیرم و بطرف او برمیگردم لب فرو می بندد و گوشه چادرش که روی سینه اش آویزان شده است دور گلویش می پیچد و همانجا نزدیک در ایستاده می ماند.

سیما ترسیده از من دور میشود، مثل اینکه از همه چیز وحشت دارد، از در و دیوار و از عمه و حتی از من. وقتی درست رو بروی عمه قرار میگیرم، شمرده و آرام میپرسم:

«پس تو دیگر نمیتوانی با ما زندگی هان؟»

بامن و خواهرم... با من که هر جایی هستم؟ سر تا پایم میلرزد و از شدت خشم آتش گرفته ام.

عمه بخوبی در یافته است که حال عادی نیست. نرم، نرم خودش را بطرف در اتاق می کشاند، شاید میخواهد از اتاق بیرون برود، اما من، منی که سر تا پایم از خشم شعله ور شده است، مجالش نمیدهم، و خشیانه بطرفش حمله میکنم و موهای کم پشت و تکیده اش را در چنگ میگیرم و پس از آن دیگر نمی فهمم چه میکنم، فقط وقتی متوجه خودم و متوجه دور و برم میشوم که عمه تقریباً از حال رفته است، سیما جیغ میکشد و محسن خان سعی میکند، موهای

تنها یم بگذارد.

در این پنج روز و پنج شب آرام و قرار از من بریده است و صدای معصوم و کود کانه و پر از عقده سیما هر لحظه در گوشم زنگ میزند: «بتو گفت هر جایی...»

این صدا جا ودانه در گوشم صدا میکند و من احساس میکنم تا وقتی زنده هستم، این صفت «هر جایی» را خواهم شنید، صفتی که بدون شک براننده من و امسال من است.

مگر غیر از این هم میتواند باشد؟ من نسبت به زنان و دختران دیگری که چون من سیلی بدبختی و نا مرادی بصورت شان خورده و تن فروشی را حرفه و پیشه خود ساخته اند، چه امتیاز و برتری دارم؟

مگر کار من غیر از کار آنهاست نه! من با هیچ یقین از آنها فرقی ندارم. تنها من در انحصار یک یا دو نفر در آمده ام و آنان زنجیر این انحصار را شکسته اند و بسا هر کس که خواسته باشند و با هر کس بهای بیشتری بپردازد مهربان تر و صمیمی تراند. دیگران اگر به من بگویند «هرجایی» حق دارند. اما، عمه نه! او نباید این حرف را بزند، نباید در حق من چنین بی حرمتی بی بکند، در «هرجایی» شدن من او نقش بسزای دارد، در واقع میشود گفت نقش اول را دارد. او بود که محسن خان را به سراغ من فرستاد او بود که زمینه چید که تا این حد سقوط کنم و به فحشاء کشانده شوم. مگر او نبود که مرا بخانه محسن خان برد و همانجا رهایم کرد و رفت و آن حادثه پیش آمد؟ مگر او نبود که جواد را دوباره باین خانه کشاند؟ و... حالا او چرا... او چرا بمن میگوید «هرجایی»؟ یاد این حوادث سرتاپایم را به آتش می کشد و یکباره تصمیم میگیرم خودم را برای همیشه از این درد، از این رنج و بدبختی و سیه روزی برهانم، و بارها به چنین تصمیمی رسیده ام اما هر بار سیما با آن قیافه پاك و کود کانه اش جلوم سبز میشود و مرا از اینکار باز میدارد ترسم از این است که سیما اگر تنها و بی سرپرست بماند چون من نشود، چون من در سیاه چال بدنامی و سیا عکاری سقوط نکنم.

وسراسر عمرش رابه تباهی نگذراند.
 غروب روز پنجم است و من دست
 بگریبان افکار درهم و برهم خودم
 هستم که صدای قدمها یی از راهرو
 شنیده میشود و متعاقب آن چند
 ضربه به در میخورد. پیش از اینکه
 من چیزی بگویم، در به آرامی باز
 میشود و محسن خان قدم بداخل
 اتاق میگذارد. مثل همیشه لبخندی
 بر لب دارد وقتی بمن میرسد،
 دستهایم را میبوسند و میگوید:
 - لیلیا! زود لباس بپوش، امشب

باید جایی برویم.
 باخسونت میگویم:
 - من حوصله ندارم. از آن گذشته
 هیچ دلم نمیخواهد جایی بروم.
 پیشا نیش چین میخورد:
 - باید حوصله داشته باشی و باید
 بروی!
 - باید؟
 - بلی باید.
 بعد خنده میکند و میگوید:
 - لیلیا نمیخواهم مثل چند روز
 گذشته کله شخی کنی و دعوتم را

نپذیری، چون امشب با شب های
 دیگر فرق میکند.
 پوز خندی میزنم:
 - چه فرقی میکند؟
 - سعادت من بسته با این است
 که تو امشب بامن باشی.
 - من هم میتوانم میخواهم کسی را
 خوشبخت کنم؟
 - البته، در صورتیکه با بیرون
 رفتن مخالف نباشی.

میپرسم:
 کجا باید برویم؟
 باشاد مانی می خندد:
 - بعداً میفهمی. یک چیز دیگر
 لیلیا!
 - چه؟
 دلم میخواهد امشب بهترین
 و عالیترین لباسهایت را بپوشی.
 وقتی محسن خان این حرف را میزند،
 چشمانش از خوشحالی میدرخشد.
 ناتمام





اعلانی برای خانمها



در یکی از مجلات خارجی اعلانی را برای خانمها مطالعه کردم و خواستم آنرا از نظر شما نیز بگذرانم: خانمها و دختران نباید در زندگی بایک جواهر فروش از دواج کنند، زیرا جواهراتی را که از خانه پدرشان آورده باشند و در دعوت‌ها و مجالس اگر بخواهند از آن استفاده کنند، همه خواهند گفت: چون شوهرش جواهر فروش است، همگی را از مغازه شوهرش به عاریت گرفته تا اینجا پیش ما خود نمایی کرده و کم نیاید.

شاهد ازدواج

شارل بوآیه یکی از هنرمندان قدیمی فرانسه می‌رسد:

آیا میدانید که چرا معمولا برای ازدواج دو نفر شاهد لازم است؟ سپس جواب سوالش را خود او چنین میدهد:

همچنان که در هنگام يك حادثه جنگ و یا تصادم دو موتر در جاده شاهدهی لازم است، در مورد ازدواج نیز به شاهد ضرورت احساس میشود.



بی بندوباری ریچارد برتون

میگویند درین اواخر ریچارد برتون هنرمند معروف سینمای غرب، در بین دوستانش به «مرد بی بندوبار» شهرت یافت، زیرا برتون همچنان که در گذشته‌ها به بازی اش در فیلمها و به زندگی خصوصی اش علاقمند بود، نیست، او کمتر حاضر میشود، قرار داد فیلمی را



امضاء کند و شب و روزش در شرابخوری و هرزه‌گردی سپری میشود. برتون اکنون به زن و فرزندانش نیز چندان تمایلی ندارد و حتی ماه‌ها از پسرانش خبر نمیگیرد. حتی کارگردانان معروف سینما هم کمتر بار ریچارد برتون عقد قرار داد می‌کنند، زیرا میگویند: که برتون اخلاق سینمایی اش را از دست داده است.

دیدار بریژیت باردو از فرانسه



وقتی بریژیت باردو ستاره معروف و دوست داشتنی که لقب «گرچه وحشی» را بدست آورده، از امریکا به فرانسه سفر کرد، هزاران نفر غرض دیدار او بمیدان هوایی جمع شده بودند. میگویند از دحام بحدی بود که پنج نفر از تماشاچیان وقتی تلاش میکردند خودشانرا به بریژیت نزدیک بسازند، در زیر پای دیگران سخت مجروح شدند.



کھار آدر و

درخت غنچه بر آورد و بلبدان مستند

زیر نظر : ر - د

از: ناصر طهروی

شعر آفرین

من ، ترا بهر دل خود، این چنین میخواستم! این چنینت ، ای بت شعر آفرین! میخواستم
 تو، ز داغ عشق خود ، در آتشم میخواستی من ترا با عشق داغ و آتشین میخواستم
 دیدی آخر، چند روزت، تاب بی مبری نبود لب سنگت را به بی تابی ، قرین میخواستم
 خوب شد کز معنی سوز و گداز آگه شدی آگهت، از کیف غم، ای نازنین! میخواستم
 دلشین شعر مرا میخواستی در وصف خود من، چو شعر خود، ترا هم، دلشین میخواستم
 وای من، گر حلقه دیگر، در انگشتت فتد! - چون ترا بر حلقه عشقم ، نگین میخواستم
 این تو بودی، کاندرین دریای غم، افکندی ات! کی ز عشق خود، ترا یکدم غمین میخواستم؟
 جاودان اندر بهشت بر صفای قلب خود: - خانه ات، ای خوبتر از حور عین! میخواستم
 خوب شد ای دلشکن اکاندر سر مهر آمدی
 بر «طهروی» ، مهربانت، بیش ازین میخواستم

نامه بی آدرس

گلی جان یاد آن صبح بهاری
 که روی تپه گک تنها نشستی
 بدستت ساغر گل ناز کردی
 سر گیسو گریختی به دست

بمن گفتی گلجان یگانه
 که آرام دل دیوانه گردی
 شبانگه دامن پر زین بگری
 بدو اشک من پروانه گردی

گلجان گوشه زلف تو شیبای
 بروی بالش ن میکشد خار
 درون سینه من میزند سر
 دلم را میگذد از خواب بیدار

درین شبهای وحشت ز گلجان
 نمی آیی به پوسان غم من
 میان خنده هایت گریه گرم
 نمی خندی چرا بر ماتم من!

گلی بشنو که در شب خواب دیدم
 تو میخواستی مرا تنها گذاری
 بسوی شهر دیگر پربگری
 مرا در کوی حسرت وا گذاری

بجان ناز زینت تاسحر که
 هیان اشک حسرت آب گشتم
 ز بس رنگم پریدم تو، م سوخت
 گلی در سینه مبتاب گشتم

گلجان نامه شوریده ات را
 بنام قلب تو میدم روان کن
 اگر از حسرت من یاد کردی
 به اشکی گوشه آنرا نشان کن

نمیدانم گلی جان پاکت خود
 به عنوان کدامین کس نویسی
 هوا خواه تو چون جایی ندارد
 چنان برنامه ات آدرس نویسی؟

از : عارف پژمانه

نیایش

خداوندا! زبان شعر من را
 ز لطف خود بیان آتشین ده
 فروزان آتشی بخشا به قلبم
 به احساسم تور نگین راستین ده

خداوندا! بیخشا از ره لطف
 گلی خوشبو گلستان بیانم
 بی فروز آتشی دو سینه من
 ز عشق خود ، که سوزد استخوانم

خداوندا! بیخشا رنگ و بوئی
 گل شاداب شعر من زمستی

بیخشا ساغری پرواز می عشق
 که پنهان گشته اندر عشق همستی

خداوندا! مرا پیروز گردان
 در این راهی که آنرا من گزیدم
 بده سوزی و سازی دو بیانم
 که رنگ راستی در شعر دیدم

شاه امیر ، فروغ

از : سلیمان «راوش»

گریز

آن لحظه ها گذشت که تو در سکوت شب
 بیگانه از همه

تنها و نیمه مست

سردرگنار سینه من میکشستی

تا گونه حات را

در چشمه گاه بوسه خود شستشو دهم

آن لحظه ها گذشت که گفتمی به صد امید

ای کاش باتو در شب آرام و بی هراس

بوسم لبان گرم تریای بخت خویش

و زدر بهار سبز تمنای زندگی

بندم به سیر گلشن آینده رخت خویش

آن لحظه ها گذشت

آن لحظه های خوب

آن لحظه ها که قصه ما ناتمام بود

آن لحظه های رفته ز آغوش روزها

آن لحظه ها گذشت

آن لحظه های خوب

آن لحظه ها که قصه ما ناتمام نبود

آن لحظه های رفته ز آغوش روزها

از: ع - ب

رسوا

آمدم تا آرزوی دیده را
 سرمه چشم فسونکارت کنم

دیده و دل را بیخشانم بخاک
 زیر پای شوق دیده رت کنم

آمدم تا در میان وج گمن
 عطر گیسوی ترا پیدا کنم

از بر پروانه امروزم چراغ
 نیم شب کوی ترا پیدا کنم

آمدم تا آسمان اشک را
 سایه پرداز گلستانت کنم

برسرت گروم حجاب ارغوان
 در خیال غنچه پنهانت کنم

آمدم تا آبشار لاله را
 شعله امروز تماشايت کنم

سینه ات عربان نهامم در چمن
 در بساط باغ رسوايت کنم

قره تاش

رویا بی زندگی اش نقش میگشت و درینوقت تبسم و غالباً هم آه سرد و خم و بالا شدن آبرو هایش در سیمای بی نمک و لاغریش شرحگوی افسانه های حیات او که حالا جز رویا های تلخ و شیرین نبودند بود و غالب اوقاتی که او تا دو گوش در اندیشه های بی سرو پا غرق میشد سرفه ها با تمام هست و بود به سرانگش میرسید و تسلسل انگارش راهی گسست و گاهی هم به عوض لغاب دهن و اخلاط خون غلیظ و ساه رنگ لژی تف میکرد و صدای سرفه های پیهم سبب میشد تا پرندهگان دور و پیش پا وارخطایی بیزند و خرگوشها با جست و خیز پنهان شوند .

ترساخت و در اخیر بایبی حوصله می زیادی دلش را قوت میداد و غفلتا تبسم دروغین میکرد و وقتی هم دامن خیالات ذهنش در مورد فراختر میگشت و در عالم رویا و خیال با خود می اندیشید که . . . او باری جسم بیرونی بش نخواست بود . . . ولی باز هم این تفکر را کمتر موقع بود . چهره معصومانه و حق بجانبی به خود میگرفت و در بحر اندیشه ها با عواطف درونی بی خویش به مجادله میرداخت چطور ممکن است آخر همه زنده باشند؟ خانم، اطفالم بدون پدر، آنهایی که برونند و چه بخورند؟ آخر پستاب بدرخشد . آسمان همانطور پرستاره باشد . و ستاره ها مثل همیشه شبانه چشمک بزنند . این دریاها و این



دیگری را بادست نامنظم تر میساخت . درست مانند يك زن حقه باز و لغتی تا آنکه شوهرش از جا برخاست روی پسر کوچکش را که هنوز در جای خواب بود بوسید . آرام و بی صدا تناب خورچینش را به شانه انداخت اندکی با سیمای عجز آمیز به خانمش که همانطور با الفاظ و جملات غلیظ بازی میکرد خیره، خیره تگریست و آنوقت سرفه هارا یکی به تعقیب دیگری تکلفانه سرداد و از خانه برآمد . اما خانمش خاموش نشد که نشد و در حالیکه او هنوز چند قدم از خانه دور زنده بود که با فریاد های دلخراشی از عقبش صدا کرد و گفت :

- ای مردك بی غیرت ! . . . خدایم تهمردك بی کرده و بی ننگه ای سرم دورش کنه خشونت اهنگ فریاد های مفتد خانمش دو جندان گشت . نفرت و از جارش طغیان گرفت . تکام الفاظ و جملاتش گسسته تر شد و از آن آهنگهای با معانی بیبک و بی سرم یکی به تعقیب دیگر در آن صبح گاهی که باد تند و کمی هم سرد برگهای سبزرنگ جنگل لوخین را شورک، شورک میداد بطرف او میدویدند و درست هم مانند لحظات پیش به یادش مانده که آهنگهای فریاد های آخرین خانمش که نسبت بعد فاصله کمتر تشخیص میشد میرسند :

- مردك بی بنه ته خاکت کنم . تنانه خه ناخش نیسی . بتی بده بلانمی زنه بچه مردنی ته پیش داکتر می بردی . منو کوسرمه دگورستان تقی که پرتافتی نعره های خشم آگین خانمش هنوز پایان نگرفته بود که راه وسط جنگل به ساحل دریای پرسرو صدایی پائین شد و حالا از آن صبحگاه تقریباً سه روز و اندکی گذشته و هنوز هم تا نزدیکترین شهر فاصله زیاد است .

او از سالها به اینسو مریض نبود و خودش هم خوبتر از دیگران اینرا میدانست با وجود آن درین اواخر مریضش زیاده از سابق تن و روحش را سوهان میکرد . اغلباً نفسش را تنگی میگرفت . قفسه یی سینه و شانه هایش درد میکرد . تب گرم و شدید دور از انصاف از پیشش میگرفت . تمام فواصل بدنش یکنواخت سیخ میزدند . رنگش روزه روز زرد و زردتر شده میرفت . تا آنکه درین نزدیکی سرفه های یکنواخت شدیدتر از گذشته شیره تنش را به باد افتامیداد و رنگ زرد وجودش کمی به سیاهی متمایل شده بود و پوست تمام وجودش خشک و لکه دار می نمود و این تکلیف سخت لاغریش ساخته بود

با وجود همه ای اینها به این سادگی دلش نمیخواست بمیرد میخواست زنده باشد . وقتی سرفه های ممتد تن گرم و تب دارش را به يك سوزش می آورد و قوت تن و روحش را به تجزیه میگرفت و در نتیجه زود، زود از پا می آورد و مجبور میشد که آرام بگیرد . درینوقت باری روح افسرده و مریض مسئله را به ذهنش بشکل دیگری خیر میداد یعنی وهم مرگ را بداش می آورد . ولی ذهنش که در مورد کمتر می شنید اوقاتش را تلخ

روزها گذشت ، شبها بی هم زد شدند و وقتی باز ذرات درخشان آفتاب از شرقهای دور، از قله های بلند پر برف سر کشیدند و به دستها و جنگل ها و مرغزار ها به تنگی دیدند او هم مثل دیگران از ذرات پر انرژی متاثر گشت ، کمی جنبید . چشمانش را دوسه بار به رسم آزمایش باز بسته کرد . دیگر خوابش پریده بود . چندین سرفه پیهم را به آغوش فضا سپرد . اندکی ساکت ماند . غفلتا از جا بلند شد . با کشیدن خمیازه بی طرلانی کسالت خوابش را دور ساخت باز هم و باز هم سرفه کرد . در آخر خلقتش را تنگی گرفت . جار اطراف چشم جرائی کرده

چیزهایی را با خود زمزمه نمود و آنوقت سریعتر از گذشته کلاه گل دوزی بی مستعملش را به سر گذاشت . لنگی بی زولیده اش را در قفانه دوران بیچید . بالا پوش نیم تنه بی اش را پوشید . اسباب و آذوقه خورچینش را یکایک و روانداز کرد . با استفاده از محتویات قطری بی نصواریش ذهنش را تلخ ساخت با کشیدن نفس عمیقی تناب خورچینش را به شانه زد . چین کپنه و چرکیده دو ماگواش را بی تفاوت به شانه راستش حواله کرد و کشال ، کشال درست مثل چندین روز گذشته راه سفرش را در پیش گرفت .

سفرش طولانی بنظر می رسید و هیچ معلوم نبود که راه باریک بین جنگل را پایانی باشد و خیلی هم خسته کننده . در طول راه او از چندین دشت گذشت ، بارها دریاچه های خورد و بزرگ زیادی را پشت سر گذاشت و به سنگلاخها رسید و از آنپس نیم روز گذشته را تا حالا در جنگل بود . جنگلی مملو از درختهای سنجید و وحشی و دلخرازاها ، دریاها و دریاچه های نیلی رنگ با فرش سنگل و سنگریزه ها .

اکثراً هوایمه آفتابی می بود . ابر های سفید و خاکستری رنگ کمتر می باراند و آنهم نم ، تم و قطره ، قطره . ولی فقط باد های تند و غیر منظم موسمی بی کرانه های آموزمین آزارش میداد و غالباً هم احساس این تکلیف وقتی زیاد میشد که او در قسمت انبوه تر جنگل میبود و خارها و گیاهان زیادتر خم و بیج می خوردند و حتماً جراحت خورد و خورتر تازه ای در قبال داشتند .

وقتی او از قریه اش به صوب نزدیکترین شهر بدون مقدمه و تصمیم قبلی حرکت میکرد خانمش بایبی حوصلگی بی زیادی در حالیکه اسباب و لوازم ساده ای فرمایشی بی او را مرتب میساخت کم ، کم شروع به نق نق کرد تا آنکه از خون سردی بی او زیاده تراز همیشه استفاده نمود . موضوع را به طعنه و طعنه بازی کشاند . از خسیکی به خانه و از خانه به خسیکی زود زود میرفت . دستک ، دستک میزد . ناسزا میگفت چادرش را زود، زود مرتب میساخت با نسیمای گرفته و غضبناک مسلسل تغییر قیافه میداد ابرو هایش را بی تو تیب بالا و پایین میکرد سیل پوچ و فحش را به آغوش بادمی فرستاد اشیا و لوازم مخرفخانه را بی تفاوت به بازی میگرفت یکی را پایا میزد

اکثراً در اندیشه ها و تخیلاتش به گذشته ها میرفت . به گذشته های دور و دورتر ، وقتی او جوان بود . جوان قوی و سختمند . سالها بیکه قیغه شیخ جلد ترین اسپر را به او میدادند و او با غرور و اعتماد با قدرت و توان بازویش با خنده بی تمسخر آمیزی گره دستمال کهرش را محکمتر می زد و پایه رکاب می نهاد و با هلهله و شادمانی یکنواخت آشنایان و تماشاچیان یکجا وارد نبرد بزرگش می شد و هنوز تبصره های دونفری و سه نفری جار اطراف تماشاچیان در مورد او تمام نمیشد که او دیگر در حالیکه گوساله زان سخت بایکدست در قسمت قاش زین محکم گرفته و يك بغله بادست دیگر مسلسل فحش میزد ، دیگران

پرنده ها و حتی این جنگل بی سرو پا نه ، نه ایدامکن نیست من يك انسان مریض نیستم و شاید هم سختمند ترین مرد دنیا دفعات خلقش را تنگی میگرفت ، سیمایش خشن میشد و با یکجانب تسلیت جبری و قهر آمیز توام با صرف قدرت و انرژی بی که ممکن است از جا بلند میشد و بدون اینکه کمترین توجهی به سرفه ها و یاتن تب آلودش کرده باشد خورچینش را به شانه میزد و باز هم با همان تبسم ریایی به طرف هدفش حرکت میکرد مانند کسی که از زود، زود می کشید و آرام و ساکت راهش را گوتاه میساخت مثل همیشه و قتی که اندکی آرام میگرفت در افکار و ذهنش تخیلات قسم ماقسم گذشته ها و آینده

را پشت سر خود می دواند. درینوقت دیگر تبصره وصیحت های تماشاچیان در مورد او قطع میشد و ازهرسوسادیا وهدله و تحسین عارا نزارش میکردند بعضی ها بسویش می دویدند بعضی هانیم خیزمیشدند و ازهر طرف از صفوف تماشا چیان صداها بلند میشد که میگفتند :

... شیرین است، شیرین پهلوان است، شیرین ! آفرین ، آفرین ...

سروصدا و آوازه جب اندازی او به حدی بود که هرکس حتی درولایات مجاور خانها و اربابها عقبش کسی می فرستادند و حتی حق الزوجه پیشکش اش میدادند تا باشد که

شرق به حرکت بودند . بادملایم وگاهی هم تند بالاجاجت وشتاب بدون داشتن خط السیر منظم میوزید . و هنوز چاشت روزبه شمسار میرات که شیرین زبردختان انبوه سنجسد وحشی ایستاد و برای چندمین بار خواست دهنش را راست کند . او اینکار را کرد و جای مرطوب و نیمه آفتابی ایراکه در چند قدمی آن دریاچه کم عرضی جریان داشت انتخاب و

خورجینش را به زمین گذاشت . هنوز تصمیم فاطمی در مورد نداشت که اشتهاش او را واداشت تا سری به خورجینش بزند و اندکی بعد یک تکه نان چندین روزه را از دستمال بین آن برداشت . باقیمانده را پس گسره زد



دهنش را باالعاب خنکیده دهنش یکجابه معده بردواندگی آرام گرفت .

وقتی صباد پرگینه وقوی هیکلی بعد از دقایقی زور آزمایی برای لحظه به علامت استیژاء توام باخنده های زهرآگینی ازصید بال شکسته وعضوم فاصله میگیرد آبادران حالت شرایط تنفس صید عادیت ؟

نه .. نه ابداعی نیست ... بلی اوهم از ترس سرفه ها ودرشدید لغتی وگینه توی درخالیکه سرتاپا ازعرق ترانز بودزود، زود نفس تازه میگرد تاآنکه باکشیدن نفس عمیقی سیمای گرفته اش بازشد ودقیقانه نصوارش را انداخت .

وقتی هم درآئینه قطی نصو ارش به سه چهره اش خیره گشت بااندکی تفاوت چهره بی باریش چرگیده ماشی وپرنج، ابرو های بهم نزدیک و بی تناسب رخسارهای لاغر و سیاه رنگ مملو از لکه ها، تان خشک و ترکیده ، بینی بی پاسوراخپای کمی از اندازه بزرگتر و پیشانی بی مملو از خطوط موازی و عمیق را دید ... بلی او یکایک چهره اش را از نظرمی گذراند که چشمش به قسمت نرمی گوش راستش که روزگاری در بز کشتی اسب دیوانه صفت رقیبش آنرا خورده بود افتاد . اندکی به آن خیره ماند . و سه بار با دست بیکارش آن را لمس کرد و آنوقت و باز هم مثل گذشته ها در اندیشه های گذشته های دور غرق شد گذشته هائیکه حالا دیگر خیلی ها فاصله داشتند به گذشته های رفت که در آن وقت او شیرین پهلوان صدا میگردد ... هرچه خواست تخیلات آنوقت را یکبار دیگر در ذهنش زنده کند، از اسب سواری هایش از پهلوانی هایش ... ولی دیگر دیر شده بود غالباً هم فراموش . دوسه سار چشمانش را بخاطر یاد آوری خاطرات گذشته بازویسته کرد ولی سودی نبخشید و در آخر خلقت سخت تنگی گرفت و فقط درین وقت چشمانش بدانش رسیدند و قطرات پیسیم آنها چون دانه های مروارید یکسره از کسستن تار لاکت چند بن حلقه بی به یک بارگی بریزد از قسمت زاویه های نزدیک بینی بی تناسب غلطیدن گرفت و باعرق های رخسارش یکجادر کوجه های ریش کشیش ناپدید شدند .

لحظه ها گشت ودقایق رد شدند او همانطور باذهنش باعستش اش با شرایط اش با احساسات ناامیدویی مایه اش بالاخره باقلب لبریز از درد هاورنجهایش درگیر و در بود که عنان عالم رؤیا و خیال بیداری از دستش گریخت و بدست زمزه های بی پایه خواب افتاد و دیگر بیدار نبود .

شیرین در خواب درست مانند عالم رؤیا و نیمه بیداری در ارتباط باحوادث گذشته ها یکی از روزهای پرماجرایی زندگی اش را یکبار دیگر در ذهنش جان بخشید و خود را با اسب بنام قره تاش یک جا در صحنه گاه یک روز نمناکیافت که روی آسمان را ابرهای تیره گرفته بود . در روی زمین بعضی جاها کمک کمک برف سفیدی میزد و در دامنه کوه های دور که پوشیده از برف بودند لکه های سیاه دیده میشد، و برنده های موسومی زمستان خیل ، خیل در ارتفاعات بلند و پایین باتندی و عجله اینطرف و آنطرف عقب دانه ها سرگردان بودند .

قبل وقال اطفال، فریادهای بی نظم دور و نزدیک مردها، شبیه های پیسم اسپها ، صدای پای آزماها، اطفال و اسپها نعره های ممتد خورا که فروشان ، ترق و ترق و یکتواخت رکابها یکجا با آواز های بی تکلف لجامها و فریادهای بی تأمل سگهای ولگرد ... بلی اینها همه شرایط و زمینه های آنروز بودند وانگیزه آنها عروسی بی پسری یکی از خانان صاحب اقتدار آن مرزبوم و بزرگش بی با عظمت و پرشکوهی در جریان بود ... چنانکه

وقتی او با اسب خود مصروف بود و صداها و نعره های جب اندازان و حکم میدان را از دور می شنید . دفعتاً خطوط پیشانی اش اندکی تبارز کرد و با تبسم قهرمانانه با خود گفت :

... اجب مردمی !! اینامی خاین مه و قره تاش که ریشخن کنن، نهی دایم اینا ایبه چی می خاین ؟ آخیر اینا نهی دایم که مه دایه نه وو چونداز قدیمی نیسم ... آخیره خو دایه پیرشیدم، میانم صاف تاسیدس واسپکم ایبه بتر ...

وقتی دید که دیگر کاری نیست که انجام بدهد با همان تبسم قهرمانانه ولی اینبار با سیمای آلوده به خشم به گردن اسپش نزدیکتر شد و در گوشش با کلمات کنده ، کنده گفت :

قره تاش !! اندیوال خر تو رگیم !! مه اینومی دایم که تو هیچوقت گیای منوبه زمین نه می برتوای، مه اینتو بی رگلی می دایم . مگر اینوام بایدس بی رگلی بقی ... شیرین رویش را به طرف انبوه مردم کشاند اندکی ساکت شد و بعد آهسته تر از گذشته در گوش مخاطبش ادامه داد :

ای مردم، ای اسپا و چوندازای پلوان، پلوان .. ای خر تر گامان ای سبیلینا .. همه اینابه خاطر ای نه ایجای جایای دور، دور آمدن تا خدا ناکده حال زار و پریشان مه و تره تماشاکنن و وختیکه شوبه خانه شان برن دباری نه وودیدگیای روزینه شان خنده ها کنن .

و درین وقت شیرین در حالیکه خاموشانه گردن اسپش را نوازش میداد دهنش را به گوش قره تاش نزدیکتر ساخت و با لحن جدی ولی آرام قاطعانه گفت :

مگر مه اینومی خایم که تنای دایه ام بری بار آخر، آخر مثل دفای دایه آخر، الا که خانه بیوم و به بی احمق اینام بتم که شیرینک ای که بخایه ارجی ای و سش پورس ... و دایه می فامی چی می گتم ؟

وقره تاش که در مقابل سوال مهمی قرار گرفته بود، گوشهایش را راست نمود گردنش را به رسم توافق دوسه بار بالا و پایین کرد با دست راستش چندین بار پیسم زمین را خاراند و شبیه کوتاهی کشید تا آنکه آرام گرفت و شیرین با سیمای اضطراب آلود و بی قراری با ادای جملات و کلمات کوتاهی منظورش را چنین در گوشش افاده کرد :

و دایه خیش و خیشوخت خات می شدیم و دایه هیچوقت تره قهچین قطی مجبور به رفتن دقوره اسپا و مردای پلوان چونداز نه خات کم ... اینرا گفت : نصوارش را انداخت و با گفتن دعای خیر یکجایابه رکاب زدوسیس با کوبیدن بقیه در صفحه ۵۷

اسپهایشان با سواری بی سوارکار ماهیری چون شیرین شمشیر زبانه های خاص و عام گردد . درست مثل اینبار اغلبا تسلسل اندیشه هایش را سرفه های هم میزاین سرفه های لغتی و نه ماندنی ورنج آور . هنوز راه زیادی تا شمشیر بود . قرص زمین

آفتاب چندین نیزه بالا رفته و اشعه های طلایی بی آن مردم لحظه به لحظه گرم و گرمتر میشد، بهار گذشته بود و هنوز از تابستان تموز خبری نبود . دشتها و جنگل ها و بوته ها و درختها و تیزار ها اکثر اجامه سبزه تن داشتند . ابر های سفید و نازک با جامه های آبرنگ خفیف در آن بلندیا بروی آسمان نیلی کمک، کمک از جانب کرانه های آمو به طرف کوه های دور

غوره لنډې

ستا دچارگل په پرو غوڅ شوم
وړوکی لوی شوم جوړمې نه شوم پرهاړونه
ستا دچارگل په پرو غوڅ شوم
سړی سړی دینمې څی له پرهاړونه

ستا دوصل باران که نه وای
ستا دیلتون لمبو به سوی رای گلونه
ستا دوصل په تمه پایم
که له بیلتونه دی غبر شوم مې به شمه

دوطن میرمنی ته

وړوردی خواری او مزدوری گوړه پلاره سره
تا به مستی کښی اخیل ویشکاو له یاره سره
موردی میچنی گرزوی خوړدی منگی ډکوی
ته سور پیزوان غواپی دسروزرو له هاره سره
ده لریبی خواره خواری کور کښی څه نه دی پاتی
مه کوه لوبی له درغم او له دیناره سره
هلته دښځو په سر خاوری دودناز میرمنی
ستا سروکاری تمام عصر سینگارو مېره
عیش و عشرت دومره ډیر پریزده دوطن میرمنی
میته پیدا کړه دخپل کور له کسب وکاره سره
یوزره په لاس کښی ونیسه نور زړه پونه خوروه
مناسب نه دی داخویونه له دلداره سره
په سر اومال چه دوطن خدمت نه دی تیار
مه کوره هیڅ دهغو څنگو له ریااره سره
ورسره مه خنده چه ندی په خوارانو باندي
دناز خندا کړه دوطن له خدمتکاره سره



د زلفوزولنی

بی آرام لره آرام کله راځی
کله ورځ شی کله شپه شی عمر تیر شی
که د هرڅه اطمینان مړورله ورکړو
خلق وای په امید دنیا خوړی شی
ابتداڅو دهر درد دپاسه درد دی
چه شپه تیره شی نوسم سحر پیداشی
چه پری اور پلیزی هغه څکه تاوکه
په هر شی چه می نظر شی وایم ته یی
زولنی دتورو زلفوی زحمت دی
روح او ساه یی د فولاد هیڅ نه پوهېرم
تشنه لباړه آجام کله راځی
دوصال هغه ماښام کله راځی
هغه مسته گل اندام کله راځی
هغه مېر او اگرام کله راځی
خوشحالی به د انجام کله راځی
دسحر هغه پیغام کله راځی
دخوبانو په چا پام کله راځی
ماله ستا هغه مقام کله راځی
خلاصی ماله نه دی دام کله راځی
بی له دی نه دی بل نام کله راځی
«گرامت شاه فولاد»

وصال

که ښکاره راته دلیر لکه آفتاب شی
دواړه زلفی بلو سوی زما په شونډو
کله سړی شونډی چیچی راته په غاښو
کله سړی شونډی چیچی راته په غاښو
کله گوری راته خیر په پټه خاندي
غمجن زړه به می روښان لکه ما عتاب شی
کله خاندي کله پېر کله په عتاب شی
کله بیاراته وحشی زما په باب شی
کله سړمی په وړانه کښیردی په خواب شی
کله مخ راځنی پټ کا په حجاب شی
«مدیح الله»



ترانه

برون شپه ، زمانم وړمو زموږ له مغونو
سره لوبی کولی او د نوبو غوړیدلو غونډو
ورمه موسیروته رارساوه
کوچنی مرغان چه خوړو آواز ونوبی فضا ډکه
کړیوه ، په درانده خوب کښی تللرو
مگر سپرستا دپیغلتوب په اندازه ښکلانه
درلوده او هومره عطر پکښی نهؤ.
خلاندو ستورو ستا دسترگو په اندازه وږ-ا
نه خپرو له او زړونو ته یی ډیوه نه وروښنله.
زه ډیر ورو غریدم ، ځکه چه هغه شپه
ډیره با ارزښته وه او زما روح غوښته چه
خپلی ډیره ښکلی ترانی له زړه سه
وباسی .
کله چه می په هغه شپه کښی آسمان
ډیر آرام او شین ولید اوله هغه سره می پسه
هغی شپه کښی آسمان ډیر آرام او شین ولید
اوله هغه سره می ستا ښکلا مقایسه کړه . نومی
له ستورو سره وویل چه : ای ستورو زما په
محبوب باندي رڼا خپره کړی ؟
نو کله چه ستا په سترگو کښی ډوب شوم ،
ومی وایه :
ای زما محبوبی ! زړه می له خپلی میرمنی
خغه روښانه کړه !
«یکتور هوگو»

د بیدیا گل

تنه ای کښی داییدایم تنه ایام
له چمن اوله باغونه ، آستانم
غم شریک دلیو نو اوخوانیمرگو
تل ډیره په هدیره او په بیدیا م
دلیدباغچی خیال راسره ښته
زه یو گل دلیونیو دنیا م
دچمن دگلونازدی په ملیار وی
زه خود رویه یی نیازه یی پروا م
هیڅ صحبت می دچمن دگلو نشی
دوحشی په شان ډیره په وچ صحرا م
کله کله دښمن په اوښکو زیست کړم
کله کله بیا دزړه په وینو پایم
هر سپامی سترگی ډکی وی له اوښکو
خبر نه م په ارمان دکیم سپام
لفطرت راگړل ډیر انگونه په خپگر کښی
دبهار تازه موسم کښی په زړایم
پریشانی می بهار نفاذی خورتگو کښی
خودسره گلن له رویه تل رسوایم
نمی خای شته په وریل نه په شملو کښی
دسیرو بادو په مخ کښی په شام م
که تازه یه که مراوی که زړیرم
خه چه وخت را باندي گاندي زه سلام م
په زړه سل رنگه داغونه په خوله خانم م
دوسته ! پوهزه دژوندون په تماشایم
«دوست»

وصیت

په راتلونکو ورځو کښی
چه زما دقبر شناختی
په جگو وښو کښی بهی شی
که نری وال زما په ښو او بدو
فضاوت وگړی، زه به چوپا م

زه به دگپڅ آسمان ونه وینم
اودشپی دباد سور اسویلی به وانه ورم
زه به داسی گوتکی م
لکه نور چه پس له ژونکه وی

خواوس چه ژوندی م
زړه می گیری چه څوگ
هغه وخت وواپی
چدی سړی دهنر دپاره
قلم په لاس کښی نیولی وه
نه دشپوت او شپرت دپاره

آیا میخوگ نشته چه دانشهات ورکړی؟
خیر نو پریرده چه زما یاد محوشی
«سنیفن دو بسن»



نوشته از: ام ایلس

مترجم: نیرو مند

چشم دیدن از کجاست

بهرتکب شده است بزرگترین سپو ۱ و اینست که کلمه (جدا از هم) را از لحاظ املا صحیح نوشته حتی بسیاری از مردم که تحصیلات متوسط دارند هنگام نوشتن کلمه (زه باره) الف وسطی را نمی نویسند یا در عوض الف باری می نویسند.

علاو تا متن نامه از لحاظ سبک نگارش بیخستگی و محکمگی کافی دارد که نوشتن آن بدین اسلوب از اشخاص بیسواد ساخته نیست. البته خوش خط نمی باشد زیرا نویسنده در نامه از حروف کلان استفاده کرده است و مخصوصا سعی نموده هنگام نوشتن میلان چپ نویسی را رعایت کند. حال آنکه در شرایط عادی طورد گسری حروف را پهلوی هم میگذارد گشته ازین دستکش های رابری بدست داشته است.

عبارت فریاد زد: چه گفتید؟ بشیطان لعنت این مطلب را از کجا دانستید؟

اینجا رابینید شما می توانید لکته پستل را در گوشه چپ کاغذ ملاحظه کنید. مانند نشان انگشت معلوم میشود اما اصلا نشان انگشت نیست بلکه چسب یک دستکش را بری می باشد معمو لا یتنوع دستکش های رابری را در بازار عرضه میکنند که در حوضه نول انگشتها فترهای نازکی دارند تا دستکش در اتنای گرفتار درست کار بدهد.

وینلی برای تغییر دادن موضوع دست درجیب برده قوتی سگرتش را بیرون آورد وچو شامو بارد باسرعت عمل سگرت لایتر طلایی را که در سر میز قرار داشت برای روشن کردن سگرت او پیش آورد وینلی به حرفهایش ادا داد: وبعد اینلکه های کوچک بروی کاغذ که ما نند وایرمارک معلوم میشود. من از دیدن آنبه این عقیده هستم که آنها چاپ فطرات عرفی می باشد که ازسرو صورت شخص تم دیدن کننده بروی کاغذ ریخته است. دست موقع نوشتن نامه دانه های عرفی ازینمانی وروی اوبه صفحه کاغذ ریخته است.

نویسنده نامه از نوع آدمهای عصبی باید باشد حالت عصبانیت نویسنده حتی از طسرز نوشتن حروف و کلمات نیز پیدا است. زیرا به تدریج از طرف چپ بطرف راست میلان خطوط نوشته واضح دیده میشود.

عبارت پس از شنیدن توضیحات وینلی گفت: (همه گفته های شما خوب است اما نتیجه تشریحات شما چه باید باشد؟ میکل ناتش پاسخ داد: (اگر همه بگویند که حدس میزنیم لکتهها از فطرات عرفی باشد، از روی آن می توان دلایل اتوار حتی گروه خون نویسنده نامه را تثبیت کرد. حتی از لعاب دهانی که تکت پستی چسبانیده شده میشود گروه خون را تثبیت نمود. وینلی ادامه داد: علاوه تا میتوان بخوبی

گرفته ام... تصور میکنم یکی از مستخدمین این نامه را بمن ارسال کرده است یا غالباً در سابق به چنین مامورینی اشتغال داشته ام. گرچه این طرز تغییر بسیار از عقل بدورمی آید ولی بهرحال از امکان بعید نیست.

میکل ناتش به صورت هو بارد خیره شد شما چگونه به این فکر افتادید؟

برای اینکه در منزل مرا چی - اچ می نامند از جانب دیگر مستخدمین و خدمتکار هامیلا نند که من نواسه ام چیفر رادوست میدارم. آری مانند دیوانه ها به او علاقه مند اما به هیچوجه حاضر نیستم یکصد هزار دالر به تهدید کنندگانم بپردازم. زیرا اگر امروز یکصد هزار دالر بد هم فردا آنها دو صد هزار مطالبه خواهند کرد و لهدا بهتسر خواهد بود که چیفر کو چک تحت امر اقبست محافظین قرار داشته باشد.

بسر و عروس شما با این نظر شما موافقت دارند؟

عبارت مثل آنکه ذهنش در آن لحظه بجای دیگری بند باشد پاسخ داد: چه فرمودید؟

آوه. آری البته هر چه من تجویز بکنم آنها بدون چون و چرا از آن متابعت می نمایند.

وینلی و میکل ناتش نگاههای معنی داری بینشان ردوبدل کردند. سپس وینلی بالحن بی اعتنائی اظهار داشت: مامکتوب و پاکت آنرا با خود می بریم تا دلایبور اتود بدقت مورد تحلیل قرار گیرد.

هو بارد بالحن نارامی فریاد زد: اما بجائتا نمیتوانید بهن چیز ی بگویید منظورم اینست که چنین اتفاق ها برای شما یک موضوع عادی و روز مره میباشد.

وینلی پاسخ داد: طبعاً بعضی حقایق از روی مکتوب بهن مشکوف شده است.

عبارت به اندو چو کی هایی را که مقابل میز کارش قرار داشت نشان داده گفت: بفرمایید بنشینید. من به شنیدن حرفهای شما حاضریم.

وینلی به مکتوب و پاکت آن به روی میز نگاهی انداخته گفت: دیشب در ساعت ۱۰ این نامه پست شده است. آدرس پست پاکت با پستل نیم ساعت نوشته شده غالباً متن نامه هم با عین قلم پستل تحریر یافته است کاغذ و پاکت آن از جنس ارزان بوده در هر دو گان پیدا می شود.

هو بارد لبخندی زد: من هم متوجه عین مطلب شده ام و از جانب دیگر نویسنده نامه دارای حد اقل سواد میباشد زیرا از شیوه نگارش به این مطلب نیز بی بسورد

میکل نا تشارجو شا هو بارد پرسید: شما چه تصور میکنید ممکنست چه کسی این نامه را برایتان فرستاده باشد؟

عبارت سرش را تکانه داده جواب گفت: من نسبت به هیچ کسی بد گمان نیستم. طبعاً دشمنان فراوان دارم. اما آنها از آنفماشی نیستند که چنین نامه های تهدید آمیزی بهن بنویسند.

وینلی مکتوب را به طرف کلکین اتا ق گرفته نزد دیگر رفت و در دو سنیسی آنرا مرور نمود. سپس از دهن کلکین برگشته مکتوب را در کنار پاکت آن گذاشت و گفت: میکل؟

عبارت زیر دستش به روی نامه خم شد متن نامه ازینقرار بود:

(چی اچ)

(اگر شما خواهان سلامت نوا سه جدا از هم تان هستید در آنصورت ما به مبلغ یکصد هزار دالر به تو تهای مستعمل از ۲۰ تا ۵۰ دالری احتیاج داریم تمام پول هارادر خریطه پستی انداخته امروز شام درست سر ساعت ۱۱ در گوشه کلاس ۵۶ ندارد راستریت بگذارید. پولیس را خبر نکنید. شما زیر امر اقبست شدید هستید اگر مطابق هدایت ما عمل نکنید بانواسه تان چی کو چک رفتار نا جور ی خواهیم کرد پولیس نیاید؟ خیر شود!)

میکل ناتش زیر لب غمغم کردن پرسید چی کوچک کیست آقای هو بارد.

نواسه گمگ است نام مکملش چیفر میباشد هو بارد با انگشت لرزان به یک قطعه عکس که در جویا تچر می بر وی میز کارش اشاره نمود. در تصویر خانم هو بارد دیده میشود همچنان یک پسر جوان با موهای سیاه و یک خانم سیوه رنگ در تصویر بسر وجود داشتند.

این پسر جوان پسر هو بارد و آنخانم جوان عروس هو بارد بودند در پهلوی اینها یک چهره خندان دختر کوچکی بنام چیفر هو بارد مشا هده میشود که پیش از ۱۰ سال عمر نداشت.

وینلی اظهار داشت یک خانم اده فشننگ پسر شما میداند که...؟

پس از دریافت این نامه لعنتی فوداو رانزد خون فرا خواندم او در حال پابین منتظر است و متوجه شده که چیفر امروز صبح به مکتب نرفته است ضمناً دو تن از کارگران فابریکه خود را پسر است منزل گذاشته ام البته این دو نفر تا وقتی که لازم باشد به پاسپاتی و مرا قبست از منزل اده فشننگ خواهند داد.

وینلی باز هم سوال کرد: خوب دگرچه اقدامی کرده اید؟

بیکه قدر قابلیت گرفته ام تا شمار را در حد اعتدال نگاه دارم. پس از آن به شما تیلفون کرده جریان رایبه اطلاع تان در سامانم نسا مه تهدید کننده را توسط پوسته

آ سر شعبه تعقیب اداره مرکزی نیو یارک آقای دان وینلی قیافه گرفته اظهار داشت ما می او قات راستی به این عقیاء می آیم که بهتر میبود بصورت مجرد زندگی میکردم. دان وینلی درموتس خود نشسته و از پشت سر میکل نا تئیس راننده اینطور حرف میزد.

عبارت که از مامورین زیر دستش بود تبسمی کرده اظهار داشت: شماوت... "تارولین پنج ماه میشود که با هم ازدواج کرده اید... گذشته ازین من یک دوست حقوقدان دارم که در معاملات تطلاق تخصص دارد و من نمبر تیلفون تانرا برای او میدهم تا باشما تماس بگیرد."

وینلی از پشت شیشه عینک استخوانی بزرگش خیره بطرف راننده دید و گفت: چه گفتی؟

تو میخواهی به علت یک بر خورد کوچک خانوادگی بنیا نازروا ج مرا در بریزی؟

میکل ناتش در پاسخ اظهار کرد: آقا من میخواستم صرف به شما کمک کرده باشم. در حالیکه صورت میکل نا تشار شدت ترس مثل مرده سفید شده بود. پرسید: فریاد به کجا می رویم؟

وینلی به صورت راننده اش زل زد. به هو بارد الکترو نیک برو.

جوشا هو بار و مالک این دستگاه آ نروز صبح نامه تهدید آمیزی یکنفر نا شناس دریافت داشته بود.

شورکت هو بارد الکترونیک در یک عمارت بزرگ واقع بود این عمارت بصورت عهوم از شیشه های گرد رو چو کات های تکلی ساخته شده بود. دو نفر اسپیکتر تعقیب از مو تر شان فرود آمده داخل عمارت رفتند.

چند لحظه بعد تر آنها در یک بزرگ در بلندترین طبقه عمارت وارد شدند.

جوشا هو بارد از پشت یک میز بزرگ شیشه ای بر خاسته به آنها خوش آمدید گفت و اظهار داشت: خوب شد که تشریف آوردید.

رئیس کمیته هو بارد مرد قد کوتاه با حرکات تند بود صورتش در چند حصه داغ داشت و در همین لحظه چشمها یقین قدری ناراحت مینمود چو شا هو بار در حالیکه به سوی میز کارش اشاره مینمود گفت: مکتوب تهدید آمیزی که از آن بشما نوشته ام آنجا به روی میز کارم افتیسیده است.

وینلی بکس دستی اشرا بر وی کرد چوکی گذاشته سر آنرا باز کرد یک پست را از آن بیرون آورده به کمک آن مکتوب را گرفت. یک ورق کاغذ ارزان بیع مخصوصه تاپ با یک پستل و حروف درشت چاپی نوشته بود.

رقص و آواز در دامان

ترجمه از مجله بلغاری - بلغاریا

مترجم: سید عبدالله - عنبری
در کشور باستانی بلغاریا و در دامان سرسبز و شاداب کوه‌های پیرین مناظر زیبای طبیعی که از هر حیث دوست داشتنی و درخشان تو صیقل است وجود دارد. کوه‌های مشهور و معروف این کشور عبارت انداز سلسله کوه‌های ریلا و دویا و پیرین که در زمره کوه‌های مذکور پیرین از نقطه نظر داشتن منابع طبیعی از قبیل چشمه‌های آب صاف و معدنی و اشجار مثمر و غیر مثمر، فیاض ترین آنها بشمار میرود این کوه با عظمت و زیبا که همیشه قله آن از برف پوشیده بنظر میرسد اما در حصص وسطی این صرف سال دوماه زمستان است و پس ولی در طول ده ماه در یکسال همواره سرسبز و شاداب میباشد باین معنی سالانه ده ماه درینجا فصل زیبای بهار جلوه گری دارد و رنگ زردی خزان در آن بمشاهده نمیرسد. در دامان و نشیب‌های این کوه معروف تقریباً به تعداد ده ها قصبات و صد ها قریه جات خورد و بزرگ جا دارد و تعداد زیاد مردم مسکونه آن بوده و در آنجا امرار حیات دارند. باشند -

کان این کوه باشکوه و با عظمت اعم از زن و مرد پسران و دختران که همه از نعم صحت و سلامت جسمی و روحی برخوردارند با نشاط و خوش و خندان بنظر میرسند. درعین حال اکثر باشندگان آن خاصاً دختران و پسران خیلی کار کن و زحمت کش میباشد و اکثر زراعت پیشه بوده و بما لداوری اشتغال دارند اوقات فراغت شان از کار به آواز خوانی و سرود و رقص میگذرد تخمین بیشتر جوانان شان از مزایای هنر و رقص و موسیقی به اندازه کافی بهره ور بوده و وقتاً فوقتاً بصورت دسته جمعی انسامل رقص و سرود برپا میکنند و در دامان کوه پیرین، به آواز خوانی و رقص و سرود میپردازند و باین ترتیب اوقات فراغت را به خوشی و سرور و شور و شغف میگذرانند. مزید بر آن روز هائی خاصی دارند که میله میکنند و آنروزها را تجلیل مینمایند روزی خاصی که دارند بنام، انسامل جوانان، یاد میشود

که این روز را با مراسم خاص و خارق العاده تجلیل و تجسید میکنند و بیاس موجودیت آنهمه منابع سرشار طبیعی که دست برفیض طبیعت بر ایشان ارزانی داشته است جشن میگیرند و از آن با گرمجوشی و سرور استقبال مینمایند.

دختران و پسران جوان در حالیکه البسه فولکلور یگانه بتن میکنند بروزها و اوقات معین بقسم دسته جمعی با استفاده از سامان و ادوات زاده تماشای مناظر طبیعی و دلغریب این کوه است که توام با خیالات و تصورات شاعرانه یکجا گردیده و بوجود آمده است. چنینیکه



کوه‌های پیرین



هنر مندان گوش فرامیدهد و یا بیننده رقص و پایکوبی دختران و پسران جوان این سرزمین کوهستانی را بچشم سر می بینند، طوری می پندارند که گویی به رگهای وجود این کوه روح زنده دمیده همه چیز در جنبش و همه چیز حرف میزند. هنر نمائی و رقص و سرود جوانان این کوه تنها منحصر به دامان نبوده بلکه پا از آن فراتر گذاشته و هنر نمائی های خویش اخراج از کوه پیرین به دیگر جاها هم به معرض نمایش قرار داده اند. دسته هنر مندان رقص و موسیقی این کوه نمایشات جالبی که معرف رسم و رواج و ثقافت کوهستانی شان میباشد، چندین نمایشات هنری در اکثر ممالک جهان به صحنه نمایش آورده اند چنانچه دسته مذکور در هند - اتحاد شوروی پولیند، چوسلا و اکیا، هنگری و یوگو سلاوی نمایشات هنری دلچسپ و برازنده اجراء نموده اند که مورد تحسین و تمجید تماشاگران و بیننده گان قرار گرفته و جوایز گونا گونی بدست آورده اند. خوانندگان ایشان همه مسحور کننده و دلکش، رقصی هایشان همه دلفریب و مهیج است.



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

در جواب یک دوست

النجومی صحیح، بدو معنی کاذب و صادق است زیرا مقصود از نجوم اگر هیات باشد احکام آن مبنای علمی دارد و اگر احکام نجوم باشد قضیه وهمی است زیرا مبنای علم احکام نجوم اوهم مردم است و درین اصول ثابت میکند که کواکب اصلا در افعال انسان تاثیرات غیر طبیعی ندارد .

۲- در مورد نشر مرتب و مسلسل فرهنگ اصطلاحات نجومی قبلا در یکی از شماره های مجله وجه اعتذار نویسنده آن منتشر شده است که چون قرار است بصورت کتاب نشر شود و محتاج مرور ثانوی میباشد ، عجاله قسمتها بی بدون ترتیب از آن در مجله درج میگردد (در همین شماره نیز قسمتی از آن درج شده است) .

۳- اسطرلاب ظاهراً از مخترعات یونانیان باستانی بوده یعنی قبل از ظهور دین مقدس اسلام، اسطرلاب در میان ریاضی دانان وجود داشته است اما نخستین دانشمند مسلمانی که اسطرلاب ساخته است ، ابواسحق ابراهیم بن حبیب بن سلیمان فزاری از منجمان عصر منصور عباسی بوده که ذو کتاب نیز درباره طرز استفاده از اسطرلاب نوشته بوده یکی بنام کتاب العمل بالا- اسطرلاب المسطح و دیگری بنام کتاب العمل بالا اسطرلاب وهی ذات الحلق و باید دانست که کتاب اولی از طرز استفاده از اسطرلاب مسطح که نوعی از اسطرلاب است و در آن تصویر کره سماوی با خطوط و دایره نقش میشود ، بحث مینماید و کتاب دومی راجع به طرز استفاده از اسطرلاب ذات الحلق است که از هفت حلقه فلزی سوار شده بر یکدیگر تشکیل میشود .

استعمال نماییم و هرگز البیرونی تکویم و نویسیم تا غلطی که از تقلید مستشرقان سر چشمه گرفته و رایج شده است ، بیشتر ازین دوام نماند .

خوب اکنون به اصل مطلب باز گردیم :

کتاب مایصح و مالا یصح من احکام النجوم ، بنابر تحقیقاتی که استاد فقید بدیع الزمان فروزا نفرموده و عین عبارات وی در صفحه ۹۰۶ لغت نامه دهخدا نقل شده است : «رساله ایست که (فارابی) آنرا بخواش ابراهیم بن عبد الله بغدادی که از فضلی قرن چهارم و ریاضیین بوده است و با ابونصر در باب صحت احکام نجوم بحثها داشته تالیف کرده است و در ساله را همین ابراهیم بن عبد الله روایت کرده است .

درین رساله ابونصر سی اصل وضع کرده و بآخر بطلان احکام نجوم را نتیجه گرفته است و این اصول بحسب ظاهر با یکدیگر پیوسته و مربوط نیست لیکن پس از وقت معلوم میشود که ارتباط منطقی آنها از نظر ابونصر محو نشده و قضایا را با اختصار یکدیگر مربوط کرده است مثل اینکه از اولین مساله که ظاهراً با اصل سوال هیچ رابطه نداشته ابونصر قوانین مرتب را تا نتیجه دیده و بدین جهت اصل اول را وضع کرده است ، نتیجه این اصول اینست که قضیه «الحکم

اینک پاسخ پرسنده محترم :

۱- عده زیادی از دانشمندان در ابطال احکام نجومی سخن گفته یا کتابی تالیف کرده اند و من در اینجا یکی از آنان را نام میبرم که یقین دارم شما نیز برای وی احترام فراوان قائل هستید و او معلم ثانی ابونصر فارابی است که کتابی بنام «مایصح و مالا یصح من احکام النجوم» نوشته است ولی اجازه بدهید قبل از آنکه راجع به کتاب مزبور بحث کنیم ، یک نکته قابل ملاحظه و در خورا عتناً را باطلاع شما برسانم و آن اینست که نسبت دانشمند بزرگ وطن ابوریحان را باید بیرونی خواند و نوشت ، نه البیرونی ، زیرا این الف و لامی که بر سر کلمه بیرونی افزوده اند ، تقلید بی موجهی از بعضی مستشرقان است که شرح حال ابوریحان را از منابع عربی گرفته اند بهمان صورت در نوشته های خود نقل نموده اند، ورنه هر کسی میداند که ابوریحان دانشمندی از خراسان بوده است نه عرب تا در نسبت او الف و لامی افزوده شود .

ماو شما همانطور که بخود حق نمیدهیم که نام دیگر بزرگان وطن را مثلاً عنصری یا فرخی یا اسفزاری یا جامی را بصورت العنصری ، الفرخی ، الاسفزاری و الجامی یاد کنیم در مورد بیرونی هم لازم است که این کلمه را بشکل صحیح آن که بدون تردید فاقد الف و لام میباشد

اگر چه حق آن بود که دنباله بحث دو باره شاعران ستاره شناس خراسان که از دوسه شماره پیش آغاز یافته است درین صفحه نیز تعقیب میشد ولی وصول یک نامه لطف آمیز از دوستی ناشناس بنام محمد محسن فقیر از ولسوالی آنچه که بامهربانی و تواضعی که خاصه اهل فضل است ، نویسنده این مسطور را تشویق نموده اند سبب شد که عجاله رشته آن بحث را قطع کرده قبلاً به پاسخ و توضیح درپاره بعضی مطالب مسطور در شماره های گذشته که نظر دقت ایشان را بخود جلب نموده است پردازم زیرا بناغلی فقیر خواسته اند تا جواب سوالات ذیل را بنویسیم و اینست خلاصه سوالات ایشان :

۱- شما که اصرار دارید بی اساس بودن احکام نجومی را اعلان کنید ، آیا بجز ابوریحان البیرونی دانشمند شهیر وطن که گاهاً هم کلمات او را در باب بطلان احکام نجومی نقل کرده اید دانشمندی بزرگ دیگری را هم می توانید نشان بدهید که با احکام نجومی مخالف باشد و یا چیزی در ابطال آن نوشته باشد ؟

۲- چرا فرهنگ اصطلاحات نجومی را که مطالب آموزنده دارد بصورت مسلسل نشر نمیکنید ؟

۳- آیا راست است که اسطرلاب از اختراعات اعراب است ؟

سید حسن اشرف

دیگر از شعرای آگاه به مسائل نجومی سید اشرف الدین ابو محمد حسن بن محمد حسینی غز نوی مشهور به سید حسن غز نوی و اشرف از شعرای نامدار اواسط قرن ششم هجری و معاصر حکیم بزرگ سنائی غز نوی است که ظاهراً در سال ۵۵۶ در غزنی وفات یافته است .

سید حسن در اشعار خود وصف اختران و کواکب را به شیوه اهل نجوم در کمال فصاحت بیان کرده است که از آنجمله در قصیده ای که سرایا سوگند است (قسمیه) ابیات ذیل را آورده است :

بدان خدای که هر روز در حقیقت آن نموده روشن چون آفتاب صد برهان درین دوازده منظر هزار شمع افروخت که تا به صبح قیامت همی بود تابان

ز حل :

نشاند پیری در نزد خانه هفتم کزوست هر چه که بوده است در همه مشتری :

سپرد صدر ششم رابه قاضی عادل که یک نم از قلم اوست چشمه حیوان مریخ :

نقابت صف پنجم به پهلوانی داد که آب و آتش در تیغ او کنند قران آفتاب :

خجسته تخت چهارم به نیروی آراست که روشن است بدو دیده زمین و زمان زهره :

طرب سرای سلیم رابه خوشنوا بی داد کزوست عالم پر طوطی شکرستان عطارد :

درین رواق دوم کاتبی پدید آورد که نقش خامه او هست حلیه دیوان

فرهنگ اصطلاحات نجومی

اتصال طبع :

بودن دو کواکب هر دو در یک زمان در خانه شرف یا هبوط خود است مانند اینکه در ساعت معینی از روز یا شب زهره در بیست و هفتمین درجه حوت (خانه شرف زهره) و مریخ در بیست و هفتمین درجه جدی (خانه شرف مریخ) باشند و یا عطارد در پانزدهمین درجه حوت (خانه هبوط عطارد) و مشتری در پانزدهمین درجه جدی (خانه هبوط مشتری) باشند که درین وقت میان زهره و مریخ اتصال طبع است همچنان میان عطارد و مشتری اتصال طبع است.

اتصال عرض :

دوری دو کواکب در یک وقت به اندازه مساوی از منطقه البروج هر دو در جهت شمال یا جنوب و یا یکی در جهت شمال و دیگری در جهت جنوب بعبارت دیگر وقتی که دو کواکب دارای یک درجه عرض باشند خواه هر دو در یک جهت خواه در دو جهت باشند .

اتصال محل :

بودن دو کواکب هر دو در یک زمان در خانه های خود مثل بودن مشتری در قوس و زهره در کور در یک وقت که گویند میان زهره و مشتری اتصال محل است .

اتصال یا اتصال مطلق :

نظر کواکب با یکدیگر و آن بر پنج قسم است : مقابله ، مقارنه ، تثلیث ، تریب و تسدیس

اتصال ایمن :

اتصال بر توالی بروج است مانند اینکه قمر در پنجمین درجه حمل و زحل در پنجمین درجه سرطان باشد که در این وقت اتصال تر بیع بانظر تر بیع میان قمر و زحل می باشد .

اتصال ایسر :

اتصال بر خلاف توالی بروج نسبت یعنی از جهت معکوس ترتیب بروج را اعتبار دهند مانند اینکه قمر در پنجمین درجه حمل و زحل در پنجمین درجه جدی باشد که درین وقت اتصال تریب یا نظر تریب میان قمر و زحل می باشد ولی بر خلاف توالی بروج .

اتصال به جرم :

مقارنه ذوسیاره یا بیشتر در یک برج

اتصال به شعاع :

مقابله یا تثلیث یا تریب یا تسدیس دو کواکب .

اتصال تمام :

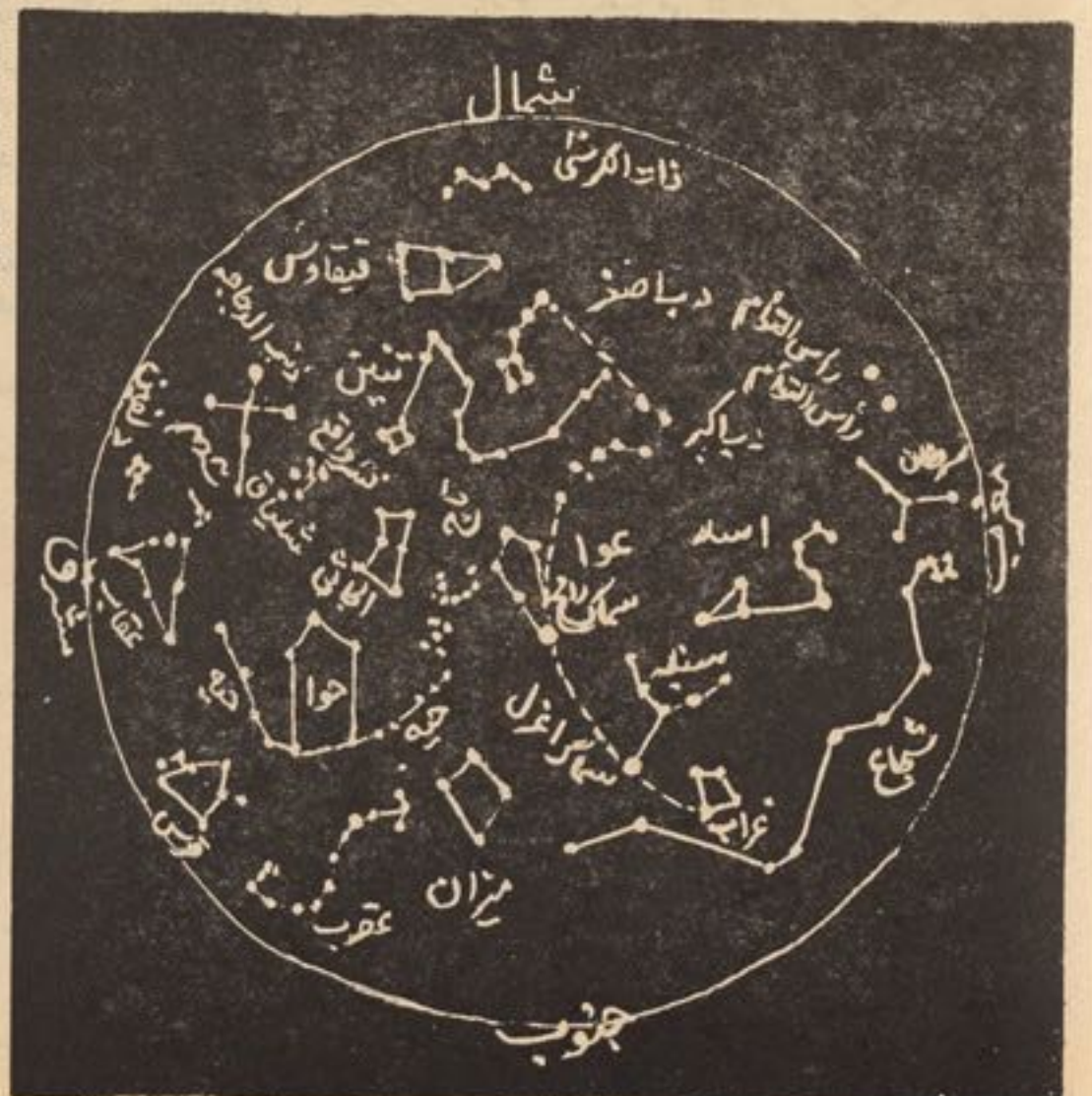
اتصال دو کواکب در یک دقیقه فلکی مانند اتصال قمر و زحل در وقتی که قمر در دقیقه معینی از درجه معینی از حمل و زحل در همان دقیقه و همان درجه از میزان باشد .

قمر :

ز بهر گلشن اول گزید صبا غسی کزوست لاله و گل سرخ روی در بستان بطوریکه ملاحظه می فرمایید در ابیات فوق نعوت و اوصاف هر کواکب همان چیز است که منجمان عقیده دارند و مثلاً مریخ را ستاره جنگجویان یا زهره را ستاره را مشگران می - پندارند ، صباغی قمر هم بر اساس نظریه مشهور ریست که رنگ گلباومیوه ها را از پر تو نور ماه میدانستند ، مختاری غز نوی هم با استفاده از همان نظر به گفته است : شکفتم آید سخت از دو روی سیب دو رنگ

شکفت باشد لاشک دو روی در یک سر قمر به نیمی از او رنگ داد چونان داد که او نمود چو یک نیمه منکسف ز قمر

این کلیشه را در حالی که روی شما بطرف شمال باشد طوری بالای سر بگیرید که طرف نوشته در آن بسمت زمین باشد ، با این نقشه وضع و محل ستارگان در اوایل شبهای ماه جوزا در آسمان دیده میشود .



دوستی دردگه

سناریواز : شرف رشیدوف

سوزه از : ابوالمعانی پیدل

و . ویتکو ویچ

تر جمه از : ع.ح. اونگوت

تا اینجا ای داستان

مودن جوان زیبایی هنر مند بادیدن تصویر کامدی - رقاصه زیبای سرای، عاشق بیقرار او میگردد و در پیش میگیرد و پس از عبور از مرز ریخ - سر زمین ارباب انواع ، به پایتخت فرمانروا هند میرسد و در حضور فرمانروا و مهمانانی که از هفت اقلیم دعوت شده اند با تنبور سحر آمیز مسیر آید .

فرمانروا مودن را بجرم اینکه گلوبند گرانبهای او را در پای رقاصه می افکند ، از مزر مملکت بیرون میراند و دستور میدهد تا تنبور را بشکنند و در خاکش مدفون سازند . با شکستن تنبور سحر آمیز خوشی نشاط از جهان رخت می بندد و از هیچ سازی صدا بر نمیخیزد .

مودن روز گاران زیادی در پای درخت اسرار آمیز میگذراند و بیاد کامدی مینالد . مرغان درخت و آهوان صحرا پاوی هما واز میشوند ، تا اینکه گروهی از نقاشان و نوازندگان یکمکشی میستابند .

فرمانروا از اندوه و تائر زیادهستوه می آید و به کامدی امر می کند تا در صدای طبل برقصد ، مگر او از رقصیدن خودداری می ورزد و نمیخواهد از عشق خود نسبت به مودن صرف نظر کند فرمانروا خشمگین میشود و دستور میدهد او را در خرمن آتشس بیفکنند . جلادان کامدی را روی تختی بلند قرار داده در اطرافش آتش می افروزند ، اما پسرک میخواهد بیاری تنبور سحر آمیز که ترمیم شده است او را نجات بخشد .

هنستی . آری به چشم و گوش او... ناگهان چشمش به دو سیارنده آشنا افتاده سراسیمه میشود و گفتار خود را تعدیل میکند :

« آنطور نگفتم ، بهر حال چنین گفتم ... در باره نقاره حرف زدم . مغرورانه به اطراف خود نظر می افکند و از مودن می پرسد ، حالا از من چه می خوا هید ؟ مودن شانه هارا بالا انداخته میگوید :

« هیچ .
« های مودن! شاعر او را مخاطب ساخته شعر میخواند :
« نورلطف از نگاه تو چون تافت »
« پیکرم ز ند گانی نو یافت »

هنکام غروب است . نقاشان اسپها را برای چریدن رها ساخته و خود در کنار آتش مصروف استراحت اند . این محل ، کنار دریا ، همان جایی است که کامدی و مودن با هم وداع نموده بودند . مودن زیر یک درخت نشسته و بر آب چشم دوخته است . او چشمان خود را می بندد و احساس میکند که صدای کامدی را از دور میشنود .

از که یابم خبر که بادل من بکجا برد عشق محمل من

صدای های گو ناگونی بگوش می رسند . دوتن از نقاشان محمد محسن فانی نخشی را از محلی تا ریک بیرون میکشند و نزدیک آتش می آورند . شاعر مانده و افسرده است و در نتیجه رنج و عذابی که کشیده تحمل و توان خویش را باخته است . او زیر پا می افتد :

« بمن رحم کنید ، بمن رحم کنید !

یکی از نقاشان میگوید :

« ما او را از میان درختان خشک پیدا کردیم . او بادیدن ما پا به گریز نهاد .

شاعر سرای گریه کنان میگوید :

« بمن رحم کنید !..

« سلام علیکم جناب محمد محسن فانی نخشی !

شاعر تکان میخورد ، اما همینکه چشمش به مودن می افتد ، آرامشی خود را بازیافته ، با شادمانی میگوید :

« مودن !؟ مودن محترم ! آیا خبر دارید که فرمانروا مرا بخاطر شما به اعدام محکوم ساخت . من سخنان شما را به وی تکرار کردم . به وی گفتم که تو طبل میان تپی

آنوپ چتر بر میگردد و بسرعت از اسپ فرود آمده با صدایی گرفته و نفس بریده بزحمت حرف میزند :
« مصیبت ...

مودن بسرعت از جا می جهد . آنوپ چتر لبهای خشکیده خود را میبوسد و بسخنان خود دوام میدهد :
« کامدی مرد . مسئولیت این کار بر دوش من است و نمی توانم ازین مسئولیت خود را برائت دهم . من کامدی را بخاطر یک آزمون ، بدیار مرگ فرستادم . مودن ، حالا بیا و مرا بکش !..

مودن گیج میشود و با هر دو دست قلب خود را گرفته ، مد هوش روی زمین می افتد .

سرای فرمانروا . در پای دیوار مسجد مروارید ، قبر کنده اند . بیکرهای بیحرکت کامدی و مودن روی فرش خوابیده اند و مردم پیرامون آنها حلقه بسته اند . آنوپ چتر صحبت میکند :

« مودن نتوانست سرود ز بیا و دوست داشتنی خویش را تکمیل کند . او موفق نشد رقص کامدی را بیا یان رسانده . روی زمین گلهای سمیاه روئیدند . تمام مسئولیت بدوش من است ! من که دوست آنها بودم ، به جلاد خون آشامی مبدل شدم . من رشته حیات هر دو برنای تو خاسته را با شمشیر آزمون بدیدم لذا باید در قبر با آنها یکجا بخوابم .

برای کشتن خود ، خنجر را از نیام میکشد ، اما بها بانی دستش را میگیرد . نواسه بهو ناد جی ، گل معطر بدست ، از میان مردم فریاد میکشد ، بتمام قوت فریاد میکشد :

بها بانی و مودن بسوی همدیگر مینگرند و بزحمت می توان نند جلو خنده خویش را بگیرند . شاعر بدون آنکه به چیزی بی برد و بدون آنکه بخنده آنها متوجه شود ، به شعر خواندن دوام میدهد :

« رفت نامت فراتر از افلاک »
« شهرت نیک باد و نامت پاک »
« نام تو چون ستاره سحر است »
« در فضا خلود جلوه گر است »

« کافی است ، کافی است ، مودن با اظهار عدم رضایت شاعر را متوقف ساخته تذکر میدهد ، حقیقت نیازی به ستایش ندارد . فقط ستیزان نیاز مند ستایش اند . صدای گام اسپ بگوش میرسد .

خو سړی پدی نه پو هیڅده ولی په هغه وخت کی داسپایی ورته راروان دی . سړی چه بیادسپایی خیری ته وکتل نویه ژور سوچ کی ډوب شو . هغه له خانه سره دافکر کاوه چه دا سپایی یی یوچیری لیدلی دی . خونه یوهیڅده چه چیری ؟ سترگو ته یی درنو اوښکو په شان یوه پراڼه ورکوزه شوی وه . وروروی یی مخی ته پریمانه بوتلونه اود دارو بنیښی راغلی ، اوبیا یی یوه سپینه چینه سترگو ته ژوندی شوه . دهغه ډاکتر چیته ؟

اوریار شول چه دا سپایی ، یسی هغه ورځ سهار به یوه طبی لابراتوار کښی لیدلی و . دسپایی رنگ ژپ و . داسی ښکاریده چه سخت ناروغ وی خیره یی په نری رنځ اخته ناروغانوته ورته وه . کرکه یی ترینه راغله . مخ یی ترینه واړوه .

خو له پسخانی څخه لاهما غسی د غله دښو څښهاری راته . سړی په

په جگه غاړه باندي یو غټ تورخال ښکاریده . ښځی سړی یاقو تی رنگه شونهی در لودی او سترگی یی تکی توری ویی .

سړی هر څه هیر کړی وو ، او په رډو رډو سترگو یی دغه صحنه خارله . د ښځی غونډلی او اوږدی متی ډیری ښکلی وی . د نری او سپین کوټ له شانهی خان ښکاریده سپینو او یی وزمی ورننو یی سره له غټو او تاندو ییو د سړی زړه لاس هم ورسپړ دا وه . سړی بیا هم هغی ته وکتل .

هغه شیبه یی زړه غو ښتل چه ښځه دهغوی وی او دومره ورسره ولو بیړی چه ژوند یسی پای ته ورسپړی . ښځی دا وخت هڅه کوله چه لاس هم خان پر ښام کاندی ، غوښتل یی چه سپین اونری کوټ سر خانه وکاپزی او د خپل خان ټولی ښکلا وی د سړی په سترگو ووهی . سړی هڅه وکړه چه خان وښوروی او هغی ته یسی

څخه نشی خو څیدلی ، سر یسی وښوروه ، ورویی د ضنډل ، داسی چه په نیمه تیازه فضا کی یی یو سړ سپین غاښونه وڅلیدل ، اووروی دپسخانی په خواروان شو . ښایی هغه شیبه دغله سړی ته زړه خوږیدلی و ، یعنی پدی یی خوال شنه شوی وه چه سړی ډیر کمزوری دی او هیڅ هم نشی کولی . او دا وخت سړی داسی احساس کړه چه په حویلی یی دی . هلته یو پرپر دیوال او ددیوال په منځ کی یسوه زړه دروازه . غوښتل یی چه دروازه خلاصه کړی او تیر شی غل ونیسی خو همدا چه خان یی وڅو څاده نو یی احساس کړه چه لاسونه یی سړلی دی او هیڅ نشی کولی . زړه یی لاس هم په رسیدو شو .

د سړی په زړه کی ویری څپی وهلی . هغه دغله دپخو څښهاری اوریده چه د کوټی په پسخانه کی یی کال ستول . ښایی ښه او نوی کالی د پاسه خوشی کړی وی . د ښځی

سړی په یوه نیمه تیازه کوټه کی د کټ د پاسه پروت و . د کوټی فضا داسی وه لکه چه نوی سپار شوی وی خو لا تیازه پکښی خبره وی . لږ څه وڅوړید او بیا په کین اړخ شو . خو همدا چه په کین اړخ شو نو یی ولیدل چه د کوټی نه بهر او د حویلی په منځکی د چار ورو ورو گامونو غږ اوریدل کپری ی . وچار شو او زړه یی ورید . هسی خو ډیر زړه ورو خو خدا زده چه ولی هغه شیبه د هغه په زړه کی ویری ځاله وکړه . خو واره یسی له خان سره دا نیت وکړ چه له ځایه پورته شی و خپل یوولس ډزی ، راولخی او له کوټی نه ووځی خو بیا هم په ځای کی پاته شو .

داسی ورته رسیده چه چا یی لاسونه کلک سړلی وی . خو میشی نوری هم غوږ ونیسو له کوټی نه بهر د حویلی په منځ باندي

امین افغانپور

هغه ماشومان په چاکوورژل ! ! ؟

عجیبه ویره کی لاس وښی وهلی . بیایی هغه ناروغ سپایی ته وکتل . هغه چه ولیدل سړی ترینه کرکه لری یی لدی چه ښه وواپی ورته ویی کتل او ترینه روان شو . دکوټی له بل ورته هاخوا پوری وت . هاخوا چه یو غټ کټ له ارغوانی رنگه بستری سره پکښی ایښودل شوی و . سړی په نری سره دبللی کوټی په خوا اود ارغوانی رنگه پالنک خواته وکتل . خواریان وچه ولی نه هغه خارجی ښځه شته او نه هم سپایی چه نوی هغی خواته ور خوځیدلی و .

دا وخت غل بیرته له پسخانی څخه ووت خو هیڅ یی هم په لاس کی نه ، نه ټوپک اونه دغلا کالی . عجیبه وه سړی غوښتل چه پورته شی او غل ونیسی خو ویی لیدل چه لاسونه یی کلک تړل شویدی . تعجب یی کاوه چه ولی دغلا ښکارزی اونه دغلا کالی پاتی په ٦١ مخ کی

ورسړی . خو په لټو کی یسی زور نه و او داسی یی احساس کړه چه لاسونه یی کلک تړل شویدی له بلی خوا یی په تعجب سره ولیدل چه ښځه یسی نشته . او لوری هم نه ښکاری .

اړچه سترگی یی وغړولی نو یسی د کوټی په نیمه تیازه فضا کی ولیدل چه ښځه یی په بل کټ کی سره له ماشومی لور ویده ده . له پسخانی څخه د غله د ښو د څښهاری غږ راته . له تندی څخه یی همداسی سړی خولی بهیدلی . غوښتل یی چه دا سره خوله له خپل سندی څخه وسوږی خو ناڅاپه یی پام شو چه لاسونه یی کلک سړل شویدی او نشی کولی شی چه دا کار وکړی په همدی سوچ کی و چه څنگه دا سره خوله وسوږی ، نا څاپه یی یسو سپایی ولید چه د کرکی نه حصاخوا په کوڅه کی روان دی . هغه هم سوکه د ده د کور په خوا راځی

یی غونډول چه له خانه سره یسی یوسی .

په همدی وخت کی کړی شو او د سړی ښځه کوټی ته راغله . ماشوم یی هم په غیږی کی و د سړی زړه لږ څه راپور ته شو . غوښتل یی چه خپلی ښځی ته وواپی چه کاونه یان د غله په راتک خبر کاندی خو نا څاپه یی پام د کوټی له دیوانه ها خوا شو . هلته ددیواله په منځ کی یوه شنه ارته اورسی وه چه ډیری کرکی او رڼی بنیښلی یی درلودلی د کرکیو شاته په بله کوټه کی یو لوی کټ ایښودل شوی ؤ .

د کټ د پاسه ښکلی او پسوی بستری ارغوانی رنگ درلود . هلته د کټ د پاسه چه د ناوی د پالنک که شان و یوه رنگه او ښکلی خارجی ښځه ناسته وه . د خوب سپین او نری کوټ یی په خان کی و . خپلی طلاپی رنگه څښی یی د سرو زرود آبشار په خیر دخیلو سپینو لیڅو

بیا هم د چار گامونو غږ و . او داسی ښکاریده چه له کوټی نه بهر په حویلی کی څوک وی .

خو هغه له ځایه نشو خو څیدلی داسی و لکه چه چایی لاسونه کلک سترلی وی . بیا یی هم ور ورو غږونه او گونگو سی و اوریدل . لاپسی یی هم زړه په زبردیدو شو او په همدی فکر کی ډوب و چه نا څا په یی کوټی سړلی ور خلاص شو . د کوټی په نیمه تیازه فضا کی یی یوه جگه ونه ولیدله .

سړی غټه لونکی وهلی وه . غټ غټ پوریت یی در لودل . تور مخ یی و او غټ غټ لاسونه یی له وښتانو څخه ډک و . داسی یی تر نظره راتلل چه دغله په لاس کی ټوپک وی ، خو داسی نه وه . غل تشی لاسی ؤ .

غله خو شیبی سړی ته په خیر خیر سره وکتل خو همدا چه وی لیدل د هغه لاسونه سپلی دی او له کټ

بگوئید که چه کنم

تازنگ‌های تیلیفون خاموش شود؟

وقت دست از سر آدم بر نمی دارند از بس این گونه مزاحمت‌ها زیاد شده، رهنمائی آن هم مشکل است.

شما میتوا نید برای نجات خود از این کار با بر خورد خوب و معقول با طرف گپ بزنید و بگو یید که دوباره مزاحم شما نشود، اگر این کار نشد، میتوانید با تماس به پولیس این معضله را حل کنید.

بامید نجات شما از این مزاحمت‌ها

دوست عزیز شهناز عادل، الیاس از لیسه زرغونه:

نامه های تشویق کننده شما پشت هم برای ما میرسد، نامه تا ترا که عنوانی روز مادر فرستاده اید برای ما رسید. اشعار دل انگیز و صاف مادر انتخاب کرده‌اید. البته که قاپل وصف است. انشاء الله به چاپ میرسد.

به امید همکاری بیشتر تان

پرسش کننده عزیز فوزه مسعودی! اگر میخواهید موهای تان پر پشت و نیرومند گردد جدا از آب حمام و گرمی آن بیزاری جوئیده و در هر پانزده روز یکمرتبه موهای تان را بامقداری سبوس، زرد تخم شستشو دهید.

الله یار تان

دختر جوانی هستم که تقریباً یکنیم سال قبل نا مزد شده ام تا حد تصور تا مزدم را دوست دارم و او همچنان مرا. اما مشکل من اینجاست که از دو ماه قبل بدین طرف مزاحمی برایم پیدا شده که از راه تیلیفون بوده و سبب نا را حتی دیگران است این مرد نمی دانم که جوان است یا پیر هر شب ساعت ده و نیم به وقت معین تیلیفون میکند، اگر کسی دیگر گوش تیلیفون را بگیرد طرف مقابل اسم من را گرفته میخواهد تا با او گپ بزنم.

نمی دانم که این مزاحم کی است و نام من را از کجا دانسته است. هر چند گوشی را دو باره سر جایش میگذارم باز صدای گوشخراش زنگ تیلیفون بلند شده و قتی گوشی را میگیرم می بینم باز همان مزاحم است.

از بس تیلیفون میکند آنهم به وقت معین پدر و مادر و برادرهایم بکلی بالایم مشکوک شده اند. نمی دانم که از گیر این زنگ ها به کجا پناه ببرم و چه چاره کنم دستم بدامن تان لطفاً بگو یید که چه کنم.

با احترام مهوش مازشهرنو

خواهر عزیز!

خدا نجات بدهد هم شما را، هم مارا، چون این مزاحم ها با مزاحمت های تیلیفونی خود هیچ



تنبیه و ترتیب از : مریم محبوب

ما درها متوجه باشند

اگر میخواهید که طفل شما صحت مند باشد

تنبیه غذا و طرز دادن آن برای کودک یگانه برابلی برای مادر است البته وجود دارند، یک تعداد زیادی از مادران که بایی اعتنائی و توجه نکردن به حال طفل از این مسئولیت شانه خالی کرده و بطور باید و شاید بر رسی از احوال کودک خویش را نمی نمایند. به این احساس

طفل کمبودی در کنار خود حس میکند مخصوصاً آن عده اطفال لیکه نو شروع به راه رفتن می نمایند. وقتی غذای صحیح مورد ضرورت جسم کودک، مفید بودن مواد پر شد استخوان و جود طفل لازمی و حتمی است نمی رسد، باعث علم ر شد

مزاحمت‌های تیلیفونی

خانمی برای ما مینویسد!

من نرس یکی از شفا خانه های شهری ام. از چند وقت قبل نظریه شکلاتی که در دفتر کار و منزل برایم پیش شده بود و هر آن لحظه بیتوانستم از حال کود کان خورد و ریزه ام باخبر باشم. ناگزیرم شدم مصارف هنگفت تیلیفون را قبول کرده و یک پایه تیلیفون به منزل بیا و رم بون اطفالم خیلی کوچک هستند روزها آن ها را با خود متکار به بوی بزرگ مانده و خودم به طرف وظیفه رهسپار میشدم و کاری من قدر بر جنجال و پر مستولیت است که بعضی اوقات حتی شبها ای پر ستاری مریضان مجبورم بمانم.

شوهرم را خدا مغفرت کند چند سال قبل فوت کرد و من ماندم و این طفل صغیر و بی سر پرست. من مجبورم که اقل روز د و یا سه



رتبه از حال کود کانم با خبر باشم بدین اساس تیلیفون به منزل آوردم. محترم متصدی صفحه!

اوای اگر بگویم که این تیلیفون برایم چقدر مشکلات خلق کرده شاید قبول کنید. شب از صدای تیلیفون وزنگ های بی در پی آن خواب نداریم وقتی یکی از این زنگ ها جواب میدهم، فوری زنگ دیگری آمده که من فلان فلان را کار دارم. و یا اینکه جوانی تیلیفون میکند من را عوضی ر فیه اش برفته با چنان زبان چرب و نرم گپ میزند که نگو و نپرس.

ده ها مرتبه این گونه زنگ های می آید و خاموش میشود. بعضی اوقات هر چند بلی... بلی... میگویم طرف مقابل مثل این که گنگ باشد

مثلا گپ نمی زند و نه خودم خوابم ازم و نه اطفالم.

اگر شوهرم زنده میبود و یا کدام سر جوانی میداشتم پناه بر خدا که به روزی از دست این مزاحم های تلفونی بالا می آمد. اکنون از شما بخواهم تا راهنمایی ام کنید که از دست این مزاحم های تلفونی چه

بشم کجا بروم.

میر من ح.م از جمال مینه

شماره ۱۰

شما خودتان قضاوت کنید.

بیرو بار نمی بود طبعاً خدا میداند که زن با طفلش چندین مرتبه به رو میخورد و یا این که به عقب می افتاد. از طرف دیگر در یکی از چوک های دختر جوان و شیک پوشی با آخرین مد در حالیکه یکی از مجلات خارجی را ورق میزدنشسته بود در کنار دستش زنی چادری دار دیگری دیده میشد. دختر جوان بی اعتنا به زن بیچاره که طفل در آغوشش بود ورق ورق این طرف و آن طرف را میدید و اصلاً حرکتی نمیکرد.

خوب خواننده های عزیز!

به نظر شما اگر دختر بر خاسته جای خود را به زن طفل دار تعارف میکرد خوب نبود..؟

بهتر است که اینگونه دختران آداب معاشرت را بدانند در این گونه مورد تکالیفی را که امثال این نوع زنان حس میکنند درک کنند و به آنان کمکی نمایند. کمک اجتماعی، اخلاقی صنوعی و بالاخره نجات بخشیدن یک عده زنان پیر و ناتوان و یا طفل دار در این گونه موارد که ایستادن در سروی باوضع بدی آن بسیار مشکل و طاقت فرسا است.

بقیه در صفحه ۵۷

صبح روز چهارشنبه هفته گذشته طبق معمول به طرف ایستگاه سرویس های شهر رفتم و بالاخره بعد از انتظار طولانی و خسته کننده سرویس رسید بیرو بار در میان سرویس زیاد بود ما مورین، کارگران شاگردان مکتب از بس که جا برای شان تنگ و ذیق شده بود خود را از دروازه های سرویس بیرون آویزان کرده بودند. به هر ترتیب و مشکلاتی که بود از میان مردم گذشته و خود را در یک قسمت سرویس جای دادیم. چوک های ها پر بود مرد ها بی اعتنا به دختران به همان چار سیتی که مطلق بزنان است لم داده و دپ کرده بودند در وسط سرویس زنی چادری دار در حالیکه طفل کوچکی در آغوش داشت نظرم را به خود جلب کرد اگر شما خواننده های عزیز حال آن زن بیچاره را به پیش خود مجسم بسازید و بدانید که به چه وضعی بدی قرار گرفته بود. بهتر خواهد بود هر آن زمان که در روز سرویس بیرون میگرفت زن بیچاره زمانی به پشت و گاهی به پیش رو خم می شد که دستش از دستگیر جدا میکردید، اگر سرویس

مد و فیشن

زیبایی تان را در شادابی صورت و غلبه بودن موهای تان جستجو کنید.

اگر میخواهید موهای تان همیشه زیبا و مطابق میل تان باشد میتوانید حد اقل هفته دو مرتبه اگر چرب است آنرا بشوئید. اما اگر خشک است هفته یک مرتبه آنرا توسط گل سر شو بشوئید. و برای خشک شدن آن از شعاع آفتاب کار نگیرید چون شعاع آفتاب کشتنده جلا موی شماست گو شش کنید که حد اقل از چرب کردن موی خشک بکاهید، چون گرد و خاک و غبار بالای آن قرار گرفت فوراً موی های شما با امراض گوناگون مبتلا میشود. و بزودی امکان برگشت موی تان به حالت اولی غیر ممکن است.



روانشناسی

تربیه جوانان بر جسته



از لحاظ اصول تدريس تربيه جوانان بر جسته نسبت به اشخاص عادى سخت تر است زيرا آنها هميشه در صنف به اقليت واقع اند و معلم مجبور است سويه ديگر شاگردان را مدنظر گرفته درس را بسويه اكثریت که متعلمين او سسط را تشكيل ميدهد پيش ببرد و بنا بر آن احتياجات شاگردان ذكي را رفع کرده نمیتواند. ازین لحاظ در سويه مذاق آنها برابر نبوده از مکتب و معلم شاکی میشوند بعضی اوقات سرکشی و انتقادات شان باعث عصبانیت معلم و اشخاص ادارى می گردد و لسی اکثر معلمین از لیاقت سرشار شان استفاده کرده مشکلات درسی خود را توسط آنها حل می نمایند. بر علاوه در باره ریاضیات و لسان برای این قبیل شاگردان کار خانگی بیشتر داده میشود تا آنها را مصروف نگهدارد و موقع برای انتقاد و غیره به ایشان داده نشود.

معلومات برای جوانان

طریق در مان و معالجه امروز در کشورها تنها مربوط و منوط به تجویز ادویه نگردیده بلکه طرق مختلف نیز برای تداوی مرضی ازین مرض وجود دارد. و نتیجه که ازین تداوی بدست آمده خیلی موافقانه و سودمند ثابت شده است. مخصوصاً این نوع معالجه برای مرضیضان روحی، عصبی و غیره مفید واقع شده است.

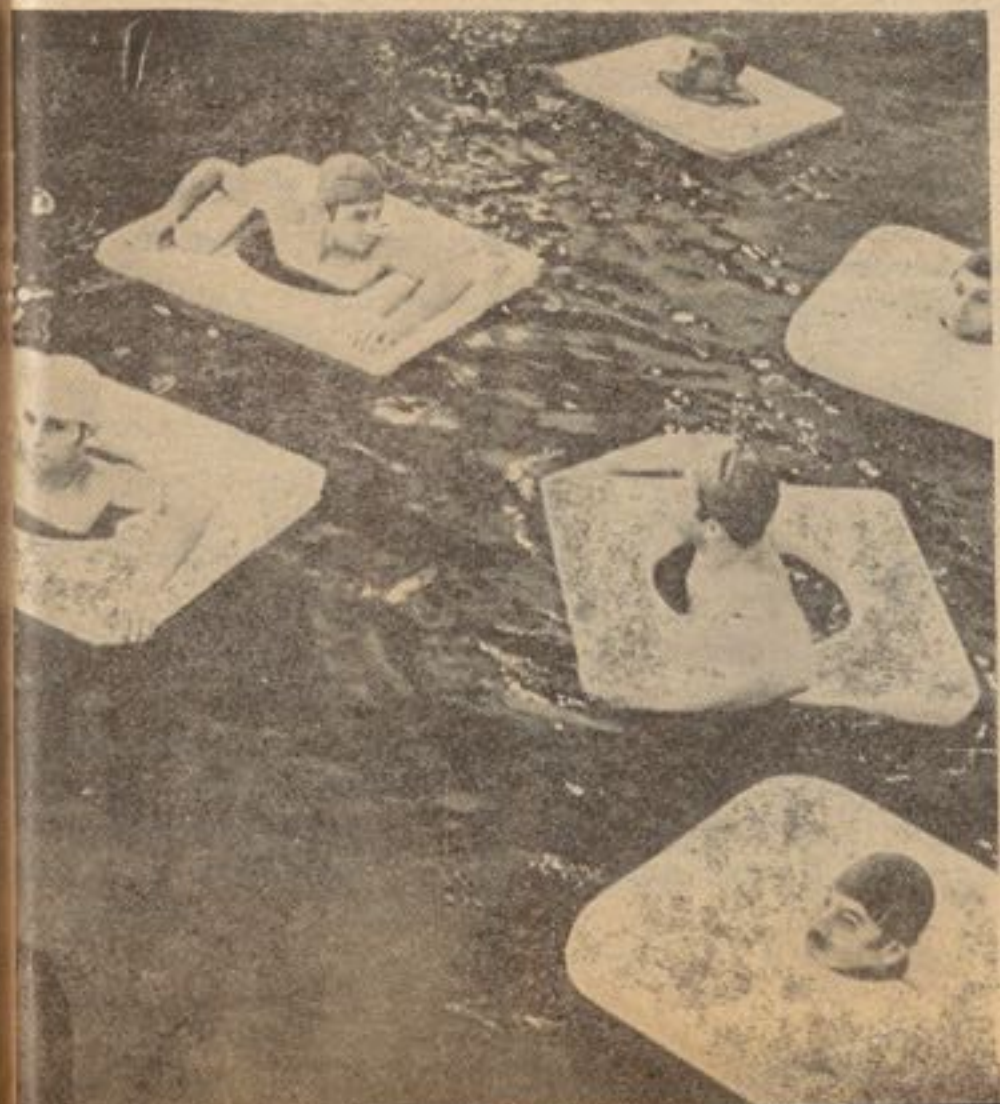
چنانچه این نوع معالجه و تداوی در اتحاد شوروی نتیجه مثبت داده است.

در عکس شما يك عده مرضیضان را می بینید که توسط يك موسسه کمک های اولیه در مان میشوند و برای معالجه شان از آب بازی و استراحت در میان آب استفاده شده است و نتیجه که از آن بدست آمده چنین سودمند بوده است.

اگر میخواهید که زیاد چاق نشوید

داشتن صحت سالم آرزوی هر جوان است و این آرزو را میتوان با بکار بردن چند تمرین ورزشی گرفتن رژیم غذایی خوب بدست بیاوریم.

(بقیه در صفحه ۵۷)



تربیه جوانان

در جوانی و پیری چه کار بهتر است.
 در جوانی دانش آموختن و در پیری بکار بردن.
 از دوست نا شایسته چگو نه باید برید.
 سه چیز: به دیدنش رفتن، حالتش نپرسیدن و از او آرزو خواستن.
 - جو نازچه چیز بهتر و پیرانرا چه نکو تر؟
 از جوانان شرم و آهستگی و پیران دانش و آهستگی.
 سخنی ترین کس کیست؟ آنکه چون به بخشد شاد شود.
 - بر مردم چه چیز عزیز تر از جان است.
 سه چیز: که جان بدان پرورند، دین و دانش و کین خواستن و رستن از سختی.
 - کدام چیز است که همه آنرا جویند و کسی بچمگی در نیابند.
 چهار چیز: تندرستی، راستی، شادی و دوست مخلص.
 - نیکی کردن بهتر یا از بدی دور بودن؟
 از بدی دور بودن سر همه نیکوئی هاست.
 - چه چیز است که دانش را بیآراید.
 راستی.
 - چه چیز نشان دلیری است.
 عفو کردن، در قدرت.
 - کدام تخمست که یکجا بکار روند و دو جا بدروند.
 نیکی کردن در حق مردم که هم درین جهان از ایشان پا داش بینند و هم در آن جهان از خدای تعالی ثواب یابند.
 - بهتر از زندگانی چیست؟
 فراغت و امن.
 - بدتر از مرگ چیست؟
 در ویستی و بیم.
 - عاقبت راجه بهتر.
 خشنودی حق تعالی.
 - چه چیز است که مروت را تباه میکند.
 چهار چیز، بزرگان را بخیلی، دانشمندان را عجب، زنان را بيشرمی و مران را دروغ.
 فرستاده: سید محمد هاشم «فقری»

جوانان و روابط خانوادگی

چرا جوانها از خانه بیزارند؟



متصدی صفحه جوانان مجله ژوند و ن سلام مرا بپذیرید. می خواستم بدون مقدمه از پدرها و مادرها و برادران و خواهران انتقاد کنم و این که چرا جوانها از خانه و خانواده بیزارند شاید دلیلی داشته باشند از جوانان توقع زیاده از حد دارند و چیزهای از پدر و مادر و خواهران و برادران بزرگتر خود می خواهند که در حد آنها نیست و یا آنها باور دارند که بر داختن به آن کار ضرر دارد.
 با اعتقاد من واقعا بعضی از پسران و مادران و کلانکارهای خانه بیش از حد افراط می کنند مثلا وقتی دختری یا پسری از مکتب به خانه می آیند، خسته هستند، حالا هر قدر هم که آنها بدرس علاقه داشته باشند باز هم پنج، شش ساعت در صنف نشستن خسته شان میکند بنابراین وقتی به خانه می آیند، انتظار دارند لبخند گرم پدر و دیگر اعضا فامیل را ببینند و یا اینکه سوال کنند درسها به کجا رسیده؟ استادها چه رقم درس می دهند؟ نه اینکه دختر یا پسر هنوز لباسش را نکشیده شروع کنند به انتقاد کردن حاجت نباشد.
 به سر چیزهای جزئی دعوا راه انداختن و محیط خانه را در نظر آوردن و خفقان آور جلوه دهند بطور مثال خانهای که در آن دایم بیس اعضای آن جنگ و ستیز است برای یک دختر و پسر جوان واقعا درد آور است و این یکی از دلایل فرار پسران و دخترها از محیط خانه است.
 یکی دیگر از دلایل بی زاری جوانان، بی اعتنائی اعضای فامیل است. مثلا اگر کمی دختر شان دیر بیايد غالباً را به راه می اندازند که بیا و ببین! این اجازه را به فرزندان شان نمی دهند که با دوست های شان معاشرت کنند.
 بلی این چیز هاست که باعث میشود دخترها و پسرها با یک نگاه مهربان و لبخند گرم جواب بدهند و یک عمر بد بختی برای خود و فامیل خود بار بیاورند.
 گوش نکردن به حرف های جوانان و انتقاد زیاد از حد، جوانان را به عصیان و سرکشی بر میانگیزد. البته من نمی گویم که فامیلها زیاده از حد به فرزندان شان آزادی بدهند و لی فکر نمی کنم دادن آزادی داخل چو کات بد باشد.
 خوب از شما خواهش می کنم تا نوشته های مرا بچاپ برسانید تا فامیل ما بدانند که فرزندان شان چه مشکلات دارند اگر ما به آنها چیزی بگوییم در جواب می گویند «چون چند صنف خواندی

در جستجوی دوست

میخواهم با اشخاصی که به موسیقی علاقه و آشنایی داشته باشند مکاتبه نمایم.
 آدرس: گل افغان حبیبی معلم صنف دهم و او لیسه تخنیک ثانوی.
 چون می خواهم از راه مکتب و مبادله بسته در تمام اکتاف و طن عزیز خود دوستانی پیدا کنم تا بدین وسیله هم کلکسیون بسته خود را تکمیل کنم و هم بتوانم به علاقمندان بسته کمک بنمایم.
 آدرس: لیسه نجات، عبدالهادی معلم صنف دوازدهم.

اینجانب محمد نبیل معلم صنف هشتم لیسه نجات می خواهم با کسایکه در قسمت موسیقی علاقه و معلومات داشته باشند مکاتبه نمایم. لطفاً به این آدرس مکان بنمایند:
 لیسه نجات، محمد نبیل معلم صنف هشتم.

آرزوی مکتب را با کسایکه در قسمت پرورش گل و تربیه آنها معلومات داشته باشند دارم لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند:
 آدرس: لیسه زراعت، معلم صنف اول شعبه گل.

من به شعر و ادبیات علاقه فوق العاده دارم و از اشعار استاد خلیلی خوشم می آید کسایکه به شعر و ادبیات علاقه داشته باشند لطفاً به این آدرس مکتب بنمایند.
 آدرس: لیسه ملالی - نجیب معلم صنف یازدهم.

اینجا نم می خواهم برای معلومات خود در قسمت آرت و صنعت مجسمه سازی مکتب نمایم.
 آدرس: محمد فرید از لیسه صنایع کابل.

می خواهی ما را در سبده بنشین بچه جان حالا زود است که تو این کپها را بزنی، من نمی فهمم کی ما واقعا بزرگ می شویم و میتوانیم حرف خود را بزنی و آنرا بکرسی بشانیم.

با احترام

ج - ت محصله فاکولته ادبیات



ترجمه: ژرف بین

قلنج

قلنج هم بره ما مرض شد! خدا دشمن سر تانه به ای مرض دچار نکنه. بغیر از همی کوچکی ما که تمام شب سرو آخر کوچسه ره با موتر سایکلش گز میکنده هیچ کسه به خو نمی ماند خدا هیچ زنده جانی را به قلنج مبتلا نسازه. برای دوستان این مرض فقط بلای آسمانیس چقه به مه نصیحت کنن - یکی میگفت: کچالوره زیر خریج کو وده تخته پشتت بمان. دگیش میگفت: که جوك هاره ده کمرت بشان ...

به گب همه شان کدم ولی به اندازه سر سوزن فایده ندیدم. اینجاست که کا سه صبرم لبریز شد خشمناک شدم و پر همه چیخ زدم: بس، بس است. مره از نصحت ها یتان تیر. کفایست میکنه.

ومجبوراً بطرف پولیکلینیک رفتم. داکتر اعصاب برم گفت: یک وسیله خیلی قدیمی وجود دارد و آن اینکه یک جوال بزرگ را از ریک داغ پرکنید و بالایش بخوابید. این عمل مرض شما را چنان از شما بز داید گوئی خاری

را از پاکشیده باشید: به خانه برگشتم، زخم درپوش بالشت ریک انداخت و مرا تخته به پشت روی آن خواباند و خودش بطرف کار و روز گارش رفت. مثلیکه روی کوه آتش فشان قرار گرفته باشم افتاده ام: تخته پشتم میسوزد و از من دور بالا میشود، یک لحظه دیگر ذوب میشوم. کمی از پوشی بالشت رباعرق بنده و ریک زخم تعامل کد ومثل سمت جوش خورد.

داکتر برسان کد:



بدون شرح

چرا فایده نکرد؟ پس درین صورت ترا به کمک برق معالجه میکنیم. بفرمائید به فیزیو تراپی تشریف بیاورید.

برایم مقدار جریان برق را تعیین کد. من روی بستر برقی دراز افتادم و انتظار میکشم. سوچ کنن - ولا حول ولله - نه تنها موهای ابروهایم راست ایستادن بلکه ... خدا نشان تان نته. چه کنم؟ صبر میکنم و تحمل همشیره پرستار به طرف مه دیده میبره وهمینکه میبینه فریاد نمی کشم ولتاژ برق را بیشتر می کند. من دگه دل و درونم خشک شده ولی او هنوز هم دستگیر و لتاز برق ره بطرف «مثبت» فشار داده میره. خلاصه اینکه بنده همچو آزما یشات را پنج بار گذشتاندم، وچندین بار مثل بطری های کهنه چارج گرفتم و چارج شدم. وهمشیره جان هر دفعه از دفعه بیشتر ولتاژ راز یاد تر میکند.

وبلاخره در مرتبه ششم طاقت همشیره پرستار جان تاق شد و برسید: نه که تو حساست را از دست دادی و هیچ چیز را حس نمی کنی؟ کدام حسی و کدام احساس. از من ممکن است راد یو سائی ترانزیستور را فعال ساخت. فقط تحمل میکنم و از قوایم به حد آخریش کمک میخواهم. همشیره متحیر شد و گفت: چی میگی - چرا قبلا برایم هیچی نگفتید؟! شما نباید بسالای احساس تان فشار بیاورید. ومن حیرانم که چگونه انسانی بی احساس



بدون شرح

رابر خورده ام. بخاطر شما مانورم یک ماهه انرژی برق را بمصرف رسانیدیم و شما کلیه احساساتان را بنهان نکهذاشته اید! قلنج شما که حالا رفع شد؟ جواب میدهم: نخیر - رفع نشد. خودم نمی فام که مره چه پلازده. شاید لازم بود که مرا به زمین آرت کنید؟ واین کار را نکردید.

بازهم به داکتر مراجعه کردم و اوهم مرا به معالجه امیدوار ساخت. وگفت: برای شما معرفی خطی به پروفیسور میدهم. شاید او کمکی بتواند به شما بکند.

معرفی خط ره گرفتم و به روز موعود نزد پروفیسور رفتم، و در اتاق انتظار شیشتم که میگویند: پروفیسور امروز نخواهد آمد. چرا؟ او مریض است. چی مریضی؟ قلنج ...

از همان روز تا به امروز دیگر به طرف پولیکلینیک نرفتم. چرا مردم ره از خود بیزار بسازم و مزاحم شوم! خود این مرض بخیر و به عاقبت جور میشد

در سینما

دو پسر برای اولین بار به سینما رفتند . وقتی وارد سالن شدند . فیلم صحنه ای را نشان میداد که هنر پیشه زن و مرد پس از مدت‌ها دوری همدیگر را دیدند و شروع به بوسه های عاشقانه کردند... آن دو بچه از دیدن این صحنه به حیرت فرورفتند . بالاخره آن یکی که کوچکتر بود ، از دیگری پرسید :
اینجا چه می‌کنند ؟
پسر بزرگتر ، سرش را خاراند و گفت :
به نظرم ، این مرد میخواهد ، چاکلیت آن دختر را از دهنش بزور بیرون کند !

زبان بازی

جهانگردی از قریه‌ای می‌گذشت ، ناگهان متوجه شد که در ساریه درختی پیر مرد صد ساله بی نشسته و گریه می‌کند . جهانگرد وقتی به پیر مرد نزدیک شد ، پرسید :
پدر چرا گریه می‌کنی ؟
پیر مرد جوابداد :
پدرم مرا زده است !
جهانگرد با دیدن چنین پیرمردی که پدر هم دارد در تعجب فرو رفته پرسید :
چرا پدرت ترا زده است ؟
پیر مرد که گریه اش شدید تر شده بود گفت :
برای اینکه با پدر کلانم گفتگو کرده بودم .



بدون شرح

مجبوریت

در محکمه خارنوال روپیک نفر اسکاتلندی که در محل متهمین ایستاده بود ، کرد وبا عصبانیت گفت :
تو خجالت نمیکشی که میگذاری زنت مزدوری کند تا پول بدست آورد و بتواند شکمترا سیر کند و گریه منزلت را پردازد ؟
اسکاتلندی با خو نسر دی جوابداد :
چرا خجالت نمی‌کشم . ولی مجبورم ، چون زنت تحصیل کرده نیست که بتواند کار بهتر از مزدوری پیدا کند !

بدون شرح



مرد خوشبختم که شمارا درین جا ملاقات میکنم ؟

بیمار زن دار

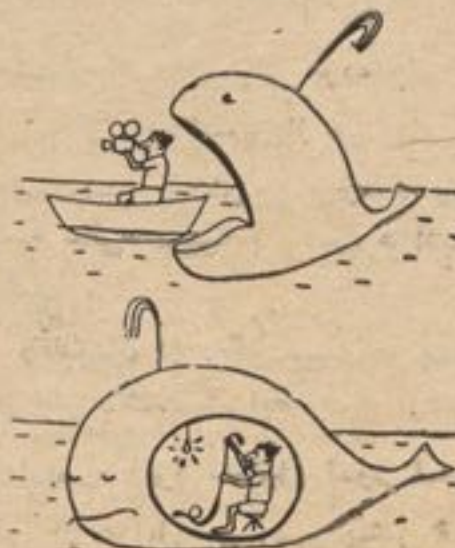
دو پرستار باهم گفتگو می‌کردند . یکی از آنها او بدیگری کرد و پرسید :
راستی ، تو از کجا فهمیدی که مریض اتاق ۶۱ خانم دارد ؟
پرستار دومی جواب داد :
از آنجا که هر وقت میخواهد بکس پولش را از جیب بیرون کند . پشتش را طرف من می‌کند .



تشکر که مرا تشویق بسحر خیزی میکنی !

تجویز خوب

داکتر وقتی از معاینه دقیق خانمی فارغ شد روبه او کرده گفت :
خانم ، شما هیچ مریضی ندارید ، فقط با ید مدتی را استراحت کنید .
خانم گفت :
مطمئن هستید آقای داکتر ..
لطفاً زبان مرا هم یگبار نگاه کنید !
داکتر زبان خانم را هم بدقت نگاه کرد و گفت :
حق با شماست خانم .. زبان شما هم باید مدتی استراحت کند !



بدون شرح

گفتگو

ورزش

مسابقات ورزشی در لیسه عالی حبیبیه

جریان دارد

«تکواندو» یکی از ورزش‌ها است، که تقریباً در همه کشورهای آسیای جنوب شرقی، حیثیت سپورت بین‌المللی را داشته و علاقمندان زیادی را از هر طبقه بخود جلب کرده است اما در افغانستان حتی نام آن برای مردم ما بیگانه است و در پاره آن معلومات کافی ندارند، تشکیل کورس این ورزش در پوهنتون کابل اولین قدم است در راه ترویج این ورزش در افغانستان که تقریباً شش ماه قبل از طرف ریاست پوهنتون کابل، بر داشته شده است، کورس مذکور را بناغلی



بناغلی فیل کنیکم

فیل کنیکم، امریکائی یکی از متخصصان این ورزش، ر صبری میکند، که اینک با «فیل کنیک» هم، معلم و مربی این کورس صاحب‌خبرنگار ورزشی مجله را می‌خوانید:

لطفاً بگوئید که تا چه اندازه از شاگردان افغانی خود را می‌شناسید؟

من قبل از اینکه وارد افغانستان شوم، درباره اینک مردم افغانستان با ورزش علاقمند هستند بسیار چیزها شنیده بودم و هنگامیکه وارد این کشور شدم، واقعاً مردم افغانستان را ورزش دو ست و علاقمند ورزش یافتیم، اما متأسفانه که مردمان این کشور بصورت درست تحت تربیه گرفته نشده اند، یعنی از

تیم مختلف (شرکت کردند و شاگردان تیم اول صنوف دوازدهم برنده شناخته شده است، که طی مراسم خاص کپتان تیم مذکور و اعضا کپ و هدایای اداره لیسه را تسلیم شدند.

وی اضافه کرد: در مسابقات لیسه حبیبیه که همه روزه جریان دارد تا اخیر سال به استثنای روزهای امتحان و چند روز قبل از آن که متعلمین برای امتحان آماده می‌گردد، همه روزه جریان داشته و حتی المقدور کوشیده می‌شود که به این شکل ساحه ورزش را درین لیسه توسعه دهیم.

کردند، که در آن تمام تیم‌های ورزشی داخل لیسه اشتراک و قهرمانان معرفی شوند و نیز برای اینکه ورزشکاران تشویق شوند، چند عدد کپ، نیز گذاشته شده است که برای برندگان تیم‌ها داده می‌شود و هدایای دیگری را اداره مکتب تهیه داشته که به اعضای تیم‌های «برنده» می‌دهد.

افزود: مادر آینده تصمیم داریم که در میان لیسه‌های کابل چنین تورنمنت را دائر کنیم.

معلم ورزش لیسه حبیبیه در جواب پرسش دیگری گفت: فعلاً تو رنمنت فوتبال کودکان و باسکتبال پایان یافته است که در باسکتبال صنوف ۸ الی ۱۲ (درهفت

از پانزدهم فور به اینطرف یک سلسله تورنمنت‌ها در لیسه حبیبیه در بین متعلمین آن لیسه جریان دارد. این تورنمنت‌ها مشتمل از فوتبال، والیبال، باسکتبال، هاکی، اتلیک و غیره می‌باشد، که در آن تمام ورزشکاران از صنوف هفتم الی دوازدهم در آن شرکت دارند درینباره بناغلی محمد نعیم معلم ورزش لیسه عالی حبیبیه چنین معلومات داد:

بخاطر اینکه ورزش در لیسه عالی حبیبیه بصورت درست رونق بیابد، اداره مکتب به مشورته معلمین ورزش این لیسه تصمیمی مبنی بر تشکیل تورنمنت‌ها اتخاذ



نوت:

ما تشکیل تورنمنت‌های داخلی لیسه عالی حبیبیه را فال‌نیک گرفته و آینده درخشان ورزش را در آن لیسه پیش بینی کرده‌ایم - افزایش امید است باز هم مشعل‌های روشن ورزش را ورزشکاران لیسه عالی حبیبیه بدست داشته باشند.

و همچنان از دیگر لیسه‌ها با در نظر داشت شرایط چنین توقع داریم، زیرا تشکیل تورنمنت یکی از عوامل بس مهم پیشرفت سپورت در کشور می‌باشد و اینکه لیسه حبیبیه این اقدام را کرده عملیست نیکو و قابل ستایش.

نگارخانه مربی «تکواندو» پوهنتون کابل



عده از محصلین پوهنتون کابل که مصروف تمرین «تکواندو» در جهننازیم می باشند در عکس دیده دیده میشوند

می کنم. زیرا این روز ورزش برای حمله نه، بلکه برای دفاع است و کسانی که به این ورزش علاقه مند هستند، فقط دفاع می کنند، آنهم که حریف صدمه محکم نبیند.

— گفتید، کمیته بین المللی «تکواندو» لطفاً درین باره کمی صحبت کنید:

— کمیته بین المللی تکواندو در کاناوا و امرآن یکنفر کوریائی است که یکانه ورزشکار «کمر بند سیاه درجه نهم» می باشد و تمام ورزشکاران علاقه مند این ورزش در آن کمیته عضویت دارند و داور کردن مسابقات و وظیفه این کمیته بوده و نیز عنوان درجه های بزرگ از طرف این کمیته داده میشود.

— لطفاً در باره خودتان کمی صحبت کنید:

— من ۳۶ سال دارم و مرد متأهل هستم که دو فرزند دارم و یکبار ازدواج کرده ام، که بزرگترین فرزند من پسر است چهارده ساله و او هم «بازی تکواندو» را می آموزد. و درین راه بسیار موفق است.

وی اضافه کرد:

— من در اول مکتب «مهندسی کشنی» را خواندم، اما بعداً در فاکولته سپورت شامل شدم و به صورت عموم در سپورت «ماستری» بدست آوردم، ازینرو وظیفه اول خود را رها کردم در یک کلب جوانان «بحیث مدیر کار می کردم

زیر مربی «آبازی» بودم و در همین وقت من به «تکواندو» علاقه مند شدم و به اجرای آن مبادرت ورزیدم، یعنی ده سال قبل «تکواندو» را شروع کردم و تا حال (۶۲) عدد کپ خورد و بزرگ بدست آورده ام و در سال (۱۹۶۹) در امریکا بحیث قهرمان (کمر بند سیاه درجه دوم) در وزن دوم بودم ولی در سال (۱۹۷۰) که یک مسابقه بین المللی، صورت گرفت و در آن بایست در وزن های بالاتر بقیه در صفحه ۶۰

سپورت بسیار کم می دانند، بسپر صورت استعداد آموختن ورزش درینها بسیار دیده میشود. چنانچه من هنگامیکه اولین بار کورس «تکواندو» را در جهننازیم پوهنتون افتتاح و یکعده از محصلین را تحت تربیه گرفتم، در اول بخاطر نا آشنائی ورزشکاران به جهنناستیک به مشکلات بسیار مواجه بودم، اما وقتیکه، تمرین شروع شد، دیگر بعد از چند روز همه شاملین کورس بصورت بسیار خوب اجراء میکردند. و مرا هر روز علاقه مند میساخت که زیاد تر با شاملین کورس کار کنم و همین بود که به اثر جو دیت استعداد و کوشش و پشتکار به موفقیت ها نایل آمدند. و حالا دیگر در حصه جهنناستیک ایشان هیچگونه مشکلات ندارند و من نیز روی این علت از استعداد ورزشکاران افغانی یاد کرده و آنها را قابل تمجید میدانم.

— فعلاً دیگر در کجا پروگرام تربیه ورزشکاران را درین رشته دارید؟

— من فعلاً در جهننازیم پوهنتون کابل از طرف صبح و ساعت ۵ عصر روزهای شنبه، یکشنبه، چارشنبه در لیسه عالی حبیبیه پروگرام دارم که تقریباً در لیسه حبیبیه شاملین کورس به صد نفر میرسد. — میگویند، این ورزش بسیار خطرناک است، نظرت درین باره چیست؟

— من عقیده دارم، یگانه ورزش که هیچگونه خطری در آن نیست این ورزش است، چه تا حال به ندرت کسانی که درین ورزش است، مواجه کدام صدمه جسمانی شده اند. و اینکه نام این ورزش را «بند» ساخته اند و آنرا خطرناک میخوانند کاملاً ذهنیت نادرست است. و من بحیث یک عضو کمیته بین المللی ورزش «تکواندو» این افواه را رد

مردی با نقاب بقیه

لیو حرفش را تصدیق کرد :
به یقین لولا به تود روغ نمی
گوید .

آنها به هدفی که قبلا تعیین
شده بود نزدیک میشدند . آندوبه
محلی در وسط اشجار میان تپه ها
رسیده بودند . چشمهای لیو به
نبال سه تنه درخت قطع شده به
اثر سقوط صاعقه میکشست . دفعته
آن سه درخت را پیدا کرد .
لیو به رای گفت .

بیا زیر آن درختها بنشین
برایت ماجرا را قصه کنم . امروز دلم
نمی خواهد بیش ازین راه برویم .
پاهای من آبله کرده و قادر به ادامه
سفر نیستم . حتی نمیتوانم یک
قدم بیشتر ازین محل بردارم .
لیو رای را به طرف سه کنده
درخت که به اثر سقوط صاعقه
سوخته بود رهنمای کرد . وقتی
در وسط درختها رسیدند لیو گفت :
اینجا بنشین . اولتر کمی مینوشیم
وسگرت میکشیم تا خستگی ما
رفع شود .

رای روی زمین نشسته سرش
را میان دستهای خود قرار داد . او
بحدی بدبخت جلوه مینمود که
وضع و حثت ناکی بخود گرفته
بود . و غیر از لیو برادی هر کسی
در آنجا می بود دلش بحال رای
میسوخت .

لیو شروع به صحبت کرد :
حقیقت اینست که لولا به راستی
تورا دوست دارد .

پس تو چرا آنهمه حرفهای
دروغ را بمن گفتی ؟ خموش !
گوش بده .

سیس رای رویش را برگستانده
به اطراف نظر انداخت .

لیو پرسید :
صدا از چه بود ؟

تصور میکنم صدای شرفه و
حرکت جسمی را در نزدیکی خود
شنیدم .

احتمال دارد شاخه نازک درختی
شکسته باشد . درینجا خرگوش و
حیوانات وحشی فراوان است .
هزاران نوع حیوان درین جنگلها
زندگی میکنند . بهر حال مخصوصاً

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد .

الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب
مایتلند پیر که مرد موزی است میباید . رای بنت جوان که نزد مایتلند کار

میکند ، به اثر تشویق لولا بسا نسا و پارتمان لوکس به کرایه گرفته می
خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای

ادامه کار او نزد مایتلند . به کدا نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند
دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود . اما

اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود
تحقیقات پولیس هاگن مد یو کلپ هیرون گرفتار میشود . اما هاگن

بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد
بکس های رای که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت

می سپرد در دفتر مرکزی تفتیش مینماید . در اننای تفتیش بمبی در
دفتر پو لیس منفلق میشود و اینک بقیه داستان .

را تبدیل میکنیم و بر میگرددیم .

به شمر . رای بنت اظهار داشت : این
یک فکر بسیار احمقانه نیست ؟

رای چشمهایش را که به تدریج
پیش می آید بر حمت باز کرده فازه

کشید . سه روی سبزه ها دراز
کشیده دستها را زیر سر گذاشته

مجدداً فازه کشید و از رفیقش
پرسید : لیو بمن بگو که این

جذاب بقیه کی هست ؟
لیو برادی باقیمانده مشروب

محتوی بوتل را به روی سبزه ها
ریخته سپس از جایش بلند شد

تا رفیقش را که بتدریج به خواب
میرفت تنها گذاشته از آن محل

دور شود .
لیو بالای رای داد زد : می برخیز

که برویم .
آن دگر هیچ جوابی نداد و لیو

حرفهای خود را تکرار کرد :
شنیدی ؟ گفتم برخیز . رای ناله

کشیده به یک پهلو غلت زد .
همچنانی که دستش را زیر سر

گذاشته بود دگر حرکتی نکرد .
دفعته بدگمانی در مغز لیو برای

ریشه دوانید و از خود پرسید آیا
نتیجه این خواب عمیق به مرگ رای

منتهی نخواهد شد . لیو از در ک
این موضوع رنگ صورت خود را

باخت . همان یک جنگ به اصطلاح
زرگری که بین آندو در حضور

مشتریان با سرخ کافی بود که
اورابه مرگ رای متهم سازند .

لیو فوراً بوتل خالی مشروب را از
جیب خود بیرون آورده در جیب

کرتی رای گذاشت . در همین لحظه
صدای یک شرفه بگوشش رسید .

در لحظه ایکه میخواست از جایش
دور خورده پشت سرش را ببیند

متوجه شد که یک نفر آنجا ایستاده
اورا می بیند . لیو که از تعجب

دهانش باز مانده بود . مات
و بیحرکت بر جایش ایستاد . تا

میخواست دهان باز کرده حرفی
بزند ، بطرفش شلیک شد .

بلمپ .
لیو شعله آتش را دید ولی ناوقت

بود زیرا قبلا گلو له به او اصابت
کرده بود . لیو مجدداً سعی نمود

لیو بیرون آورده اظهار داشت : بده
به من . نخست یک جرعه از آن
نوشید و پس از یک لحظه مکث
باقیمانده گیلان را به یک نفس
نه کشیده ، گیلان خالی را به سوی
همراه خود انداخت .

سوف و یسکی برای من هیچ
طعمی ندارد . تصور میکنم اصلا
میل به نوشیدن و یسکی را از کف
داده ام . و تظاهر خواهد بود که
انسان اصلا با بی میلی بنوشند و نشان
دهد که نوشیدن آن برایش
لذتبخش است .

لیو در جوابش گفت : تصور
نکنم هیچ کسی با ر اول از نوشیدن
ویسکی خوشش بیاید و از طعم
آن توصیف کند . مزه آن شبیه به
باد نجان رومی است . یک طعم
بخصوصی دارد .

لیو در حالیکه حرف می زد از یک
گوشه چشم مراقب رفیق و همراه
خود بود .

و حال از کلاسستر به کجا
می رویم ؟

از کلاسستر به هیچ جا نمی رویم .
در همینجا پیشروی ما ختم می
شود . ما یک روز را در کلاسستر
مانده بعد از آن لباس های خود

فراموش نکن که لولا یک دختر
بسیار باهوش است .

لیو در ختم کلامش بوتل مشروب
را از جیب بیرون آورده کاک آنرا
دور کرد و بوتل را جلو روشنسی
گرفت . لیو تکرار کرد : لولا دختر
باهوشی است . او نمیتواند طور
دگر باشد . من به سلامتی لولا
مشروب رومی نوشم . نی رای ، باید
اولتر تو جام خود را به سلامتی او
برداری .

رای سرخود را تکان داده اظهار
داشت : نی . من به مشروب میل
ندارم .

آند گر خندید برای مردی که
هر شب نسبت به شب پیشتر در
مشروبخوری زیاده روی میکرد اکنون
بسیار مضحک مینماید که بگوید

نمیخواهم . مرا به این حرفهای
تو خنده میگیرد که چون نمیتوانی
یک جرعه و یسکی را تحمل کنی .
و آنهم در شرایطی که من میخواهم

هر دو یما به سلامتی لولا گیلان
های خود را سر بکشیم . حالا
حدس میزنم که تو راستی یک
انسان بیچاره و ناتوانی پیش

نیستی
رای به شدت گیلان را از جنگ



دهان باز کرده حرفی بزند . اما بار دگر بالایش آتش شد . پلمت . لیوبه اثر ضربت کاری مرده بود . قابل قسمت کاری مرده بود .

میله تفنگچه بر داشته به آرا می ویدون کدام عجله به رای که در خواب سیر میکرد نزدیک شدو تفنگچه را درکف دست او گذاشت . سپس به طرف مقتول برگشته جسد بیجان او رابه پهلوی دگر برگرداند و بصورتش دید . آن مرد سه دانه سیگار را از جیبش بیرون آورده یکی را روشن کرد و گوگرد سوخته را با احتیاط تمام در قوتی آن مجدداً جای داد . و دو عدد سیگار باقیمانده را در جیب خود گذاشت . او به سیگار خوب سخت علاقمند بود . مخصوصاً سیگار خوبی که دگران دود میکردند . آن مرد پس از روشن کردن سیگار ش باز هم بدون کدام عجله وبه آرامی از آن محل دور شد . و از همان راهی که آمده بود برگشت . پس ازینکه چهار طرفش را بدقت واری کرد به جاده عمومی قدم گذاشت و خود شرابو تری رساند که در گوشه جاده منتظرش بود .

در بین موتر پشت شیشه های پرده انداخته مرد جوانی نشسته بود که بانگاه های تند و لبهای آویزان خود پیشرویش را میدید . لباس ناجوری به تن داشت و نکتایی نامنظمی به گردنش آویخته بود . این شخص ازاندگر که ما موریت قتل را انجام داده وبرگشته بود پرسید :

- بیل تو این محل را خوب می شناسی ؟

آن مرد با صدای سنگین ومطیعی پاسخ داد : آری قربان . این محل را بنام جبلی گوپس یاد میکنند . تو در همین لحظه يك نفر را به قتل رساندی . تو او رابه ضرب گلوله کشتی . همانگونه که نقشه چنین قتلی را قبلاً در ذهن آماده کرده بودی .

مرد نیمه مجنون با سر اشاره کرد و پاسخ داد :

بلی من او را کستم زیرا از او کینه به دل داشتم .

بقه در چوکی راننده نشسته او را با اشاره سر اجازه نشست داد . جان بنت بی محابا تکان خورده

از خواب بیدار شد . در حالیکه هر خندی حاکی از ندامت برب داشت به شاتر کمره در میان مشتش دید . جان بنت فوراً شروع به جمع کردن سیم اضافی که به شاتر وصل بود نمود تا اینکه به نزدیک کمره عکاسی خود که در وسط بوتاه ها روی پایه نصب کرده بود رسید . پاکمال تعجب در یافت که در حدود ۳۰۰ متر فیلم به اثر فشاری نا خود آگاه او به شاتر پیسوده چرخیده و از کار رفته بود . جان بنت با عصبانیت به سوراخ دله خفک دید . تصادفاً در همان لحظه باز هم خفک پوزش را از سوراخ بیرون آورد و بینست توانست بینی سیاهش را ببیند . بنت مشتش را به طرف خفک بلند کرده حیوان را تهدید کرد و آنگاه شروع نمود به پایان شدن از آن بلندی .

به فاصله کمی دورتر از راه باریک دو مرد را دید که به روی سبزه ها غلتیده بودند هر دوی شان به نظر جان بنت ولکرد های آمدند که خوابشان رپوده بود . جان بنت کمره عکاسی اش را از روی پایه جدا ساخته بر دوش انداخت و در محلی که کرتی خود را زیر سر گذاشته بود برگشت . کرتی اشرا پوشیده ، کمره را سر شانه گذاشت و آهنک باز گشت به دهکده را کرد . اگر درست سر ساعت میر سید میتوانست از ترنی که به لاورنس توك میرفت برای برگشتن استفاده کند . و از آنجا به بات برگردد سپس به کمک ترن سریع السر لندن خود شرابه منزل برساند . بنت در حالیکه سنگینی کمره را روی دوش خود احساس مینمود در اطراف خساره ای که از ناحیه مصرف بیجای فیلم به او عاید شده بود می اندیشید .

اللأ وعده داشت که با گار دون در کلوپ نان بخورد . دیک ۲۰ دقیقه بیشتر از ساعت معین منتظر نشست ولی الک تاخیر خود را توسط تیلفون به دیک اطلاع نداد . درست ۲۵ دقیقه گذشته بود که با عجله تمام پیدا شد . الک به ساعتش نظر انداخته در حالیکه نفسش سوخته بود گفت : بناه به خدا : هیچ باور

نرسید و دیر کنید باعث ناراحتی و پریشانی خاطر من میشود که مبادا اتفاق بدی برایتان پیش آمده باشد . الک در حالیکه با اشاره دوستانه پیشخدمت هتل را فراخواند ، جواب داد : هیچ اتفاق بدی رخ نداده است . ما صرف يك تحقیق در گلا ستر داشتیم . من تصور مینمودم که يك ما جرای دگر بقه ها را کشف کرده ام . اما دونفری که مورد سوطن ما واقع شده بودند

نمی کردم که اینقدر ناوقت شده باشد . آنها به اتاق نانخوری رفتند بظر الک آمد که ترتیبات شانسار آنجا به کلیسا شباهت داشت . فضای شکوهمند و مشتر یان آنجا که باوقار ، آرام نشسته صرف غذا میکردند مایه تعجب الک شده بود . دیک گار دون پرسید : چه چیز باعث شد که در آمدن اینقدر تاخیر کنید ؟ البته من از دیر آمدن شما شاکا کی نیستم ولی هر وقتی سر وعده

کمیدین های معروف

این دو هنر پیشه کمیک که از معروفترین یا ران سینما بی اند در همه فلم های خودبه زان مسهای اصلی خویش ظاهر شده اند شهرت آنها بقدری زیاد است که حتی اگر فلمی از آنها را ندیده باشید بازهم بطور حتم فلم وچهره شان براسای شما آشنا است اگر آنها را شناختید نام خودشان و اسم يك فلم مشتركشان را برای ما بنویسید!



کمی از نجوم



در کلیشه فوق سیمبول چهارسیاره را نقش کرده ایم آیا نام این سیارات را بغناظر می آورید اگر مو فسق شدید برای شرکت در قرعه کشی کافی است که اسم سه سیاره را برای ما بنویسید!

کدام شهر؟

این تصویر گوشه ای از يك شهر نسبتاً بزرگ ارو با بی را نشان میدهد و علاوه بحیث سیمبول آن شهر شناخته شده است، شهر مذکور بیش از يك ملیون جمعیت دارد و مرکز حکومت يك کشور بی طرف است که در دامنه آلپ واقع شده است، با این نشانی ها اگر بشناختن شهر مذکور موفق شدید برای ما هم بنویسید!



پاسخ سوالات شماره پنجم

- ۱- جواب این اشخاص کیستند :
توماس ادیسون امریکایی و
کالیله ایتالیایی، ضمناً سال تولد
کالیله ۱۵۶۴ است که اشتباها ۱۵۴۶ چاپ شده است.
- ۲- پاسخ کتابها و نویسندگان :

- ۱- ابو الحسن علی ابن عثمان عجوبری غزنوی - ۲ محمد ابن منور
- ۳- ابو الفضل محمد ابن حسین بیهقی - ۴- ابو جعفر محمد ابن جریر
- طبری - ۵- ابو المعالی نصر الله ابن محمد ابن عبد الحمید منشی
- غزنوی - ۶- احمد صابر رو ستا باختری - ۷- عبدالحسین تو فیق
- ۸- اسد الله حبیب.

قطعاتی از همین شماره

بریده ها بیرون که در کلیشه ملاحظه می فرمایید از صفحات همین شماره مجله جدا شده است که اگر قنری حوصله بخروج دهید حتماً شماره صفحه و یا مضمون مربوط آنرا پیدا کرده میتوانید، در آن صورت شماره چهار صفحه مجله را برای ما تحریر نمایید.



منیچه ای رسه او را اوله میکنه
منیامور حفاظت یک سند میشود. اما
در بطور اسرار آمیزی به سر هفت میروند

زنگ تفریح

کشف اعداد مخفی

به دوست خود بگویید عددی را بدون اینکه برای شما بگو ید، در نظر وخیال خود بگیرد، آنگاه از او بخواهید تا عدد مزبور را بر سه تقسیم نموده، فقط با قیمانده را به شما بگو ید. اگر باقیمانده يك باشد هفتاد عدد واگر دو باشد سی و پنج عدد در حافظه خون بگیرید.

سپس از او بخواهید تا همان عدد شما برای هر يك عدد دوازده در نظر بگیرد وبعندو که سابقاً بحافظه را بشما بگو ید، جوابش هرچه باشد شما برای هر عدد که سابقاً بحافظه سپرده اید بیفزایید. بارسوم از او بخواهید تا عدد مذکور را بر هفت

تقسیم کند و باقیمانده را برای شما بگو ید. هرچه باقیمانده باشد شما بمقابل هر يك عدد آن ۱۵ در نظر بگیرید بالاخره همه را جمع کنید و از مجموع ۱۵- عدد(اگر بزرگتر از ۱۰۵ باشد) کم کنید. هر چه بماند همان عددیست که دوست شما در حافظه خود تصور آنرا نگاه داشته است.

در شماره های گذشته خواندید :

پسری بار فیش «جان گلوه» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش را میبازد. «جان گلوه» که همیشه او را در هر جا که میبازد، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر نروتمندی بنام «فیلمین» را که از مدتها پیش است و تحت تدابیر میبازد میدهد و میخواهد که ر فیش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه میکند که هر چه زودتر آن دختر را ببیند. يك روزدا کتبه «فیلمین» مشوره میدهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند. و اینك دنباله داستان:

بخاطر ثروت



چنانکه از آن است حالت است
این رسیده که او را از جوانی
آگاه سازد.



رو به روی او در منزل با کلمه
برای شکر و شکر آورده ام



زناک به او نزدیک شده و او را در آغوش میگیرد.
زناک به خواست مکنم نباید را از مادر ببری... من از
تبهانی ریج می برم.

من هم پیش از آشنایی با شما از تبهانی ریج می برم.



خیلی خوب بالاخره به صورت خود رسیدی.



من با بیست و پنج هزار تومان
ثروت در ارزش زیاده دارد. برف
با تقدیم احترام به زناک.



از آنطرف تلفون
بیا... آنجا رفتار ما باش... میخوام ناموزم با تو حرفی



داین اشقا تلفون او بار برتر زت سزند
می... تو حسنی؟ می چند تبه بیشتر منم آید... برات تبریک میام



او در آنجا میاید، داین ترتیب دستر ادر ا میگویم دسترا
بجاده است میرت نام

بدون ایند تکلیفی متوجه کی شدی که نمی میگویم



ما سکت روی لوره... آنجا حاضر خواهیم شد... می... جانا که از کجی
جدا شدیم... میخوام من منتظر تو خواهم بود... با من خدا



بزرگ... میگوید: «ا یا درم من ترس دارم»

انظور ارا بخود قد ندو... شیدلنی
ما را ببینید

صی! کسی ما را نبیند! آخر تو ما مردم هستی...



من میخوام دسترا تنها بگذارم... میترسم که غمزه لوی جهورا
توجه میگیری؟

117

«واگو»، کار میکرد، وی به مدرسه در مکسیکو نامه می نوشت و برای یک ماه رخصتی گرفت. لازم بود که پس از سی روز دوباره به مدرسه برگردم، ولی من این کار را نکردم. رفتم و در نیروی دریایی نام نویسی کردم. نخست کوشیدم شامل نیروی زمینی شوم. مرا به دالاس با آشنین برای معاینه بدنی فرستادند. تمام معاینات را موافقانه سپری کردم. تنها گفتند که چشمهایم نقص دارد. بار دیگر به نیروی دریایی نام نویسی کردم. مرا به هوستون برای معاینات بدنی فرستادند. پذیرفته شد. آنگاه برای فرا گرفتن جمع نظام به سان دیگو روانه ام کردند. در سان دیگو شبی به جرم استمناء کیفرم دادند و نزد قوماندان بردند. اگر چه این اتهام را رد کردم و آن را به کسی دیگر نسبت دادم، با اینهمه به خاطر این جرم مرا مدت بیشتری در سان دیگو نگهداشتند.

بازداشت ششم

در سال ۱۹۵۱، بیست و سه ساله بودم. فکر میکردم در همین زمان بود که در واژه زندان ابد به رویم باز شد. پیش ازین هیچگونه سابقه جنایی نداشتم.

در همین سال بود که مرخصی گرفتم و با کشتی به اضلاع متحده برگشتم. درین مرخصی خواستم از مدرسه دولتی مکسیکو دیدن کنم. ولی این بار در اتاقهای مدرسه نخواهیدم بلکه در زندان شهر به سر بردم. آنروز به یک میخانه آن شهر رفتم در آنجا سه تا دختر را ملاقات کردم که شانزده یا هزده سال داشتند. مقداری باهم نوشیدیم. در همین هنگام سه پسر تازه جوان فرستاده رسیدند و باهم به زد و خورد پرداختند. من درین زد و خورد دست نداشتم ولی در بیرون میخانه پولیسی در انتظار بود و وقتی شنید که من در باره زد و خورد صحبت میکنم، به جرم مست بودن بازداشتم کرد. مرا به موتر انداخت و موتر حرکت کرد در راه ناگهان در واژه موتر را باز کردم و خودم را به بیرون انداختم. ولی یک موتر گشتی پولیس به دنبال ما بود. آنان دستگیرم کردند و دیدند که مست هستم. مرا به موتر خودشان انداختند و به زندان بردند. روز دیگر ده دالر جریمه پرداختم و از زندان رها شدم. بعد ها به سان فران سیسکورفتم

مرا به لانگ بیچ فرستادند. در آنجا باری اندکی زیاد خوابیدم و پنج دقیقه ناوقت تر برای تعلیم صبحانه حاضر شدم.

مرا به خاطر این کار نزد قوماندان فرستادند. وی به سوانج من نگاه انداخت و گفت که از نیروی دریایی اخراج میکند. چشمهایم پر از اشک شد و گفتم که نیروی دریایی را بسیار دوست دارم. ولی به هر صورت وی از خدمت بیرونم کرد. یو نیفورم را ازم گرفتند. ولی من یو نیفورم دیگری داشتم. این یو نیفورم را پوشیدم و پیاده به سوی تکساس به راه افتادم. در راه موتر هارادست میدانم تا مرا بردارند. در راه به عده زیادی از آدمهای خوب و دلچسپ برخورد کردم که مرا با خودشان میبردند.

زندادان تکساس

بیکاری

در راه به زن جوانی برخورد کردم که در حدود بیست سال داشت. وی مرا به موترش سوار کرد. کودکانش نیز با او بودند. جایی برای صرف چاشت توقف کردیم. من اصرار کردم که برایم ساندو و بیچ بخرم، ولی او با اصرار خاست که غذا را همراه آنان بخورم از خوراک آنان خوردم. زن جوان مرا تا آریزونا برد. خودش به خانه رفت و من شب را در جایی سپری کردم. فردا باز هم سر سرک ایستادم و موترها بی را که میگذاشتند، دستم را به دختر جوانی در حوالی خانه اش بازی میکرد. سگش عوعو را به راه انداخته بود. در همین هنگام پیر مردی جلو خانه او توقف کرد. دختر جوان به من چیزی نگفت ولی به پیر مرد سفارش کرد که مرا با خودش بر دارد پیر مرد از موتر پیاده شد و بسوی من آمد. من به پیر مرد گفتم که نمیخواهم با او بروم، اما دیدم دختر جوان از حوالی خودش اشاره میکند و از من میخواهد که با پیر مرد

بروم. سوار شدم و موتر به راه افتاد. رفتیم و رفتیم تا خانه، دختر جوان و سگش از نظر نا پدید شدند. ولی من پشت سر هم به عقب مینگریستم و به خودم میگفتم که چه آدم احمقی هستم. غالباً وقتی جای را ترک میکنم قسمت از وجود خودم را با کسان میگذارم که شاید حتی یک آنان را دیده باشم. وضع غصه آور است: آدم به دست می آورد و میبازد. وقتی به واگو رسیدم، با پدر و مادرم زندگی میکردم. چند ماه سپری شد. زمستان فرا رسید و من کاری پیدا نتوانستم کرد. بدینصورت واگو را ترک گفتم و به فورت ورت رفتم.

درین شهر به سینمای لایبرتی

رفتم تا فلمی را تماشا کنم. در سینما تازه جوانی را ملاقات کردم که کنیت سوینی نام داشت. این تازه جوان رفت و پولیسی را به سینما آورد. من هنوز سرگرم تماشای فلم بودم. پولیسی مرا دستگیر کرد و به زندان انداخت. در حالی که کنیت سوینی در سینما باقی ماند.

بعد سرو کارم به محکمه افتاد. خارتوال منطقه استوارت هلمن نام داشت. قاضی که در رای یک دست بود - به نظرم در گذشته در نیروی دریایی کار میکرد - دیو مک گسی نامیده میشد. و نام سر مامور پولیس «سلی مونگو مری» بود.

روزنامه استار تیلگرام به من جاسپید. حالا که به عقب مینگریم، میفهمم که با خواندن همین روزنامه بود که این احساس در من پیدا شد تا آلت تناسلی خودم را قطع کنم. سر انجام به مرگ محکوم شدم. پس از این حکم تخفیف پیدا کرد و به حبس ابد مبدل شد. اکنون ناگزیرم عمری را در زندان تکساس به سر ببرم. از پشت میله های زندان به بیرون نظر اندازم و با خودم

بگویم که نمیتوانستم برنده باشم. در ماه سپتمبر سال ۱۹۷۰ نمایشگاهی از نقاشیهای بیلی جیورج مک کیون در هوستون را پس بر گزار شد. زندانی نکو نبخت این پیام را برای تماشاگران کارهای خود فرستاده بود:

با شنیدن گان عزیز و محترم «تکساس»، از فضای کوچکی که سلول نام دارد، کارهایی به شما پیشکش می شود که بیانگر احساسات است. احساسات من برای شما. از قلب و دماغ من به قلب و دماغ شما. امید من برای شیوه بهتر موجودیت در پره گرافهای بعدی نمودار میشود.

خانمها و آقایان - البته محترم، من «بیلی مک کیون»، زندانی شماره ۱۲۲۰۵۴، که نقاشیها و طرحهایش درین نمایشگاه، در شهر محترم هوستون و به کمک دوستی به نام دانی لاین به نمایش گذاشته شده است، به خاطر این دوست و مهربانانهای او به آدمهای نکو نبخت و آنانی که در زندگیشان راهشان را کم کرده اند و خودشان را تنها دیوانه و فراموش شده احساس میکنند، من داوطلبانه و با فروتن اعتراف میکنم واقعا جرم تجاوز را بر یک زن در فورت ورت مرتکب شدم. وقتی این جرم را مرتکب شدم، ساعت یازده شب سوم فبروری سال ۱۹۵۰ بود و من سخت مست بودم.

در نتیجه، از آنروز بعد همواره زیر فشار بوده ام. درین مدت معانی دو کلمه احساس و عاطفه را خوب فهمیده ام. حالا اگر روزی با ازین گورستان به بیرون نهم، پهلوهای بسیار غصه ناک درون آدمی را نشان خواهم داد.

وقتی به عقب مینگریم و به آنچه که از دست داده ام، میاندیشم، کلمه های معروف و نیستون چرچل به خاطر می آید: چیزی ندارم که پیشکش کنم، بغیر از خون، رنج و اشک.

بدینصورت، آنچه من به هنر پیشکش میتوانم کرد احساسات نیست که در زندگیم به من رخ نموده است. من میدانم که بیشتر از یک صد و سی پوند وزن ندارم و از نگاه جنسی ناتوانم. میدانم که دندانهایم فرو و

زندانیان تکساس

ریخته و بر سرم فقط چند تار موی باقیمانده است. میدانم که روزبه روز پیر تر میشوم، فر سوده تر میشوم، غمگین تر میشوم. نمیفهمم چه مدت دیگری، چند روز، چند هفته، چند ماه و چند سال دیگر زنده خواهم ماند.

اکنون میگویم که اگر حالا، بعد از بیست سال، به فکر مقامات مسئول این ایالت خطور کند که محکومی را رها سازند، صدقانه میگویم که ازین ایالت خواهد رفت و هرگز به آن بر نخواهم گشت. هرگز نمیگویم که این ایالت زادگاه من است. من به این ایالت و باشندگان آن علاقه بی احساس نمیکنم.

من کاپو سهای ناخوش آیندی از مرگ درین سلول داشتم اما و حالا دعا میکنم که مرا آزاد سازند و به نیو مکزیکو بفرستند تا کار کوچکی به دست آرم و خوشه های خشم را از ذهن خودم دور سازم.

بدینصورت، در پایان، من یعنی بیلی جیورج مک کیون، در پشت دیوارهای خاکستری زندان، قبلا میدانم، و میدانم که واکنش شما در مقابل کارهای هنری من چیست، و بالاتر از همه بدون تکنیکهای پیچیده من متأثر از آنم که مردم با کمک به یک نگو نبخت و زانده شده بی چون من، بهم پیوستن خوشحالی را بی وجود ندارد (از هم گسیختگی جملات را لطفا با نقاشی این زندانی از درون زندان مقایسه کنید. مترجم) با اینهمه، چنانکه در یک گوشه و ستان زیر زمین، استکلتی به استکلت دیگر گفت من در حال حاضر در شرایطی نیستم که در برابر کارهای هنری واکنشی نشان بدهم. آنچه من میدانم این است که خوبی به کسانی میرسد که جوی از خوبی دارند. این کلمه ها به شما تقدیم باد: وقتی برای جنایت وقتی برای کیفر شکنجه، اشک و غم. وقتی برای کار، ولی نه برای تفریح و بازی، سر انجام و وقت برای لحظه سر نهادن و مردن و از طرف بیلی جیورج مک کیون خدا حافظ

احترام، بیلی جیورج مک کیون

از مرگ درین سلول داشتم اما و حالا دعا میکنم که مرا آزاد سازند و به نیو مکزیکو بفرستند تا کار کوچکی به دست آرم و خوشه های خشم را از ذهن خودم دور سازم.

بدینصورت، در پایان، من یعنی بیلی جیورج مک کیون، در پشت دیوارهای خاکستری زندان، قبلا میدانم، و میدانم که واکنش شما در مقابل کارهای هنری من چیست، و بالاتر از همه بدون تکنیکهای پیچیده من متأثر از آنم که مردم با کمک به یک نگو نبخت و زانده شده بی چون من، بهم پیوستن خوشحالی را بی وجود ندارد (از هم گسیختگی جملات را لطفا با نقاشی این زندانی از درون زندان مقایسه کنید. مترجم) با اینهمه، چنانکه در یک گوشه و ستان زیر زمین، استکلتی به استکلت دیگر گفت من در حال حاضر در شرایطی نیستم که در برابر کارهای هنری واکنشی نشان بدهم. آنچه من میدانم این است که خوبی به کسانی میرسد که جوی از خوبی دارند. این کلمه ها به شما تقدیم باد: وقتی برای جنایت وقتی برای کیفر شکنجه، اشک و غم. وقتی برای کار، ولی نه برای تفریح و بازی، سر انجام و وقت برای لحظه سر نهادن و مردن و از طرف بیلی جیورج مک کیون خدا حافظ

(پایان)

شماره ۱۰

طفل شما صحت مند...

وجود کودک بصورت طبیعی رشد نکرده علاوه بر آن و بی اعتنائی به وضع طفل باعث بروز نا را حتی های روحی و جسمی برای کودک میگردد. چون وقتی کودک بر وی زمین نشست مخصوصا ن جا نیکه اطرافش مملو از خاک و گل باشد کودک تلاش میکند که برای از ضاء کردن و جو دش برای سیر شدن و رفع گر سنگی دست به گل و خاک دراز کند و آنرا بخورد. البته با توجه مادر خوب این عمل هرگز به کودک دیده نمیشود ما در یاد پداند که طفل اش به چیزی نیاز دارد.

آغوش گرم ما در یگانه راه درد علاج ناپذیر روحی و عقده های کودک است.

غذای صحیح دادن به وقت معینه شستشوی کودک هفته دو یا سه مرتبه لازمی به نظر میرسد طوری که از تجارب روز مراه مشا هده شده که طفل و قتی سالم و صحت مند می باشد که نیاز های جسمی و روانی آن بصورت طبیعی بر آورده گردد.

طفل چرا الجوج و سرکش بار می آید؟ طفل چرا بها نه طلب میشود؟ طفل چرا بصورت سالم نشو و نما نمی کند، طفل چرا به کار های دست میزند که مادر اصلا انتظار آنرا ندارد.

جواب این پرسش ها را میتواند خود مادر بدهد. ما در نیکه به صحت طفل اش به وجود کو دکش علاقه نشان نمیدهد و با بی پرسی و ای و چشم پوشی به همه چیزهای جسمی و روانی کودک پشت پا میزند طفل وقتی خود را خوشبخت و عادی از کمبود های زندگی احساس میکند که مشبوع از همه این نیازها باشد نیاز های که هر زمان و هر لحظه عمیق تر و وسیع تر میگردد.

شما خودتان

و علاوه بر آن مردان محترم باید متوجه باشند که چار سبب اول سرویس مخصوص خانم ها ست، هر قدر فشار ترافیک زیاد گردید در وسط زنجیری انداخته شد با آنها بعضی از آن ها از آن طرف زنجیر

قره تاش

چندین قهچین محکمی به اسپش وارد اجتماع برعیت زورمندان گشت . شیرین و قره تاش تمام آنروز را درگیر و دار بودند . درگیر و دار و مبارزه خصمانه و بی امان بخاطر پیروزی بر پرورشگران قسوی هیکل دویاو چارپا . شیرین بانبرد های آتشین ویکه نازی بی آنروزش با همکاری قره تاش سالخورده و زرتک بارها موساله را به دایره حلال رسانید و تعایف زیادی را نصیب گشت، پول نقد، چین، چیلک، دوسه عدلنگی . . . با وجود آن چه اندازه زیاد عمیقانه حسرت خوردند و تماشاچیان بی شماری با فرستادن شادباش و تحسین دقیقانه انگشت حیرت میزدند . .

در آنروز ابرالود که باد تند و خشم آکین ساده ولی کمی سرد می وزید، چهار، پنج

پروفیسر برنارد

فرصت پیدا میکنند. و آن عبارت از نو یسنده گی میباشند. او درین روزهای آخر موفق به اكمال دو مین کتاب رو مان خود بنام «ناخواستہ» شده است.

جراح معروف بالحن موزیانه می میگوید: شاید بالاخره بتوانم با نوشته هایم جا یزه توبل را در ادبیات برابم. برای فعلا لیتهای مسلکی و طبی خود علی رغم انتظارات زیاد تاکنون موفق به دریافت جایزه توبل نشده است.

اگر میخواهید...

در قسمت ورزش و رژیم غذایی باید بگویم که برای سلامتی صحت ادمان قبل از چای صبح و خوردن غذا های سالم که برای و جو ضرر نداشته باشد خیلی ضرور است و اگر میخواهید که از وزن طبیعی بیشتر چاق نشوید از غذا های استفاده نکنید که بر وزن تان بیشتر بیافزاید و باعث بلند بردن وزن تان از حد طبیعی گردد.

انجمن



مسئول مدیر:

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تلفون: ۳۶۸۴۹

کور تلفون ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داستراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴۵۲۴

دیوی کبسی بیه ۱۳ افغانی

به کابل کبسی ۱۵۰۰ افغانی

تلفون: مدیریت توزیع و شکایات

۳۶۸۵۴

داستان دودل

بخاک نسپارید، بخاک نسپارید که مودن زنده است... استاد تنبور ساز به بها با نی میگوید:

پسرك بیچاره، آنها را چنان درست میداشت که... پسرك باز هم صدا میکند.

قلب مودن درین گل نهفته است! نگاه کنید، گل ذره ای هم پزمرده نشده، شاداب و پرطراوت است. او این گل را هنگام و داغ به کامدی تقدیم کرده بود. او را د فن نکنید! قطعا د فن نکنید مودن زنده است، حالا او بر میخیزد و برای ما سرود می خواند! و کامدی میرقصد!..

آتوپ چتر اندو هکین و محزون میگوید:

طفلك، سلامت حواس خود را باخته است. گناه او نیز بر گردن من است.

دفعتا صدای طوطی بلند میشود:

نخیر، پسرك حرف راستین را میگوید.

کسی متوجه نمی شود که او چگونه و از کجا آمده، بر سبویی که نزدیک کامدی و مودن قرار داشت، نشسته است. طوطی با همان آواز مخصوص خود ادامه داد:

این، خواب مرگ نیست... خوابی به گونه دیگر است. این خواب دیگر است. آنها را فقط تنبور سحر آمیز میتواند بیدار سازد و پس پسرك تنبوری را که در دست دارد، به بها بانی تقدیم میکنند:

اینک تنبور!

بها بانی تنبور را بدست گرفته سوی مردم می بیند و آنرا به آتوپ چتر تقدیم مینماید:

آنها را تو بیدار کن!

آتوپ چتر تنبور را بدست می گیرد. اما همینکه میخواهد انگشت خود را روی تارها بداند، متوقف مینماید و بطرف پسرك نگاه میکند.

آنها را تو بیدار کن، چونکه دلی پاك و بی آلایش در سینه داری! تنبور را به پسرك تقدیم مینماید.

میدان بر از آدمها ست و شور و هلهله از هر طرف بر می خیزد. همینکه پسرك انگشتان خود را

باتارهای تنبور آشنا میسازد، شور و فریاد فرو کش می کند.

پسرك می نوازد. کامدی و مودن روی فرش همانطور بی حرکت خفته اند. بها بانی، آتوپ چتر، سازندگان و عموم مردم، دستخوش امید و هیجان و تشویق، به کامدی و مودن چشم دوخته اند.

مودن آهسته چشم میکشاید و کامدی را می بیند، او نیز چشم باز می کند.

پسرك با تنبور، آهنگی موزون و دلنشین می نوازد.

مودن نفسی عمیق میکشد.

کامدی نیز نفس میکشد. آنها داستان خود را سوی هم دراز کرده، یکی بعد دیگر از جا بر میخیزند. آنها نمی توانند چشمان گرسنه سعادتبار خویش را از روی هم بردارند. مودن آهسته میگوید:

«کامدی! اما صدایش در تحت تاثیر صدای تنبور محو میگردد و بگوش نمی رسد.

کامدی نیز با نوك لبان خود «مودن!» میگوید.

مودن تنبور را از دست پسرك گرفته آهنگی چند با آن می نوازد و سپس انگشتان خویش را از تارها جدا ساخته میسراید:

«سوی من باز آ عزیز دل که خواهد جان ترا»

«چهره بکشا تا ببیند دیده گریان ترا»

کامدی در حضور دلدار محبوب خویش که بخاطر او میسراید، رقصی بغایت ماهرانه اجرا میکند، و چنان پیچ و تاب میخورد که نمیتوان از عهده و صفش بدر آمد.

مودن میسراید:

«ای غزل مشکبو باز آ که در هامون ودشت»

«همچو صر صر جسته ام، حیران و سرگردان ترا»

کامدی میرقصد. در اطراف او مردم سعادت مند برقص و پایکو بی می پردازند. نوازندگان تارهای خود را بنوا در می آورند، نینوازان بر نی ها می دمند. سا زنده لاغر اندام و سازنده کو تاه قد نیز در

آنجا حضور دارند. سرود و آهنگ بار دیگر زنده شده از تارهای ساز بیرون میجهد و در فضای وسیع طنین انداز میگردد.

مودن میسراید:

«از کمال ضعف گردیدم نهان از چشم خلق»

«تابینم ای پری، از دیده ها»

پنهان ترا»

کامدی میرقصد. هر ذمبان سعادت مند نیز در اطراف وی میرقصد. این رقص غرور آمیز شگفت انگیز با ظنطنه و شکوه عجیبی اجرا میشود، تمام آهنگهای زندگی از آن بگوش میرسد.

طوطی پرواز کنان می آید و بر پیشتاق سرای می نشیند. او از همانجا، از نقطه بلند سرخویش

را دور داده، با چشمان زرد خود رقص و پایکو بی مردم را تماشا میکند.

گروه سا زنده گان وارد میدان میشوند. طوطی چون هیکلنی بیجان بنظر میرسد و آهسته آهسته از چشمها دور گردیده رو به خردی میروزد و بالاخره بشکل مینا توری که روی صفحه کتاب کشیده باشند، جلوه گر میشود.

آخرین صفحه کتاب خطی کهن باز میگردد و در پایان حروف عربی که با نگاره های رنگا رنگ و نقشه های کار شده با حل طلا و نقره پیراسته شده، آخرین سطرها بنظر میرسند:

«ما جزای و قسای دلشدگان:»

«یافت افسانه دو دل پایا ن.»

(انجام)

(د ۱۹۵ مخ پاتی)

یوه خطر نا که جگره

ناروغی، پول سرخویری پولی رازراز برسر طان ناروغی اورد زره سکتی د دغه ناپیژندل شوی جگری وژل او له منخه وپل نه دی؟

آیا ناپیژندل شوی روحی ناراهی سرگر دانی، خواشینی اوله ژوندانه خخته نه رضایت چه به تیره بیا په آرامو دلو کبسی شته، دپاکی هواژنه تنفس اود طبیعی غذا دته خوړلو او داوسیدو دبنه خای دشتوالی نتیجه نه ده؟ آیا په کرنه اود چنبلو په اوبو کبسی دغو کیمیاوی مواد موجودیت اود بنارونو په فضا کبسی دغو پولو زهر لرونکو گازونو وجود موثر ته دروغتیا او نیکمرغی او آرامی وخت راکوی؟

یوازی دلندن په بنار کبسی هر کال لروډیر څلور زره تنه نسپری د ناروغیو له امله مری. آیا دابه هوا کبسی دزهر و موجودیت نتیجه نه ده چه خلکو سپری له کاره اچوی؟

بنکاره خبره ده چه دغه وحشتناکه جگره ناخاپه بشر له منخه نه پری بلکه ورو ورو بی مسموم، نا توان، ناروغ او کمزوری کوی او ناخاپه دنپری ډیره لویه فاجعه منخ ته راوړی همدا اوس اوس ددغی جهانی تراژیدی نیمی په ټوله نپری په تیره بیا په متمدنو او صنعتی هیوادو کبسی را څرگندی شویدی. آیا ممکنه ده چه ددغی جگری مخنیوی وشي؟

دوه کاله پخوا دملگرو ملتو دمو سسی د ۱۳۰ هیوادو نماینده گانو د ستهکلم په بنار کبسی سره را غونډ شول چه دغه نالیدل شوی جگری دڅنډولو دپاره دسولی خبری شروع کړی ترڅو وکولای شي ددغی فاجعی مخنیوی وکاندی. خوباید وویل شي چه ټولو هڅو او هلو ځلو سره سره څومره چه بنیای پر مختگ بی ونه کړځکه چه ډیر وروسته بی خانونه بنورولی و. اوس اوس پنځوس کاله کبیری چه داوسیدو دمحیط ککړتیا، دغذایی موادو کموالی اود نفو سو انفجار شروع شوی اود دغو خطرناکو سیلاژونو په مخنیوی لږ څه وروسته پیل شویدی. ورو سته بیا څرگنده نشوه چه ځمکی په کره کبی داوسیدو دمحیط دبنه کولو دپاره د دغی جرگی اقدام څه او آیا دنپری ټول هیوادونه اوو لسونه بده پوهی له منخه ددغی جگری دوزونکو عواملو سره مبارزه وکړی؟ سره ډیری چه خطر ورو ورو راځی، ټول بی پروایی کوی ترهغی ورځی پوزی چه کار له کاره تیرشی اود ځمکی دکری مرگ راور سپری.

ددی دپاره چه تاسی څومره چه بنیای ددغه خطر احساس وکولای شي په دغه څپرنه کبسی ددغی جگری ددری واره عواملو ماهیت بیا نوو:

(پاتی په ۶۱ مخی)

مردی بانقاب بچه

هیچکدام علامه بچه و خالوبی نداشتند. موضوع در اطراف چه کسی دور میزند؟

یکی از آن دو فنان نام دارد همین نفر گذشته هم شده است. پای جنایت در میان است؟

الک در حالیکه خودش را کمی به پیش خم مینمود پاسخ داد: تصور میکنم آری. وقتی او را در ایبلی گویس پیدا کردند، به احتمال قوی پیش از رسیدن پولیس مرده بود. نفر دومی را توقیف کرده اند. او با سرحد بخودی مشروب خریده بود. برای معلوم آندو در لاور ستوک به بارشیر سرخ میروند و در آنجا این شان گفتگوی در گرفته متعاقباً به زود خورد مبدل می شود. در بار شیر سرخ بی نظمی ایجاد میشود و پولیس مداخله میکند. وقتی پولیس سر میرسد که آندو از بار بیرون میرفته باشند.

فورا به پولیس قصبه بعدی که در سر راه آنها میباشد تلفون میشود و از پولیس محل خواهش میشود که از نزدیک مراقب احوال ایشان باشد. اما آندو نفر بهیچوجه به دهکده نمی روند. از همین سبب یک پولیس با یسکل سوار به تعقیب آنها می برآید. اتفاقاً در همان نواحی چند سرقت کوچک هم صورت گرفته میباشد. کار ترقاتل است. او را توقیف کرده اند و هم اکنون در زندان به سر می برد.

در کدام زندان؟

در زندان گلاستر. قضیه بسیار ساده است و پولیس گلاستر با کار دانی پیرامون این حادثه اظهار نظر میکند. راپوریکه به اداره مرکزی پولیس داده اند قضیه را بسیار ساده مطرح میسازد. اما هرچه باشد باز هم یک جنایت صورت گرفته است، که علی رغم ساده گئی آن در سطح بالاتر از فهم یک پولیس محلی قرار دارد.

لبهای دیک رویهم فشرده شده گفت: مخصوصاً در چنین موقعی که پولیس محلی نسبت به روشن و فهم ما در کشف قضایا خرده گیری می کند و مطالب زننده را راپور میدهد، ما نباید دست به اقدام دامنه دار بزنیم و فعالیت وسیعی

چشم دیدن از کجاشد

میکویند همیشه بنام جی کوچک یاد میشد تا اینکه جنفیر تو لد گردید و این نام مخفف جی کوچک را از پدرش به ارث برد. معذرت میخواهم سپس هو بارد دکمه ایرا فشار داده در دیکتا فون روی میزش باسکرتز اتاق انتظار تماس گرفته خطا ب به اوگفت: سالی پسر م را به درون بفرستید.

وینلی اظهار داشت: تمام آنچه مامی توانیم در قدم اول بشما بگوییم همین عسا بود. ما اکنون بدینا ل یک مرد جوان دارای تحصلات متوسط می گردیم.

این جوان مرد بیست بی ساخت. اما سر سعی شود اسراوی را که در گوشه قلبش پنهان کردن میخواهد بدست خوا هم آورد طوریکه قبلا بعضی تان رسا نید م نویسنده نامه مرد سریع العملی است و زود حا ات آرایش را ازگف داده د چار نا راحتی و - عصبانیت خاطر میشو د.

هوبار دیک قوتی طلا بی را باز کرده از بین آندو تابلیت را بر داشته به دهان خود

انداخت و بدنیال حر فهای و وینلی گفت: شما یک خصوصیت دیگر نو یسنده نامه را فراموش کرده اید. او خواسته است مبلغ یکصد هزار دالر را بانهایت بی شرمی به جنگ آورد. طوریکه از متن نامه استنباط می شود، تصور میکند که از راه مشروع و عمل شرافتمندانه به آن میرسد.

وینلی بصورت پیر مرد خیره نگر بست و متوجه شد که صورت هو بارد در لحظت اخیر سخت تر ازچین وشیار شده بود وینلی دفعتاً از هو بارد سوال کرد: شما کسی را می شناسید که به این صفات متصف باشد؟ در همین لحظه د روازه اتاق د فتر هو بارد بنزد ویکمرد جوان وارد گردید این مرد جوان بایک دستمال سفید عرق را ازسرو صورت خود پاک میکرد.

هوبار دتمجج کتا ن گفت: آقبا ن این پسر منست.

وقتی هردو پونیش - وار موترشان شده حرکت کردن میکل ناتش اظهار داشت: (بعضی اوقات وظیفه یو لیس را چنان می یابم که استغرا نم می آید در لحظه اول می اند بشیرم که پسر آقای هو بارد از شنیدن حرفهای پدرش که او را نویسنده نامه تهدید می کرد معرفی میکرد، ضعف کرده به زمین خود غلتید. اما او مثل یک کودک کنای کر بسته را گذاشت.

وینلی زیر لب اظهار داشت: او هم طفل است یک طفل بابتلونی باه در از میکل ناتش حرف وینلی را قطع کرد: اما یک بچه مقبول بهیچوجه.

زیرا او می خواست از پدرش با استفاد از طریق فشار و توتوشن نامه تهدید آید. پول بچنگ آورد. درین راه حتی حاضر شده بود فرزند خودش را هم بتراشد و آن طفل بیگناه را بوختو دیوا نگی بکشا ند.

وینلی پاسخی نداد از کلکین مو ترلختی بیرون را دیده سپس رویش را بطرف میکل ناتش بر گرداند و با نگاه افسردگی اظهار کرد: شما میدانید که اصلاً کشید گئی من با همسر از کجا شروع شد؟ من دیروز نام متوجه نشدم که پیراهن خواب جدید پوشیده بود.

وینلی آهی سوزنا کمی از جگر برآورده به حرفها بشا دا مه داد: آبا گناه من چیست که برای درک جزئیات چشم دیدن ندارم.

که در شروع سطور حروف و کلمات به فاصله های معین و متعادلی نوشته شده در حالیکه در قسمت اخیر مجلات وسط سطور این فاصله ها رعایت نشده و بسبب آن نزدیک بهم دیده می شود. نویسنده مردی است که نقشه های بلند بالا بی دسر می پروراند اما این نقشه ها زود از آن بسالا سقوط میکند و ساختن نقشه های تازه و با انرژی زیاد شروع مینماید اما این نقشه ها هم به مرحله اجرا نرسیده نقش بر آب می شود.

وینلی برایش سگرت دیگری روشن کرد: بهر حال میتوان از تمام تشریحات چنین نتیجه گرفت: این شخص که در تجسس او هستیم به احتمال قوی یک پسر جوان باید باشد. و من باشما موافقم که این پسر بچه احمق شما را خوب می شناسد زیرا شما را بنام مختلف تان جی. اچ مخاطب میسازد.

نوا سه شمار بنام جی کوچک می نویسد تصور میکنم جی کوچک نام ایست که در خانه او را صدا می زنند؟

چنان مینمود افکار هو بارد بجا های دور سیر مینمود و دفعتاً از تفکر طولانی بر گشته پرسید: چه فرمودید؟ پلیس پسرم جیمز که در شرکت او را جانبر بار تیز

تصحیح ضروری

در مقاله «ابوریحان بیرونی انتخار شرق» نشره در شماره هشتم ونهم سال ۱۳۵۳ مجله ژو ندون، جدول وزن بخصوص فزات و سواد سعدنی غلط طبع شده است. لطفاً خوانندگان محترم جدول مذکور را درستون دوم صفحه ۵۱ شماره قبل الذ کر مطابق جدول ذیل تصحیح نمایند:

نام فزات و سواد سعدنی	بجساب بیرونی	بجساب امروزی
یا قوت کبود	۳۲۹۶ - ۳۲۹۷	۳۲۱۲
یا قوت	۳۲۸۵ - ۳۲۹۳	۳۲۰۸
اعل	۳۲۵۸ - ۳۲۰۵	۳۲۱
زمر د	۳۲۷۵ - ۳۲۶۷	۳۲۷۷
لاجورد	۳۲۶۹ - ۳۲۳۱	۳۲۹
بلور کوهی	۳۲۵۶ - ۳۲۵۹	۳۲۶۶
نمک	۳۲۱۹ - ۳۲۱۷	۳۲۱۷
کهر با	۰۲۸۵ -	۱۲۱۰
طلا	۱۹۲۰۵	۱۹۲۲۵
سیماب	۳۲۵۸	۱۳۲۵۵
سرب	۱۱۲۳۲	۱۱۲۳۳
نقره	۱۰۲۳۳	۱۰۲۵۰
س	۸۲۷۰	۸۲۹۳
آهن	۸۲۸۷	۷۲۸۶
قلعی	۷۲۳۱	۷۲۲۸

گفتگو با مربی

از (وزن خودم) مسا بقه میدادم، که نتوانستم در وزن زیاد تر از (خودم) یعنی درجه (دوم) کا میاب شوم، ازینرو فقط در وزن خود قهرمان و حیثیت قهرمان جهانی را گرفته نتوانستم.

در امریکا شاگرد داشتی؟
- بلی در امریکا من یک مکتب «تکواندو» را بایک دوستم یکجا رهبری می کردم و شاگردان زیادی دارم. که آنها به نوبه خود در این رشته به موفقیت های چشمگیر رسیدند.

سکوت میکند و بعد ادامه میدهد:
من فعلا درجه سوم کمر بند سیاه هستم و بعد ازینکه در افغانستان شاگردانی تربیه کردم و اطلاع آنرا در کمیته «تکواندو» دادم، امکان دارد بعد از انجام یک امتحان کمر بند

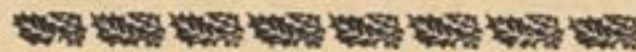


در جمنازیوم پوهنتون کابل جوانان با ذوق و علاقه خاص به تمرین تکواندو هستند

سیاه درجه چارم را بگیرم. ایفای وظیفه می کند، صاحبه درباره برای علاقمندان این صفحه خالی از باطنی غنی گنینک هم، که فعلا در «تکواندو» یا همان «کاراته» که دلچسپی نباشد که در شماره های پوهنتون کابل بحیث مربی «تکواندو» می شناسم، انجام داده ایم که شاید آینده تقدیم خواهد شد.

بقیه صفحه ۱۶

انسان و طبیعت ..



قابل دید، همچنان در د یاپزون امواج تحت قرمز، امواج ماورای بنفش و امواج رادیوئی عکس برداری نمائیم، در انصورت رنگ عکس های مذکور از همدیگر تفریق می شوند. درین شرایط بین قسمت های خراب و سالم جنگلات فرق بوجود می آید. همچنان انواع جنگلات و نوع برگ های شان هم تشخیص می گردد. اگر ما معلومات چندین ساله را در دسترس داشته باشیم در انصورت به آسانی می توانیم که تغییر نمودی روئیدنی های سطح سیاره زمین را تعیین کنیم.

با اندازه گیری روشنی سطح سیاره زمین از مدار کشتی های کیهانی می توانیم درجه حرارت قسمت های مختلف را تعیین کرد. البته ازین معلومات حتی در زیر طبقات ابر محلات دود را می توان کشف کرد. البته یعنی اگر در کدام محل جنگلات در گرفته باشند با مناطقی که دارای درجه حرارت خطرناک میباشند تعیین می توان کرد. ازین موضوعات چنین بر می آید که ساحه استفاده از فضا کیهانی برای فعالیت بنفع علم «زمین» بسیار وسیع است.

راجع به حاصلات که بدست می آید کمک می نماید.

وقتی که عکس های سیاه و سفید و عکس های رنگه را جمع به وضعیت حقیقی پوشش سیاره زمین معلومات مکتبی در دسترس دانشمندان نگذارد در ان صورت از عکس که دارای چندین قسمت باشد استفاده می گردد. همچنان در ساحه سیکتر غیر قابل دید برای انسان ازین میتود استفاده می گردد. بطور مثال در عکس ها رنگه جنگل جوان، جنگل پیر، جنگل سالم و جنگل خراب بیک قسم دیده میشود. اگر در یک زمان در چندین ساحه باریک سیکتر

عکس های کیهانی از دریاها و ابحار برای ما معلوماتی را جمع به دخیار آب ها، صاف و پاک بودن آب ها، تشکیل و مقدار مواد کثیف را میدهند. چیزیکه ارزش این معلومات را بلند می برد همانا بدست آوردن معلومات عمومی است زیرا درین معلومات انحرافات محلی تصادفی کدام اثری را بار نمی آورد.

در عکس های بدست آمده محلات نفتی سطح ابحار و دریاها بصورت بسیار واضح شناخته می شود. معلوماتی که از مناطق زیر آبی بدست آمده در کنترل نمودن قابلیت زرع، درجه سرسبز شدن و بخته شدن و بالاخره پیشگویی

سفیر که بین قمر مصنوعی و طیاره قرار می گیرد بدست می آید. درین عکس ها اجازه میدهند که مناطقی کثیف کشف کرده، تشکیل و مقدار مواد مخلوطی را شناخت.

از فضا کیهانی می توان بصورت بسیار موثر و وضعیت یخچالهای کوهها، پوشش های برف و دریاها را مشاهده کرده، مطالعه کرده و کنترل کرد. البته معلومات مذکور برای پیشگویی طغیان آبها، آب خیزی ها، تعیین دخیار آبی که باسایس آن پلان های اقتصادی زراعت تهیه می گردد بسیار مهم می باشد. فضانوردان کشتی کیهانی «سایوز ۱۲» در جریان پرواز یکی از بلندترین مناطق سیستم کوه جهان یعنی کوه همالیا را مشاهده کرده اند. لاس کوه در آن منطقه به ۶ کیلو متر می رسد. از لاس و دامنه کوه مذکور برف کوه ها سر ازیر شده باهم یکجا شده و بالاخره یک سیستم بسیار معلق را بوجود آورده و با یک دریا یا طویل در کوه تسبیل میشود.

هغه ماشومان

سری به خپل پالنېست باندی و موبنوده . یوخل بیایی حویلی ته و کتل . خوبه هندی وخت کبئی یی خان سپک احساس کړ . داسی لکه چه د پتکی په شان وی . دخپلی ښځی کپ ته یی وکتل . هغه ویده وه ، خو به تعجب سره یی ولیدل چه ماشومه لوری نشته . اریان پاته وچه هغه به چیری وی . خوبته یی نه لگیده . نا- خایه یی د نیمه تیاری کوتی په فضا کی هغه غل ولید چه یو غمپ چاریکاری چاکو یی په موئی کتای او غواړی چه ماشومی لور په مری بانندی یی کیږدی . غوښتل یی چه له خایه پاخی اوخپله لور دهغه غله له لاسه وژغوری خووی لیدل چه لاسونه یی کسک تړل شویدی او بیای یی غوښتل چه چیغی ووهی خوله مری نه یی غښ نه خوت .

خدا زده چه ولی هغه شیبه خپل موتر ورپیاد شو چه هیخ (سلف) یی نهواغه اونه چلانیده .

هغه سهار چه هره څه کړی وچه خپل موتر چالان کړی نهو چالان شوی په ذهن کی یی ورو داخبره سیره شوه چه ستونی یی اموتر په شان دی او نه چالا نیږی .

خو چه بیایی وکتل غل نهو . اوچه دسباون په نیمه تیاره فضا کی یی بیاسترگی دخپلی ښځی په کپ بانندی ورغړولی ، خپله ماشومه لوری ولیده چه هلته پرته ده او ورو ورو ساه باسی ښکلی نجلی وه ، او هغه په مینه ناک نظر سره ورته وکتل او دنا خایه خوښی احساس یی وکړ .

سری هر څه کول چه دغله ، هغی خارجی ښځی او ناروغ سپایی خیری خانته مجسمی کړی نه بریالی کیده بیایی هم خان وښو راوه خو ویسی لیدل چه شی ښوری څکه چه لاسونه یی کلک تړلی شویدی . په دی سوچ کی ډوب وچه څنکه خان خلاص کړی ، خوبه هندی وخت کی یی یو تیره غږتر غوږه شو . چه مخ

شرح روی جلد

سویرینا ستاره معروف سینمای بلغاریا که چندی پیش برای افتتاح فستیوال فلم های بلغاریا وارد کابل شده بود .

یوه خطرناکه جگړه...

۱- دژولنی دانفجار خطر

دژولنی انفجار یعنی داچه دنړی نفوس په چترکی سره زیات او پور ته لار شس او خلك دوهره ډیرشی چه دځمکی په کره کښی د خوځیدو ځای پاتې نشی او هغه وخت بیا دغه ټولنه په کبه سره منفجره شی او په خپله اورځمکی کره له منځه یو سی . ددی دپاره چه دنړی دژولنی دژیا تیدو له نسبت څخه پوره خبر شی یو مثال را وړو فرض وکړی چه دهوایی ډگر دځفاستی په کرښه یوه الو تکه اښوخیدو په حال کښی ده او غواړی چه ځمکی څخه پورته شی په ځمکه کښی دالوتکی ډگر ندیتوب لومړی ډیر لږ دی مثلاً په یوه گړی کښی ۲۰ کیلو متره وروسته ۳۰-۵۰ او ۲۰۰ کیلو مترو ته رسیری او دا هغه شیبه ده چه له ځمکی څخه پورته شویده . له ځمکی څخه دالو تکی به پورته کیدو سره سم فکر وکړی چه الو تکه ناڅا په داپولو ذراکت گړندی توپ خان ته و نیسی او دغه منسی دغده ونیسی او په یوه ساعت کی ۲۰ زره کیلو مترو فضاتو لارشی دغامنځنی گړندیتوب دنړی دنفو سو زیاتوالی ښی او دهوایی ډگر دځفاستی کرښه هم دغلفتی دفتر دی .

کله چه د تړو دنفو سو شمیر له سلو زرو کلو څخه وروسته یوزر ملیون تنو ته رسیدلی و . هغه وخت وچه زمونږ دمثال وړ الو تکه دهوایی ډگر دځفاستی له کرښی څخه پورته شوه او ځان ته یی دجپ گړندیتوب

د ژوندون د مجلی ته تیره گڼه او د «اوپرینو ټکی لاس» په نامه کیسه کی یو څو کرښی د بل مطلب نه زیاتی شویدی . او داستاڼ پدی ځای کی چه ... «خو هغه دا پوخ یقین لری چه د هر سری خولی ته غمپ لاس وړ نژدی کیدو ټکی دی» پای ته رسیری . هیله ده چه زمونږ ښښه و مخی او تصحیح یی کړی .

(اداره)

(بقیه صفحه ۸)

درد فتر مدیر

من ، باوجود اینکه وی ملامت بود ، بازهم از او معذرت خواستم و برایش گفتم چون کار ما فوق العاده زیاد است ، بهتر است در خانه یکدیگر را ببینیم . حرفم را قطع کرد و گفت : تو دیگر دوست من نیستی و با تو دیگر کاری ندارم !! او رفت و بلا تکلیف بر جای خود ایستاده ماندم با فکر اینکه در این جریان ، تفصیر متوجه کیست ؟ متوجه من ؟ یا متوجه دوست مزاحم و بر توقع ؟

قانون بیرق

- الف - مقام ریاست جمهوری.
- ب - مقام صدارت عظمی .
- ج - وزارت خانه ها.
- د - ادارات مستقل .

ه - قرار گاه های قطعات بزرگ اردو و تفرقه و مقامات معادل آن.

و - قرار گاه های ژاندارم سرحدی .

ز - پست های ژاندارم سرحدی .

ح - ریاستها و ادارات گمرک سرحدی .

ط - مراکز ولایات .

ی - سفارت خانه و وزارت مختاری های افغانستان در خارج .

ک - جنرال قو نسلگر یها و کالت تجاری های افغانستان در خارج .

ل - مقام عالی قضائی مرکزی .

م - مقام شوری .

ن - میدان های هوایی .

ماده ۲۸ :

حکومت مجاز است که برای مقاصد تکیه مشا به مقامات مندرجه ماده ۲۴ باشد صلاحیت افراشتن بیرق را داده و آنرا ذریعه متحدالعمل ابلاغ بدارد .

ماده ۲۹ :

در داخل کشور بیرق ملی بداخل تناسب معین به ابعاد کو چک تنها در موثر رئیس دولت در روزهای رسمی که قانون تشریفات حکم کند مورد استعمال قرار میگیرد در خارج در موثر نمایندگان رسمی دولت جمهوری افغانستان بر طبق تصاویر و دستاویز یکه ازوزارت امور خارجه صا در میشود استعمال میگرد .

ماده ۳۰ :

استعمال بیرق ملی در موثرهای رسمی دولت در حین پذیرائی سران کشور های دولتمتحابه در افغانستان از طرف دایره تشریفات وزارت امور خارجه و تعلیماتنامه رسمی پذیرائی که از طرف هیئت مهیا نداران نشر میگرد تصریح میشود و همچنان

بین المللی مربوط سره میباشند میباشند . این بیرق در شفا خانه هاهم استعمال شده میتواند .

ماده ۳۶ :

بیرق های عسکری عبارت است از علم مبارک و بیرقهای تشخیص قرار گاه ها و قطعات که تا پیش مقررات تعلیمات نامه های مربوط از دوست .

ماده ۳۷ :

بیرقهای ورزشی مربوط بگلو پها فدراسیونها و حلقه های ورزشی معارف ، پوهنتون ها و اردوستان که شکل و نوعیت و مورد استعمال آن در اساس نامه های ورزشی مربوط تصویب میگرد و مطابق بدان تهیه و استعمال میشود .

ماده ۳۸ :

مقامات و موسسات تکیه به افراشتن بیرق ملی افغانستان مجاز اند اگر بیرق اختصاصی داشته باشند هر دو را استعمال کرده میتوانند به شرایط ذیل :

الف - دیرک بیرق ملی افغانستان به اعتبار جبهه و عمارت بطرف راست و دیرک بیرق اختصاصی بطرف چپ باشد .

ب - در باره اندازه پارچه و ارتفاع دیرک افراشتن بیرق و فرود آوردن آن احکام ماده (۲۵) این قانون رعایت گردد .

فصل پنجم

استعمال بیرقهای ملی طور تزیینی

ماده ۳۹ :

بیرقهای تزیینی عبارت از بیرقهای میباشند که در اعیاد یاروز های شاد ملی (جشنهای ملی) و استقبال های رسمی از طرف مقامات رسمی بنابر والیها و موسسات خصوصی و اشخاص بطور استاده یا تعلیق بزوی دیوارها یا به استناد پایه ها و یا بداخل تالارها و بالای میزها استعمال میگرد و یا مدلهای کو چک بیرق تزیینی در یخن لباس نصب میشود .

ماده ۴۰ :

بیرقهای تزیینی که به دیرکها افراشته میشود از نظر ابعاد شکل و تناسب رنگها عینا مطابق به بیرق ملی افغانستان است و عاری از ریسمان بوده طور ی به دیرک

وصل میشود که در مقابل یادها مقاومت داشته باشد .

ماده ۴۱ :

بیرقهای تزیینی تعلیق شد . طوری آویزان میگرد که به اعتبار جبهه بیننده رنگ سبز بطرف چپ قرار گیرد . در این بیرقها رنگها طور معمول استعمال میشود در تناسب عرض رنگها احکام ماده (۳) در تناسب نشان ناصیه به بیرق احکام ماده (۳۲) این قانون رعایت میگرد در بیرقهای بزرگ تزیینی تعلیق شده نشان ناصیه (۲۰) سانتیمتر یا یانتر از ضلع کو چک فوقانی و در وسط پارچه بطوریکه راس نشان بسا لا باشد و نصف نشان بالای رنگ سرخ و نصب آن بالای رنگ سبز بیاید منطبق گردیده قرار میگیرد .

ماده ۴۲ :

در بیرقهای تزیینی تعلیق شده ضلع زیرین بیرق نباید از یک متر زیاد تر به زمین نزدیک باشد .

ماده ۴۳ :

در اعیاد و جشنهای ملی عراده جات حامل انسان بقصد تزیین پارچه کو چک بیرق ملی افغانستان را استعمال کرده می توانند . در این پارچه ها تناسب عرض و طول رنگها و بیرق باید رعایت شود .

فصل ششم

بیرق های دولتمتحابه

ماده ۴۴ :

سفارتها ، وزارت مختاریها ، قونسلیگریها و کالت تجاری های دولتمتحابه در افغانستان منحصرأ بالای عمارات رسمی خود بیرقهای مملکت خود را افراشته و همچنان در روزهای شاد ملی خود یا افغانستان در دیوارهای محوطه این عمارات بیرقهای تزیینی مملکت خود و افغانستان مربوط به رویه متقا بلسست .

ماده ۴۵ :

هرگاه قونسلیگریها و کالت تجاری های دولتمتحابه در کابل باشند حق افراشتن بیرق را ندارند همچنان اگر قونسلیگری و کالت تجاری دولتمتحابه هر دو در یکی از شهرها و ولایات افغانستان باشد تنها قونسلیگریها به افراشتن بیرق مجاز اند .

ماده ۴۶:

نمایندگان دول متحابه بر طبق احکام تشریفاتی وزارت امور خارجه حق استعمال بیرقهای کوچک را در موتورهای سواری خود دارند.

ماده ۴۷:

در موقع پذیرائی سران دول خارجی در افغانستان از طرف مقامات رسمی و بنابر والیها بیرق مملکت مهمان مورد استعمال قرار گرفته میتواند.

ماده ۴۸:

در موقع استعمال بیرقهای دول متحابه در کنار بیرق ملی افغانستان به هیچ وجه پارچه و ارتفاع دیگر آن از پارچه و دیگر بیرق ملی افغانستان بزرگتر و بلند تر بوده نمیتواند و بیرق ملی افغانستان به اعتبار جیبه پیننده بطرف چپ نصب و تعلیق میشود.

ماده ۴۹:

در ستاد دیو مهای ورزشی و اقامتگاه های ورزشکاران که مهمان رسمی افغانستان میباشد و در میدان های هوایی بین المللی افغانستان بیرق های ملی ممالکی که تیم های شامل مسابقات استند و بیرقهای ملی ممالک منسوب به شرکت های هوایی که از میدان هوایی استفاده میکنند در کنار هم استعمال شده میتواند در چنین مورد این بیرقها بعد از بیرق ملی افغانستان به ترتیب حروف الفبا که از حرف اول اسم مملکت استخراج میگردد پهلوی هم قرار داده میشود.

فصل هفتم

بیرق ملل متحد

ماده ۵۰:

استعمال بیرق ملل متحد مربوط به مقررات تشریفاتی ملل متحد و وزارت امور خارجه میباشد اما در استعمال بیرق ملل متحد احکام ماده ۴۸ رعایت میشود.

ماده ۵۱:

بانشر این قانون اصولاً بنا به بیرق منتشره برج عقرب ۱۳۳۴ ملغی است.

(ناقص)

پوهاند نوین

پوهاند دكتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور پس از مشا هده آبدات تاریخی و مطالعه امکانات ترمیم و حفظ غنا بسم آثار باستانی شهر هرات بعد از ظهر روز ۲ جوزا به کابل مراجعت کرد.

پوهاند دكتور نوین صبح روز ۲ جوزا صبحت با نورین، فضلا و مامورین ولایت هرات در سالون آن ولایت تمیبات بنا علی محمد داود هبر بزرگ ما را در راه حفظ کلتور اصیل افغانی به آنها ابلاغ نموده مذکور گردید که وزارت اطلاعات و کلتور بسا

استفاده از مطالعاتی که توسط هیات های فنی آن وزارت نسبت به آثار باستانی هرات صورت گرفته مصمم است بقایای این غنایم را که معرف کشور و هنر اصیل افغانی بشمار میرود از گزند حوادث محفوظ نگهدارد.

وزیر اطلاعات و کلتور افزود نظام چهره بوری نظام ارد می بوده و به همه متعلق است و همچنان آثار باستانی که از نیکان مابه ارث مانده است هم مال مردم بوده، حفظ و نگهبانی آن علاوه بر آن که از طرف دولت صورت میگردد به مردم هم تعلق دارد.

وزیر اطلاعات و کلتور در عین زمستان همکاری اهالی هرات را در تطبیق پلان ترمیم آبدات تاریخی آن ولایت ضروری خواند.

مقابلت بنا علی عیدالتواب آصفی والی هرات بو کالت اهالی آنجا همکار مردم منطقه را برای پیشبرد امور ترمیم آبدات تاریخی وعده داد.

قرار یک خبر دیگر پوهاند نوین روز گذشته با تفاق والی هرات از طرف مبارکه از شعب مختلف آمریت اطلاعات و کلتور مطبوعه، وزیر نماینده گی های آژانس باختر و آژنده رادیو دگا کینی که سامان انبیک بغروش میرسانند و همچنان آبدات و آثار

از طرف رئیس دولت

پوهنمل عبدالمقیم قویم، پوهنمل دكتور مجاور احمد یار، پوهنمل عبدالمقیم حیدری، پوهنمل وی محمد حسن شمیر، پوهنمل غلام جیلانی عارضی، پوهنمل سیدسلطان شاه هما، پوهنمل وی محمد افضل پوهنمل محمد عظیم زایر، پوهنمل وی سید مقصود، پوهنمل محمد عمر زاهدی، پوهنمل محمد نادر شاه نیک یار، پوهنمل غلام احمد صدیقی.

پوهنمل زبیح الله حمیدی، پوهنمل محترمه پروین یونس، از پوهنمل حقوق پوهنمل وی دكتور سمیع الدین تره کی پوهنمل محمد عزیز نعیم، پوهنمل محمد نعیم نژیسی، از پوهنمل زراعت پوهنمل وی دكتور محمد هاشم سپا، پوهنمل وی دكتور محمد نبی اسلمی، پوهنمل دكتور عبدالمقیم لعن، پوهنمل وی پیرمحمد صدیقی.

پوهنمل مرغلره حبیبی، پوهنمل عیدالجلیل ویمی، پوهنمل عبدالرزاق، از پوهنمل انجنیری پوهنمل وی دكتور محمد رحیم، پوهنمل وی دكتور زر جان بهاء، پوهنمل وی دكتور غلام احمد نصیر، پوهنمل سفر محمد نظری

نقش معلم در

است بناء مردم مکلفند پیش از آنکه همه چیز را از دولت چسب و ری توقع کنند خود در عمران اتحاد و پیشرفت وطن عزیز نظر آو عملا سهم بگیرند.

مطالعه تاریخ ملل جهان بما تا بست میسازد که قدرت های نظامی اقتصادی و مذهبی زیادی میان آمد و رفت امپراطوری های وسیعی بدین ملحوظات ساخته شد و درهم شکست اما یگانه چیزی را که ایسین قدرت با زور آزما یی ها نتوانست و نمی تواند از بین ببرد همانا مشخصات و هویت ملی جوامع بشری است ما می بینیم ممالکی وجود دارد که بیرو یکتو ایدو لوزی - سیاسی اقتصادی هستند و با بیرو آن یک دین و مذهب بشمار میروند، اما با آنها منافع ملی خود را قربان یکنو چه مشترک ساخته بلکه منافع و شعایر ملی را بر عوا مل دیگر رجح و مقدم میسازند. ما نیز با یسد افغانستان عزیز ویا این ما من اجداد و آبا ی خود را مانند نیکان دیگر و غیور خود گرامی پنداریم و از ته دل بغد مت وارثانی آماده گردیم.

زیرا پیشرفت یک مملکت به توانایی و علاقمندی افراد آن مربوط میباشد. پیش از آنکه بیانیه خود را ختم کنیم لازم است از همکاری بی شایبه و ا ل دین محترم و منورین که در تربیه اولاد شان با ما در برخی از موارد وزارت معارف را با مساعدت های معنوی و مادی تقویه کرده اند تشکر نمایم.

همچنان مساعدت های تخنکی و مالی موسسات بین المللی و معالک دوست را که در ساحه معارف کرده اند با امتنان یاد آور گردیم.

در خاتمه روز معلم را که با راده و تشویق خاصی قاید ملی ما با این چنین تجلیل در مملکت بر گذار میگردد به همه استادان معلمان، محصلان، شاگردان و کاله مردم عزیز وطن تبریک گفته و موافقت های مزید همکاران گرامی خود را در تعلیم و تربیه اولاد کشور تحت نظام جمهوری آژار ما خالق بی نیاز دارم. زنده بان معلمان کشور، با بنده و مترقی با جمهوری افغانستان.

روشن، پوهنمل وی دكتور علی احمد مردان زی - پوهنمل وی دكتور افضل احمد، پوهنمل وی دكتور قمر الدین سیفی، پوهنمل وی دكتور

خلیل الله مقدر، پوهنمل وی دكتور سید اکرم شاه، پوهنمل محترمه دكتور س را ضبه معصوم.

از پوهنمل اقتصاد

پوهاند دكتور سید شریف شرف پوهنمل دكتور محمد نعیم اشرفی، پوهنمل دكتور محمد انور، پوهنمل دكتور اسلام الدین ساوینز، پوهنمل دكتور سید عبدالمقیم و پوهنمل دكتور محمد نعیم اسد.

از پوهنمل طب ننگرهار:

دكتور دوست محمد خان، پوهنمل دكتور ولی زرخان، پوهنمل وی دكتور شریف الله پوهنمل دكتور محمد ناصر پوهنمل دكتور شیرزاد و پوهنمل دكتور شاه ولی اراکوزی، از پوهنمل و ترنوی، محترمه پوهنمل نیلو فر اعتمادی.

دولتی مطبعه



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**